

# صحيفة الامام الحسن (ع)

## جمع الشيخ جواد القيومي

[ ۱ ]

صحيفة الحسن (ع) ترجمه وتنظيم: جواد قيومي اصفهاني موضوع:  
دعا وكلمات امام حسن (ع) ناشر: دفتر انتشارات اسلامي نوبت  
چاپ: اول

[ ۲ ]

تاريخ: زمستان ۱۳۷۵ دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه  
مدرسین حوزه علمیه قم

[ ۳ ]

بسم الله الرحمن الرحيم بی شك، كمال مطلق (الله) است وانسان  
برای رسیدن به سوی كمال مطلق راهی پر فراز و نشیب و طولانی را  
باید بییماید. پر واضح است که پیمودن چنین راهی، بدون رهبری  
پیشوای معصوم، امکان پذیر نیست. گر چه خداوند حکیم بشر را به  
نیروی (عقل) مجهز ساخته و کتابهای آسمانی برای او فرستاده، اما  
با این وصف باز هم ممکن است در مسیر خود، دچار لغزش گردد،  
مسلماً وجود پیشوای معصوم، خطر گمراهی را کاهش داده و از  
اصالت مکتب دفاع می کند، از تفسیرهای نادرست، از کج اندیشیها  
و تحریف حقایق دین، جلوگیری بعمل می آورد. اینجاست که  
فلسفه وجود حجت الهی در زمان - ظاهر باشد یا پنهان - آشکار  
میگردد. وجه زیباست این تشبیه که (پیامبر و امام، قلب) عالم  
هستی اند، قلب تنیده ای که واسطه فیض الهی در کالبد جهان  
انسانیت است و اگر لحظه ای از تیش باز ایستد، زمین، اهلیش را  
فرو خواهد برد.

[ ۴ ]

از این رو، خداوند برای هدایت بشر، پیامبران را برانگیخت و آنان با  
استمداد از وحی الهی، رسالت تبشیر و انذار را به عهده گرفتند.  
سلسله عظیم پیامبران با نبوت پیامبر اسلام (حضرت محمد بن  
عبد الله صلی الله علیه و اله) پایان پذیرفت و عصر امامت آغاز گردید،  
امامان معصوم علیهم السلام را با نام و نشان به وسیله پیامبر  
صلی الله علیه و اله برای جانشین وی معین کرد. بی تردید راه صلاح  
و تکامل به پیروی از محروم کنند جز سقوط و هلاکت، نصیبی نخواهد  
داشت. ما خرسندیم که پیرو آنان بوده و راه و رسم ایشان را الگوی  
خود ساخته ایم و بسند جاوید ما این کلمات دربار امام خمینی رحمه  
الله است که فرمود: ما مفتخریم که ائمه معصومین از علی بن ابی  
طالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب الزمان - علیهم

الاف التحیات والسلاام - که به قدرت خداوند قادر، زنده وناظر امور است، ائمهء ما هستند. (۱) ما مفتخریم که ادعیهء حیاتبخشی که او را قرآن صاعد می خوانند از ائمهء معصومین ماست. ما به مناجات شعبانیه امامان ودعای عرفات حسین بن علی علیهما السلاام وصحیفه سجادیه، این زیور آل محمد وصحیفهء فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهراى مرضیه است، از ما است). (۲)

۱ و ۲ - وصیتنامهء سیاسى - الهى رهبر کبیر اسلامى امام خمینى رحمه الله، ص ۲۵ (جاب اول). (\*)

### [ ۵ ]

کتاب حاضر، مجموعه آي است از دعاها، خطبه ها، کلمات قصار دومین پیشوای معصوم امام مجتبی علیه السلام که از منابع مختلف گردآوری شده و تحت عنوان: (صحیفه الامام الحسن علیه السلام) با ترجمهء فارسى به علاقه مندان عرضه می شود. این دفتر، پس از بررسی، ویرایش و اصلاحاتی چند، آن را به زیور طبع آراسته و در اختیار دوستداران اهل البیت علیهم السلام قرار می دهد، امید که آن را چراغی فراروی زندگی خود قرار دهند و مورد پذیرش حق تعالی قرار گیرد. دفتر انتشارات اسلامى وابسته بجامعهء مدرسین حوزهء علمیه قم

### [ ۶ ]

عن رسول الله صلى الله عليه واله واما الحسن، فانه ابني وولدي وبيضة مني وقره عيني، وضياء قلبي وثمره فؤادي، وهو سيد شباب اهل الجنة، ووجه الله على الامه، امره امري وقوله قولي، من تبعه مني، ومن عصاه فليس مني. فمن بكاه لم تعم عينه يوم تعمى العيون. ومن حزن عليه لم يحزن قلبه يوم تحزن القلوب. ومن زاره في بغيته ثبتت قدمه على الصراط يوم تزل فيه الاقدام. امالي الصدوق: ۹۹ بحار الانوار ۴۴: ۱۴۸ عوالم العلوم ۱۶: ۳۶۹

### [ ۷ ]

از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله روایت شده واما حسن، او پسر وفرزندم وپاره تنم ونور چشمم وروشنائی قلبم ومیوه دلم است، و او سرور جوانان اهل بهشت وحجت خداوند بر مردم می باشد، فرمان او فرمان من وسخنش سخن من است، هر که از او پیروی کند از من پیروی کرده، وهر که نافرمانی او را نماید مرا نافرمانی کرده است. وهر که بر او بگرید در روزی که چشمها کور می گردند دیدگانش کور نمی گردد. وهر که بر او محزون شود در روزی که قلبها در حزن واندوه قرار دارد قلبش محزون نمی باشد. وهر که او را در بقیع زیارت کند گامهایش بر روی صراط ثابت بماند، در روزی که گامها بر روی آن می لغزد.

### [ ۹ ]

ادوار زندگی آن حضرت پیشوای دوم و معصوم چهارم امام حسن مجتبی علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود. هفت سال بیشتر نداشت که جد بزرگوارش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله بدرود حیات گفت، پس از رحلت پیامبر تقریباً سی سال در کنار پدر بزرگوارش قرار داشت. در سال چهلیم هجری و پس از شهادت پدرش به امامت رسید، و به مدت ده سال امامت امت جدش را به عهده داشت. در سال پنجاهم هجری با توطئه معاویه و بدست همسرش (جعه) بر اثر مسمومیت در سن ۴۸ سالگی به درجه شهادت رسید، و در قبرستان بقیع در مدینه مدفون گشت. امام بعد از شهادت مادر حضرت زهرا علیها السلام روزگار غمبار خود را پس از مرگ پدر همچنان می گذرانید و اندوه سرپای وجودش را فرا گرفته بود، و دردها پیکرش را درهم می شکست و کجروی مردم و حق ناشناسی آنان و سلب حق اهل بیت جانش را می گذاخت.

---

### [ ۱۰ ]

امام حسن علیه السلام در چنین حالت دردناکی با خاطری شکسته و جسمی ناتوان در حالی که شادابی و نشاط کودکی را از دست داده بود، به همراه مادرش به بیت الاحزان می رفت و روزها را به ماتم و اندوه سپری می ساخت، تا شاید از اندوه مادر بکاهد و ناله اش را جانسوزتر و مؤثرتر به گوش مردمان بی خبر برساند، و چون شب فرا می رسید به همراه پدر و مادرش به خانه برمی گشت، خانه ای که خیمه وحشت و سراسیمگی بر آن سایه افکنده بود، و فقدان پیامبر آن را غمگده ای اندوهبار بنظر می آورد. فاطمه علیها السلام فرارسیدن مرگ را احساس کرد، برای آنکه پیکرش پوشیده بماند از اسماء بنت عمیس خواست تابوتی برای او بسازد، و او نیز بنا بر آنچه در حبشه دیده بود تابوتی را ساخت و حضور ایشان آورد، در این هنگام برای اولین بار پس از مرگ پدر لیخندی بر لبان بی رنگ آن محبوبه خدا نقش بست. در آخرین روز حیات حضرت زهرا علیها السلام حسنین در کنار قبر پیامبر قرار داشتند، آنگاه که به خانه باز گشتند او را در بستر دیدند، از اسماء علت را جویا شدند، و او خبر وفات مادرشان را به آنان داد، این دو کودک دردمند در موجی از رنج فرو رفته و فریاد کنان به مسجد دویدند و خبر جدائی مادرشان را به پدر مظلوم خود دادند. آن حضرت در زمان شیخین پس از مرگ فاطمه علیها السلام علی علیه السلام تنها ماند و یگانه یاور صریح

---

### [ ۱۱ ]

وراستین خویش را از دست داد، و مردم دنیاپرست و زیون و گستاخ امام را تنها گذاردند، و حق و قدر و پایگاه بلند و آسمانیش ا نشناختند و امام هم برای پرهیز از هرگونه تفرقه که وحدت مسلمانان را تهدید می کرد بناچار به قبول چنان حکومتی تن در داد، ولی این تحمل دردناک همچنانکه خود در خطبه شفشقیه اش فرمود، چنان دردناک بود که گوئی خاری در چشم و استخوانی در گلو دارد. امام حسن علیه السلام هم با فراست خدادادی اش مزارت این حق کشی را درک می کرد، و این زشتکاری منحوس همواره در برابرش چهره می نمود، و آن کس را که در جایگاه پدرش نشسته بود را دشمن می داشت و از کردار او انتقاد می کرد. چنانکه روزی ابو بکر بر منبر سخن می گفت و امام که در آنوقت کودکی هشت ساله بود به مسجد آمد و بر او بانگ زد و گفت: ای ابو بکر از منبر پدرم پائین بیا و از منبر پدر خودت بالا برو (۱). همچنین اگر مشکلی برای حکومت پیش می آمد و از گشایش آن ناتوان بودند به امام علی علیه السلام

پناه می جستند واز او یاری می خواستند و امام گاهی خود به آنان پاسخ می داد و زمانی آن را به فرزندش حسن علیه السلام وا می گذاشت. از جمله گویند عربی نزد ابو بکر آمد و گفت: در حال احرام حج چند

---

۱ - در بعضی از مصادر مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و مناقب آل ابی طالب این سخن به امام حسن علیه السلام و در اصابه آمده که این سخن را امام حسین علیه السلام به عمر بن الخطاب گفت. (\*)

---

### [ ۱۲ ]

تخم مرغ را شکسته و خورده ام تکلیفم چیست ؟ ابو بکر در پاسخ ماند و به عمر مراجعه کرد، او نیز همانند دوستش از پاسخ فرو ماند، و مسأله را به عبد الرحمان بن عوف ارجاع دادند از او نیز پاسخی شنیده نشد، ناچار اعرابی را به خانه عالم غیر معلم امیر مؤمنان علیه السلام هدایت کردند، آن حضرت اشاره به حسنین علیهما السلام کرد و فرمود: از این دو پسر از هر کدام که می خواهی سؤال کن. مرد عرب از امام حسن علیه السلام خواستار جواب شد، امام پرسید: آیا شتر داری ؟ گفت: دارم، فرمود: به تعداد تخم هائی که از شتر مرغ خورده ای، ماده شترانی را با شتران نر در آمیز و بچه های آنها را به خانه خدا هدیه کن، امام علی علیه السلام فرمود: ممکن است بعضی از شتران ماده بچه نیاورند، امام حسن علیه السلام پاسخ داد: ممکن است بعضی از تخمهای شتر مرغ هم فاسد باشند، امام فرزندش را تحسین کرد و به حاضرین توجه فرمود واز مواهب علمی و آگاهی فرزندش سخنها گفت و اضافه کرد: آن کس که به حسن علیه السلام علم آموخت همان خدائی است که به سلیمان بن داود حکمت آموخت. امام در زمان عمر دوران کودکی را پشت سر گذارده و به دوران تازه جوانی رسید و سیاست عمر اقتضا می کرد که مقام امام را بزرگ داند، و بزرگداشت پایگاه حسنین علیهما السلام را واجب شمارد و برای آنان از غنائمی که به مسلمین می رسد، بهره ای قرار دهد، چنانکه گویند حله هائی از یمن به او رسید و عمر دو حله برای حسنین علیهما السلام فرستاد و نصیب آنان را از غنائم به میزان پدرشان علی علیه السلام قرار داد و آنان را شمار اهل بدر در

---

### [ ۱۳ ]

بهره های بیت المال به حساب می آورد که میزان آن پنجهزار درهم بود. هنگامی که عمر بر اثر ضربت ابولؤلؤ از پای در آمد و خطر مرگ حتمی به او نزدیک شد برای آنکه خلافت را از امام علی علیه السلام باز داشته و به امویان واگذارد، زیرکانه شورائی مجعول تشکیل داد و ترتیبی اتخاذ کرد که عثمان بزرگ خاندان بنی امیه به خلافت برسد، امام حسن علیه السلام در جلسات این شورای انتخابی شرکت داشت و حق کشیهای ناجوانمردانه و خود پرستانه آنان را مشاهده می کرد، اندوه و خشمی شدید در ژرفای ضمیرش جای می گرفت و به درستی می دید که منتخبین خلیفهء مقتول چگونه دین را بازیچه مطامع خویش ساخته اند، و اسلام فقط لفظی بر زبان آنهاست و بر گرد هر محوری که نگرهان منافع آنهاست می چرخند. امام در روزگار پدر علیه السلام در جنگ جمل: روزگار خلافت علی علیه السلام عهدی درخشان بود که پرچمهای حق و عدالت به جنبش درآمد و حکومت عدل و برابری بر جهان انسانیت سایه افکند،

روزگاری که چون عهد پیامبر بود و معارف و تعالیم و هدفهای بزرگش به منصف ظهور پیوست. حکومت عثمان حکومتی بود که رهبرش مصالح مسلمین و ثروت بیت المال آن را فدای خواسته‌ها و منافع نامشروع ایشان می‌ساخت، حکومتی که رانده شده‌های پیامبر را عزیز و گرامی داشت و ملعونین بر زبان پیامبر را بخود نزدیک می‌ساخت، و شخصیت‌های بزرگ و با ایمان از اصحاب پیامبر را تبعید و تهدید می‌نمود، از اینرو مخالفان عثمان با تمام

---

#### [ ۱۴ ]

نیروی خویش بر چند خلافت او قیام کردند و بالاخره او را بقتل رساندند، پس از قتل عثمان مردم نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: ما کسی را از تو سزاوارتر به خلافت و سابقه دارتر در ایمان و نزدیکتر به پیامبر نمی‌شناسیم. امام در عدم پذیرش خلافت اصرار داشت و مردم نیز چون فرد دیگری را صالح برای زمامداری تشخیص نمی‌دادند به پافشاری خود ادامه می‌دادند. امام با اصرار‌های مردم ویر اساس آنکه بتواند حکومت اسلامی را در راه واقعی خود قرار دهد خلافت را پذیرفت، اما پس از چندی افرادی که به طمع مال دنیا و رسیدن به مقامات آن به ایشان گرویده بودند سر به مخالفت برداشتند، طلحه و زبیر که از اصحاب پیامبر بودند و رفتار پیامبر و کلمات ایشان را در حق امام شنیده و دیده بودند دست به نبرد با ایشان زدند و جنگ جمل را به رهبری عایشه همسر پیامبر شعله ور ساختند، امام برای جنگ با آنان مهیا می‌شد و از اطراف کشور درخواست نیرو نمود، ابو موسی که رهبری کوفه را بعهده داشت از فرستادن نیرو برای امام امتناع ورزید، امام فرزندش امام حسن علیه السلام و عمار یاسر را همراه با نامه‌اش در خصوص خلع ابو موسی به کوفه فرستاد، او باز امتناع کرد امام حسن علیه السلام در خطبه‌هایی که در کوفه خواند مردم را به یاری پدرش فرا خواند، و بالاخره مردم به رهبری مالک اشتر به قصر ابو موسی ریخته و او را از قصر بیرون راندند. آنگاه که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، امام نهایت کوشش خود

---

#### [ ۱۵ ]

را در حفظ صلح بکار می‌برد ولی شورشیان تصمیم به جنگ داشتند و سخنرانانشان مردم را به جنگ با امام تحریض می‌کردند، پس از آنکه عبد الله بن زبیر سخن گفت امام به فرزندش فرمود: پسرم برخیز و با این مردم سخن بگو، امام حسن علیه السلام برخاست و در سخنانش فرمود: (اینکه پسر زبیر گفت: علی علیه السلام کار مردم را به پراکندگی کشانید، پدر خودش زبیر بیش از هر کس مسئول این حادثه است، او با دستش بیعت کرد نه با دلش، او به ظاهر اقرار به بیعت کرد ولی اطرافیانش را برای جنگ فراهم آورد). در این جنگ امام حسن علیه السلام فرماندهی طرف راست لشکر را بعهده داشت همچنانکه فرماندهی طرف چپ بدست برادرش امام حسین علیه السلام بود، با رشادت یاران امام لشکری که به رهبری عایشه و طلحه و زبیر تشکیل شده بود شکست خورد، اما با این اقدام عایشه در مورد جنگ با حضرت، درهای انقلاب از طرف مخالفین بر امام باز شد و مسلمانان یکپارچگی خود را از دست دادند. در جنگ صفین: از جمله حوادث مهمی که در تاریخ اسلام روی داد حادثه صفین است، حادثه‌ای دردناک که مبارزه بین حق و باطل را به روشنی مجسم می‌سازد، مبارزه‌ای بین خلافت اصیل اسلامی به رهبری امیر حق و پیشوای عدالت حضرت علی علیه السلام، و بین حکومتی دنیایی که چیزی که مورد توجه او نبود حق

وعدالت بود ورهبری اش را معاویه بعهدہ داشت، حادثہء صفین رویداد تلخی است کہ موجب شکست حکومت امام گردید وچنان ایشان را بہ اندوہ کشانید کہ آرزوی مرگ کرد،

---

### [ ۱۶ ]

ونیز آثار زشت این واقعہ پرنیرنگ بود کہ امام حسن علیہ السلام را وادار بہ قبول صلح نمود. معاویہ برای آنکہ بہ آرزوہای طلائی خود برسد خونخواہی عثمان را دستاویز خود قرار داد، امام او را بہ پذیرش فرمانش دعوت کرد اما او استنکاف ورزید، ویرای آنکہ بہ ہدفش نائل گردد از عمرو بن عاص کہ بہ شہادت تاریخ مردی حیلہ گر ودغلكار بود و خودش می گفت من بہ ہر جراحی کہ انگشت زدم انرا خونین کردم، یاری خواست، مردم نیز بخاطر ترس یا طمع در مال دنیا بہ معاویہ گرویدہ وکم کم کار او بالا گرفت وحکومتش توان یافت، در این لحظہ معاویہ آمادہء جنگ شد وبہ حرکت درآمد وبہ صفین رسید، امام ہنوز در کوفہ بود وفرزندش امام حسن علیہ السلام با ایراد سخنرانیہای مختلف مردم را بہ جنگ تحریض می کرد، آنگاہ کہ دو لشکر در مقابل ہم قرار گرفتند امام برای آنکہ از جنگ جلوگیری کند سعی فروانی نمود، اما تلاش ایشان تأثیری نبخشید وجنگ آغاز شد. سیاست مزورانہ معاویہ ایجاب می کرد کہ رہبران لشکر امام را با تہدید وتطمیع فریب دہد وبیسوی خود جلب نماید، از اینرو تصمیم گرفت امام حسن علیہ السلام را نزد خود بخواند، برای اجرای این سیاست عبیداللہ بن عمر (۲) را نزد امام فرستاد واو بہ امام گفت: با تو کاری دارم،

---

۱ - عبید اللہ بن عمر در زمان پیامبر دنیا آمد از ولی آن حضرت حدیثی نقل نمودوفقط بہ پدرش عمر فخر می کرد، او در جنگ صفین بہ معاویہ ملحق شد، روزی با جامہء خز وآرایش کردہ بیرون آمد و گفت: فردا کہ علی با ما روبرو شود خواهد فہمید کہ چہ بر سریش می آید، امام فرمود: رھایش کنید خونش خون پشہ است، او در صفین کشتہ شد. (\*)

---

### [ ۱۷ ]

فرمود چہ می خواہی ؟ گفت پدرت گروه قریشیان را از اول تا بہ اخر کشتہ ومردم از او کینہ ہا بدل دارند، آیا حاضری او را از خلافت خلع کنی تا ما ترا بہ زمامداری بر گزینیم، امام علیہ السلام کہ گوئی عقرب خیانت او را نیش زدہ بود فریاد زد: نہ بہ خدا قسم چنین کاری انجام پذیر نیست، امام از گمراہی وسرکشی عبیداللہ وانحراف او از طریق حق بہ فریاد آمد مثل اینکہ مرگ او را در این جنگ می دید کہ بہ او فرمود: مثل اینکہ کشتہء تو را امروز یا فردا در میدان جنگ می بینم، شیطان ترا فریب دادہ وچنان زینت بخشیدہ کہ خود را آراستہ آئی وعطر زدہ آئی تا اینکہ زنہای شام ترا ببینند وفریفتہ ات شوند، ولی بزودی خداوند تو را بچاک مرگ خواهد افکند. عبیداللہ شر مسار وحیرت زدہ بہ جانب معاویہ بازگشت وما چرا را بہ او گفت، معاویہ با اندوہ جواب داد: او پسر همان پدر است، عبیداللہ همان روز بہ معرکہء جنگ در آمد وخیلی زود بدست یکی از مردان ہمدان کشتہ شد، امام کہ در میدان جنگ می گذشت مردی را دید کہ کشتہ آئی را می کشد کہ نیزہ آئی در چشمش فرو رفته وپاہایش همچنان بر رکاب اسب گیر کردہ است، بہ اطرافیانش گفت: ببینید این مرد کیست ؟ گفتند: مردی از ہمدان است، فرمود: کشتہ کیست ؟ گفته شد: عبیداللہ بن عمر، امام شادمان شد وفرمود: خدا را از این پیروزی شکر می گویم. حضرت علی علیہ

السلام چون وضع را به اینگونه دید یارانش را آماده نبردی عمومی کرد و معاویه نیز مهیای جنگ شد و دو گروه بهم در آویختند، امام حسن علیه السلام مردانه به سپاه دشمن حمله برد و به افیانوس مرگ فرو رفت، چون امام علی علیه السلام فرزندش را در مهلکه مرگ گرفتار دید

---

### [ ۱۸ ]

مضطرب شد و با نارا حتی شدید فریاد زد: جلوی این پسر را بگیرد که با مرگش مرا در هم نکوبد، من هرگز نمی خواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند، زیرا نسل پیامبر قطع می گردد. امام خود را به قلب دشمن فرو برد و امام حسن علیه السلام ترسید مبادا پدرش ناگهان بدست شامیان کشته شود و گفت: چه ضرر دارد که برای رساندن خود به یارانت که در برابر دشمنان تلاش نکنی، امام منظور پسرش را دانست و با آهنگی محبت آمیز فرمود: پسرم برای مرگ پدرت روزی معین شده است که از آن نمی گذرد و با کوشش نمی تواند آنرا به تأخیر افکند و نه می تواند به آن شتاب ورزد، بخدا قسم پدرت باک ندارد که مرگ بسوی او آید یا او بسوی مرگ رود. جنگ همچنان پیش می رفت و پیروزی امام حتمی بود که معاویه با استفاده از حيله گری عمرو بن عاص دست به نیرنگ جدیدی زد، و دستور داد قرآن را بر سر نیزه نمودند و مردم نادان قرآن ناطق را به خیال خام تمسک به قرآن رها ساختند و پراکندگی در لشکر باعث شد که امام بر خلاف رضایتش حکمیت ابو موسی اشعری را بپذیرد، عمرو بن عاص این پیرمرد ساده لوح را فریب داد و امام را از حکومت کنار زدند، پس از آنکه عمرو بن عاص ابو موسی را فریب داد او فریاد زد: ترا چه می شود خدایت لعنت کند تو مثل سگی هستی که زبان در آورده باشی، عمرو بن عاص او را به کناری زد و گفت: تو مثل خری هستی که کتاب بارت کرده باشد. چون خبر دردناک خلع امام بوسیله ابو موسی بین مردم عراق پخش شد آتش فتنه زیانه کشید، امام در چنین موقعیت اسفناکی صلاح دید که

---

### [ ۱۹ ]

فردی برای هدایت مردم سخن گوید، از اینرو رو بفرزندش حسن علیه السلام کرد و گفت: پسر برخیز و در باره ابو موسی و عمرو بن عاص سخن بگو، امام حسن علیه السلام برخاست و چنین فرمود: ای مردم درباره این دو مرد که به حکمیت انتخاب شدند سخن بسیار گفتند، ما آنان را انتخاب کردیم تا از قرآن بر ضد هوسها حکم دهند، ولی آنها از هوس خود علیه قرآن حکم دادند، بنابراین چنین کسانی را نباید حکم نام نهاد، بلکه آنان محکوم علیه هستند. در جنگ نهروان: پس از جنگ صفین آنانکه امام را مجبور به پذیرش حکمیت ابو موسی کرده بودند، بر امام اشکال گرفتند که چرا حکمیت او را پذیرفتی، تا اینکه از کوفه بیرون آمدند و در نهروان اردوگاهی برپا ساختند، پس از آنکه چند نفر را بقتل رساندند امام به جانب آنان حرکت کرد و پس از جنگ سختی آنان را بقتل رساند، امام حسن علیه السلام در این جنگ نیز همانند جنگهای گذشته با رشادت و دلیری خاص خود به یاری امام برخاست و با سخنان آتشین خود مردم را به یاری پدرش و نبرد با خوارج فرا خواند. در شهادت پدر: پس از جنگهای بی نتیجه خونین صفین و نهروان ارتش امام دچار ناتوانی و خستگی شد و سستی در یاران آن حضرت پدیدار گردید، دعوت او را نپذیرفته و از فرامینش اطاعت نمی نمودند، این سختی ها و ناگواریها چنان کام امام را تلخ ساخته بود که دیگر زندگانی برایش دردناک و مصیبت بار بود و همیشه آرزوی مرگ می کرد تا از

این دنیای سیاه و تاریک به جهان روشنی ها کوچ کند و هر لحظه این آرزو را

---

[ ۲۰ ]

تکرار می کرد و از خدایش تمناک شهادت می نمود. چنانکه قبل از حادثه شهادتش از این دعاها و فریادها به فرزندش حسن علیه السلام حکایت کرد و فرمود: دیشب اندکی به خواب رفتم و چشمهایم بهم آمد، رسول خدا را دیدم که به نزد من آمده است، گفتم: ای پیامبر خدا می بینی که از امت تو چه کژی ها و دشمنی ها بر سر من آمده است، فرمود: آنان را نفرین کن، گفتم: خدایا از اینها بهتر را بمن ده و از من بدتر را به آنان مسلط کن. یاران امام که از ترور آن حضرت احساس خطر می کردند از امام خواستند که برای خود نگهبانانی انتخاب کند ایشان نپذیرفته و فرمودند: فعلا تیری نیست که بمن رسد و ضربه ای نیست که مجروحم سازد. تا اینکه ماه رمضان فرا رسید، ماهی که آنقدر ارزش و منزلتش والا است که ماه خدا نامیده شده، و قرآن کریم در آن نازل گردیده است، در آن شبها امام افطار را گاه در منزل فرزندش حسن علیه السلام و گاه در منزل حسین علیه السلام و گاه در منزل دخترش زینب صرف می کرد ولی بیش از سه لقمه نمی خورد و می فرمود: دوست دارم خدایم را با شکم گرسنه دیدار کنم. شب نوزدهم آن ماه را امام با هیچانی بسیار آغاز نمود، در صحن خانه با آندوه و اسف و در عین حال با شور و اشتیاق راه می رفت و به آسمانها نگاه می کرد و از وقوع حادثه ای بزرگ که در این شب رخ می دهد خبر می داد و می فرمود: دروغ نگفت و دروغگو نبود، امشب است آن شبی که بمن وعده داد.

---

[ ۲۱ ]

هنگامی که امام خواست از خانه بیرون رود مرغابی هایی که در خانه بودند بفریاد آمدند، امام حسن علیه السلام پیش آمد و گفت: چرا این وقت از خانه بیرون میروید، امام فرمود: خوابی که دیشب دیدم مرا بر این کار واداشت، نگاه امام خواب را نقل کرد و سپس فرمود: اگر تعبیرش ظاهر شود پدرت کشته شده و ماتم تمامی مردم مکه و مدینه را فرا می گیرد، سرپای امام حسن علیه السلام را وحشتی بزرگ فرا گرفت و اندامش بلرزید و پرسید: این فاجعه کی اتفاق می افتد؟ امام فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: هیچکس نمی داند فردا چه بدست می آورد و در کدام سرزمین میمیرد، ولی حبیب پیامبر خدا فرمود: این حادثه در دهه آخر ماه رمضان رخ داده و قاتلم پسر ملجم است، امام فرزندش را سوگند داد که بخانه باز کشته و بخوابد و امام حسن علیه السلام چاره ای جز ای اعت نیافت و امام در تاریکی سحرگاه از خانه به مسجد رفت (۱). حضرت علی علیه السلام آن شایسته ترین موجودی که بعد از پیامبر از آغاز تا پایان آن روزگار چهره نموده و عنصر یگانه ای که همه فضائل را حائز گردیده و سیرت پاکش از همه نقائص و آلودگی ها میراست بدست شقی ترین افراد، در محراب عبادت خون آلود بر زمین، مردم از هر سوی به مسجد شتافتند و با صدای بلند می گریستند، پیشاپیش همه فرزندش بسوی پیکر خونین پدر روی آوردند، امام در محراب افتاده بود و گروهی می خواستند امام را برای نماز آماده کنند ولی امام توان حرکت نداشت، آن حضرت نگاهش به امام حسن علیه السلام افتاد و فرمود که



[ ۲۲ ]

ایشان با مردم نماز بخواند، پس از نماز امام حسن علیه السلام سر پدر را به دامان گرفت و در حالیکه قطرات اشک بر چهره اش می ریخت گفت: کدامین جنایتکار با شما چنین کرد؟ فرمود: همان پسر زن یهودی عبد الرحمان بن ملجم، گفت: از کجا فرار کرد، فرمود: لازم نیست کسی به دنبالش برود بزودی او را در مسجد می آورند، لحظه ای نگذشت که او را به مسجد آوردند، امام حسن علیه السلام به او گفت: ای لعنت شده، امیر المؤمنین و امام المسلمین را کشتی، این پاداش خیرخواهی های او بود که پناهت داد و به خود نزدیک ساخت و اکنون پاداش خدمات او را چنین دادی. امام حسن علیه السلام پدر را به خانه انتقال داد، و بهترین پزشک کوفه (اثیربن عمرو سکونی) را برای معالجه حضرت حاضر نمود، پس از آنکه پزشک گفت: ای امیر المؤمنین وصایایت را بکن که خواهی مرد، امام حسن علیه السلام سراسیمه و گریان آنچنانکه قلبش در آتشی از اندوه می سوخت به پدر گفت: پدرم پشتم را به مرگت شکستی، چگونه می توانم تو را باین حالت ببینم، امام به نرمی فرمود: پسرم دیگر از امروز به بعد بر من غم مخور وزاری مکن امروز جدت پیامبر و جده ات خدیجه و مادرت زهرا را دیدار می کنم و فرشتگان هر لحظه انتظار قدم مرا می کشند، پس بر من اندوه نکن و گریه منما. امام در این حال بیهوش شد و آنگاه که بیهوش آمد فرزندش را گریان دید برای تسکین خاطر او فرمود: پسرم چرا می گریی از امروز بر پدرت دیگر اندوه و دردی نیست، پسرم گریه مکن تو هم روزی با زهر شهید می شوی و برادرت حسین علیه السلام را هم با شمشیر خواهند کشت.

[ ۲۳ ]

آنگاه امام رو به فرزندانش کرد و وصایای خود را فرمود، و هنگامیکه احساس مرگ کرد و دانست بزودی به دیدار خدایش خواهد شتافت امر خلافت را به فرزندش امام حسن علیه السلام وا گذاشت و از فرزندانش و بزرگان خاندان و پیروانش بر این امر گواه گرفت، و نامه ها و سلاحش را به او تفویض کرد و فرمود: پیامبر به من سفارش کرد که اینها را به تو بسپارم. و امام در حالیکه آیات قرآن تلاوت می کرد روحش از این تیره خاکدان پرواز کرد، پس از او دنیا تارک شد، چرا که او نوری بود که خدایش آفرید تا ظلمتهای سهمگین جهان را روشنائی بخشد. امام حسن علیه السلام به تجهیز پدر شهیدش پرداخت و بیکر مطهرش را غسل داد و کفن نمود، و چون پاره ای از شب گذشت به همراه چند تن از یاران وفادار آن حضرت در حالیکه جبرئیل و میکائیل جلوی جنازه ایشان را گرفته بودند او را از کوفه به نجف اشرف برده و در آنجا دفن کردند. در این هنگام مقام خلافت به وجود امام حسن علیه السلام زینت یافت و زمامداری حکومت اسلامی با وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به ایشان رسید، و از طرف دیگر معاویه با تمام قوا به جلب افراد ساده لوح و نادان مشغول بود. آغاز خلافت امام و دسیسه های معاویه هنگامی که خلافت به امام حسن علیه السلام رسید موجی از اندوه و اضطراب معاویه را فرا گرفت و دچار سرگردانی شدیدی گردید، زیرا

می دانست آن حضرت در نهاد مردم موقعیت بزرگی را داراست و در بین مردم محبوبیت عظیمی دارد، و از طرف دیگر نمی توانست برای مخالفت با امام از حربه قتل عثمان و خونخواهی از او استفاده کند، چرا که آن حضرت به هنگام مؤخره عثمان از مدافعین او بشمار می آمد. آنچه از مذاکرات معاویه با پارانیش بدست آمد عبارت بود از:

- ۱ - نوشتن نامه هائی برای بزرگان و رؤسای قبائل و سرشناسان شهرها و دادن رشوه های کلان به آنها. ۲ - اعزام جاسوسان و خیر گزارانی به همه شهرهائی که خلافت امام را پذیرفته بودند. در اجرای این امر دو جاسوس ماهر و مورد اعتمادش را به کوفه و بصره فرستاد، این دو جاسوس در کوفه و بصره دستگیر شده و امام حسن علیه السلام و عبد الله بن عباس که از طرف امام حاکم بصره بود آن دو را بقتل رساندند. پس از این جریان امام طی نامه ای به معاویه اخطار کرد و او را تهدید به جنگ نمود، معاویه که از وصول نامه امام بشدت ناراحت شده بود در صدد بر آمد از فریبکاری خود عذرخواهی نموده و از خودش در برابر کار زشتی که مرتکب شده دفاع کند، و در این مورد چاره ای جز این نداشت که خوشحالی خود از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کند، و در باره اعزام جاسوسها هم بهتر دید که جریان را مسکوت گذارد و از بیان آن چشم پوشی نماید. معاویه در پاسخ نامه عبد الله بن عباس نیز همین شیوه را بکار برد،

در پی این جریان ابن عباس نامه ای به امام نوشت و آن حضرت را به جنگ به امام برانگیخت. جنگ سرد میان امام و معاویه امام نامه دیگری به معاویه نوشت و او را دعوت به قبول بیعت و اطاعت از مقام خلافت کرد و از او خواست که همچون دیگر مسلمانان در دائره مجتمع اسلامي قرار بگیرد، در این نامه امام اشاره کرد که مقام خلافت مقام والائی است که در انحصار خاندان پیامبر می باشد و هیچ کس حق احراز آنرا ندارد، و نیز راز سکوت و تسلیم خاندان پیامبر در مسأله غصب خلافت را اینگونه بیان داشت، که علت خاموشی ما ترس از پراکندگی امت بود و برای نگاهداری جامعه اسلامي و اعلاي کلمه توحید به این تجاوز تلخ تن دردادیم. معاویه در پاسخ امام دوباره دست به فریب و نیرنگ زد و ضمن اعتراف به حقوق خاندان پیامبر و اینکه مردم حق آنان را نشناختند گفت: گروهی شایسته از قریش و انصار و دیگران امر خلافت را به قریش واگذارند در صورتیکه اصحاب شایسته و نیکوکار پیامبر همگی با امیر المؤمنین بودند و به خلافت ابو بکر راضی نشدند، از سخنان شگفت آور معاویه آن بود که در این نامه ذکر کرد که اگر می دانستم تو در حفظ امت از من ورزیده تر و به اداره امور آگاهتر و در سیاست چیره دست تری و بهتر می توانی منافع مردم را حفظ کنی، کار خلافت را پس از پدرت به تو وامی گذارم.

پس از این نامه معاویه نامه تهدید آمیزی به امام نوشت و او را از مخالفت با خود برحذر داشت و در برابر به امام وعده داد که اگر خلافت معاویه را بپذیرد پس از او مقام خلافت به امام واگذار شود، ولی امام به تهدیدهای او اعتنائی نکرد و در پاسخ بد درست اندیشی و پافشاری در جنگ پرداخت. این آخرین نامه ای بود که بین امام و معاویه مبادله شد و پس از آن معاویه دانست که نیرنگهایش

اثری نخواهد داشت و اشتباه‌کارهای سیاسی او سودی نخواهد بخشید، و دانست که امام آماده جنگ است و ناگزیر او هم برای جنگ مهیا شد و به تهیه وسائل نبرد پرداخت. اعلام جنگ در مباحث گذشته دانستیم معاویه می خواست با نیرنگ‌بایش امام را از صحنه خارج سازد، ولی پس از عدم موفقیت در آن راهها دانست بهترین راه برای حصول آرزوهای طلائعی اش اعلان جنگ است، که اگر این اقدام را صورت ندهد فرصتی برایش باقی نمی ماند، ضمن آنکه اموری چند او را بر این کار وادار کرد: ۱ - او پیوندی محکم با بزرگان عراق و سرداران سپاه اسلام و رؤسای قبائل برقرار کرد بود، و دین و دل آنان را با پول اندکی خرید و به وعده های فراوان و پویشالی امیدوار شان ساخت، و آنان نیز در نهان به او قول همکاری با او و نیز خیانت به امام را داده بودند، و دلیل این جریان بخشنامه هائی است که معاویه به کارگزاران خود نوشت و آنان را به

---

### [ ۲۷ ]

آمادگی برای جنگ فرا خواند، تا هر چه زودتر به او پیوندند و در این نامه ها اعلام داشت که طرفداران امام به او پیوسته اند. ۲ - او می دانست که سپاهیان امام دچار تفرقه و پراکندگی شده و از فرمانبری پیشوای خود سر پیچیده اند. ۳ - آگاهی به خطر داخلی بزرگی که عراق را تهدید می کرد و شام از آن در امان بود، و آن نفاق افکنی خوارج بود که نقشه ای شوم خود را در تمام عراق مطرح کرده و مردم را به مخالفت و هجوم بر می انگیزتند. ۴ - شهادت امام علی علیه السلام که باعث بی بهره نمودن عراق از پیشوائی موجه شد. همچنانکه گفتیم مسائل ذکر شده باعث شد معاویه در اعلان جنگ شتاب ورزد و در غیر این صورت همه تلاشهایش را برای تأخیر جنگ و عقد پیمان موقت بکار می برد، چنانکه با امپراطور روم چنین روشی را پیش گرفت. بر اساس این تفکر معاویه بخشنامه ای که مضمون واحدی داشت به همه کار گزاران و فرماندارانش نوشت و همه را به آمادگی جنگی با امام بر انگیزت و دستور داد که با همه نیروها و وسائل خود برای نبرد با او به معاویه پیوندند. ترس مردم عراق از شامیان وقتی که خبر حرکت معاویه و سپاه فراوانش بسوی عراق در همه جا منتشر شد مردم سراسیمه شده و وحشت آنانرا فرا گرفت، هنگامیکه

---

### [ ۲۸ ]

امام از این خبر آگاهی یافت مردم را برای اجتماع نمودن فرا خواند و آنگاه بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی دستور داد مردم آماده شده و بسوی نخيله که قرارگاه نظامی ایشان بود حرکت کنند. مردم که از سپاه شام می ترسیدند گونی مرگ را در جلوی دیدگان شان می دیدند، از اینرو رنگشان زرد و زبانشان لال شد، و سلامتی و تن آسانی را بر هر کار ترجیح می دادند. هنگامی که صحابی بزرگ پیامبر (عدی بن حاتم) سکوت مردم را دید چنین گفت: من عدی بن حاتم هستم، سبحان الله، چه موقعیت زشت و رسوائی دارید، آیا فرمان امام و فرزند پیامبرتان را نمی پذیرید، کجا ایند آن سخنوران توانائی که زبانشان به هنگام سخن دلها را می شکافت، شما هنگامیکه دیواری را می بینید مثل روباهان بسورخ می خزید آیا از دشمن خدا نمی ترسید و عیب و ننگ آنرا نمی فهمید، آنگاه رو به امام کرد و فرمانبرداری خود از ایشان را اعلام داشت و در پایان گفت: من اکنون به قرارگاه می روم هر کس می خواهد با من بیاید، او از مسجد خارج شد و بدون آنکه کسی او را همراهی کند به نخيله رفت. همچنین سرداران بزرگ لشکر امام از

رفتار مردم دچار خشم و سراسیمگی فراوان شدند، و مردم را از سستی شان بر حذر داشته و روح نشاط و هیجان برای جنگ و رویارویی با دشمن را در آنها برانگیختند، امام از ابراز وفاداری شان قدردانی کرد.

---

### [ ۲۹ ]

تشکیل لشکر امام با شتاب برای مبارزه از کوفه خارج و (مغیره بن نوفل) را بجای خود گذارد و خود با سپاه فراوان ولی سست نهاد به نخیله رفت، در آنجا اندکی توقف کرد و به تجهیز سپاهیان پرداخت، و بعد از آنجا کوچ کرد تا به (دیر عبد الرحمان) رسید و در آنجا سه روز توقف نمود، و تصمیم گرفت برای ارزیابی موقعیت دشمن و عدم پیشروی آنان گروهی را بسوی معاویه گسیل دارد. آن حضرت برای اجرای این مأموریت گروهی که تعدادشان به دوازده هزار نفر می رسید را به سرپرستی پسر عمویش عبیدالله بن عباس انتخاب کرد و قبل از حرکت آنان عبیدالله بن عباس را فرا خواند و سخنانی را با او در میان گذارد، که متضمن سفارش آن حضرت به نرمی و مهربانی با سپاهیان و عدم پیشدستی به نبرد با معاویه و اینکه در شئون فرماندهی با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کند و در صورت مرگ عبیدالله، آنان رهبران لشکر هستند. از آنجا که در این قسمت مباحث مهمی وجود دارد و آغاز صلح آن حضرت از اینجا نشأت می گیرد مواردی را متذکر می گردیم: ۱ - علت انتخاب عبیدالله: این سؤال شاید مطرح شود که چرا امام عبیدالله را تعیین کرد با توجه به اینکه افراد دیگری در لشکر حضور داشتند، در پاسخ باید گفت: عبیدالله مردی با کفایت و توانا و شایسته احراز چنین مقامی بود، و بر اساس این کفایت از طرف امام علی علیه السلام به

---

### [ ۳۰ ]

حکومت یمن منصوب گردید، و گمان می رفت که او نهایت سعی خود را در جنگ با معاویه به انجام رساند، زیرا او در مقام خونخواهی و انتقام از معاویه بود، چرا که بسر بن ارطاة سردار خونخوار معاویه دو فرزند او را در هجوم به یمن فجیعانه بقتل رساند که همسرش دچار جنون گردید، و از طرف دیگر امام مقام فرماندهی را در مثلثی از او و قیس بن سعد و سعید بن قیس قرار داد. ۲ - تعداد سپاهیان امام در نبرد با معاویه را از بیست هزار نفر تا یکصد هزار نفر نوشته شده اند، و از گفتار ابن اثیر و ابو الفداء ظاهر می شود که سپاهیان امام همان افرادی بودند که با علی علیه السلام بیعت نمودند، و آنان بر اساس گفتار نوف بکالی و سخن ابن اثیر چهل هزار نفر بودند، تأیید دیگر این مطلب گفتار مسیب بن نجیه با امام است که گفت: در شگفتم که تو با داشتن چهل هزار سپاهی با معاویه صلح کردی. ۳ - چگونگی سپاهیان: ارتش عراق که به همراه امام برای نبرد با معاویه بسیج شده بود وضع نابسامانی داشت و در فتنه ها و آشوبها فرو رفته بود، و موج بدبختی در آن به حدی بود که خطرش برای امام از خطر معاویه بزرگتر بود. شیخ مفید وضع ارتش امام را اینگونه تشریح می کند: مردم عراق که به همراه امام آماده جهاد شدند ارتشی بس عظیم و سنگین بودند، ولی بتدریج سست و سبک و اندک گردیدند، زیرا از گروههای مختلفی تشکیل شده بود، بعضی شیعیان امام و پدرش بودند، و بعضی از خوارج که می خواستند بهرگونه که پیش آید به جنگ معاویه روند، برخی

فتنه انگیزانی بودند که فقط دل به غارت و غنیمت بسته بودند، و گروهی شکاک که حق را از باطل بدرستی نمی شناختند، وعده زیادی که پیرو تعصبات قبیله ای بودند و از رؤسای قبائل پیروی می کردند و کاری با دین نداشتند، آنگاه شیخ مفید در باره وضع روحی و اجتماعی آنان می نویسد: جنگ را ناخوش می داشتند و طرفدار آسایش و سلامت و خواستار تسلیم و سازش بودند. آغاز شکست سپاه اسلام پس از آنکه امام فرماندهی مقدم سپاه را به عبیدالله بن عباس سپرد، او به همراهی سپاه حرکت کرد، تا به (مسکن) رسید و در آنجا اردو زد، و رویاروی سپاه معاویه قرار گرفت، معاویه طبق شیوه همیشه خود برای درهم شکستن روحیه سپاه از چند راه به تضعیف روحیه این گروه که بعنوان مقدم سپاه امام بودند همت گماشت: ۱ - اعزام جاسوسها: نخستین دسیسه خطرناک معاویه برای ایجاد فساد در سپاه امام اعزام جاسوسان و خبر گذاران بود تا لشکریان را بترسانند و آنان را به سستی و پستی کشانند، و در این ماجرا همگی يك سخن را تبلیغ کردند، یعنی: حسن بن علی طی نامه هائی معاویه را به صلح دعوت کرده است پس چرا شما خود را به کشتن می دهید، این دروغ موحی از سراسیمگی و ترس در میان سپاه را برانگیخت و روح تمرّد را در واحدهای لشکر پدید آورد. ۲ - پخش رشوه: معاویه برای تخریب روحیه سپاه، سرداران سپاه

و بزرگان لشکر را با پولهای گزاف خریداری کرد و واگذاری پستههای حساس را به آنان وعده داد، و آنان نیز ناجوانمردانه دعوت او را پذیرفته و به جانبش می رفتند، و در تاریکی شب و روشنایی روز به سپاهیان معاویه می پیوستند، عبیدالله هم هر روز این گزارشها را به امام می داد. ۳ - فریب عبیدالله بن عباس: معاویه که گروه زیادی را بسوی خود جلب کرده بود تصمیم گرفت با فریب رهبر لشکر سپاه را درهم ریزد، از اینرو نامه ای به این مضمون برای عبیدالله نوشت: (حسن نامه ای بمن نوشته و در خواست صلح نموده است تا حکومت را بمن واگذارد، اگر همین حالا بپیوندى فرمانده خواهی بود و گرنه فرمانبردار می گردی، اگر حالا دعوتم را بپذیری يك میلیون درهم خواهی گرفت، اکنون نیمی از این پول را بتو می دهم و نیم دیگر را بهنگام ورود به کوفه بتو خواهم داد)، مسلماً عبیدالله می دانست که این سخن دروغی بیش نیست زیرا صلح امام با لشکرکشی او سازگار نبود، بعلاوه اگر امام درخواست صلح کرده دیگر نیازی به جلب سائر افراد و تطمیع آنان نمی باشد، مضافاً این گشاده دستی معاویه و دادن پول گزاف بی معناست. نامه معاویه در دل عبیدالله شوری بپا ساخت و برای ارتکاب ننگین ترین عمل زندگیش به اندیشه فرو رفت، فرمانده بودن و بدست آوردن پول چشم او را خیره کرده بود، او می دانست که در حکومت اسلامی هرگز مقدار کمی از این پول کلان نیز به او نخواهد رسید، و بالاخره نفس خیانتکار و فریبکارش بر او چیره شد، و ناجوانمردانه پیمانش را با امام زمان خود شکست و از لشکر اسلام کناره گرفت، و به خدا ورسول

و امیرمؤمنان خیانت کرد و به قرار گاه ظلم و کفر و جنایت پیوست و برای همیشه جامه ننگ و رسوائی و خیانت را بر اندامش قرار داد،

در تاریکی شب به‌مراه هشت هزار نفر از سپاهیان اردوگاه امام را ترك و به قرارگاه سپاه شام پیوست. سراسیمگی سپاه اسلام نقشه خائنه ای که معاویه در مورد عبیدالله به اجرا گذارد از مهمترین عوامل پیروزی او بشمار می‌آید، چرا که انحراف ننگین او سپاه را سراسیمه کرد و وحدت اردوگاه را از هم پاشید، سحرگاهان باقیمانده سپاه سراغ فرمانده خود را گرفتند تا با او نماز گذارند ولی او را نیافتند، و چون از خیانتش آگاه شدند موجی از ترس و وحشت آنان را فرا گرفت و میان سپاه اختلاف افتاد. قیس بن سعد که این خیانت را نظاره کرد با تصمیم قاطع سپاهیان را فراهم آورد و با آنان نماز گذارده و بعد از نماز برای مردم سخن گفت تا دل‌هاشان را اطمینان بخشید، مذمت عبیدالله و خاندان او را نمود و احساسات سپاهیان را برانگیخت تا آنجا که همه به او پیوسته و گفتند: شکر خدای که او را از میان ما بیرون برد، قیس آنگاه نامه ای به امام نوشت و شرح ماجرا را بیان داشت. خدا می‌داند که بهنگامی که امام این گزارشات را می‌خواند چه غم جانگذار و دردی جانکاه به جانش فرو می‌آمد، او دانست که سپاهیانش ایمانی نداشته و به هنگام جنگ او را به دشمن می‌سپارند، سپاهیان که با

---

#### [ ۲۴ ]

امام در مدائن بودند چون از خیانت عبیدالله آگاه شدند به فتنه انگیزی پرداختند و موج ترس و اضطراب همه را فرا گرفت و سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی برای پیوستن به معاویه و دریافت پول فراوان بودند. معاویه برای آنکه بیشتر بتواند سپاه اسلام را درهم ریزد و به مطامع دنیوی خود برسد بوسیله جاسوسان خود اخباری را در سپاه اسلام در (مسکن) و (مدائن) منتشر ساخت، از جمله: ۱ - در (مدائن) شایع کرد که قیس بن سعد با معاویه سازش کرده و به او پیوسته است، و مردم که خیانت عبیدالله را دیده بودند در پذیرش آن شکی به دل راه نمی‌دادند. ۲ - در (مسکن) هم متقابلاً شایع کرد که امام به معاویه پیشنهاد صلح داده و معاویه هم آنرا پذیرفته است. ۳ - همچنین در (مدائن) شایع کرد که قیس بن سعد کشته شده پس فرار کنید، این شایعات جعلی روحیه سپاه اسلام را بشدت درهم کوبید و سایه فتنه و آشوب بر آنان سایه افکند. حوادث (مدائن) گفتیم که معاویه مقدم سپاه اسلام را با فریب و تطمیع رهبران لشکر و افراد پر نفوذ از هم پاشید، و ترس و وحشت را بر آنان مستولی ساخت، در جهت دیگر معاویه در مورد سپاه امام در (مدائن) نیز به اقداماتی دست زد، نخستین اقدامش فرستادن عبد الله بن عامر بود که در برابر سپاه اسلام اینگونه سخن گفت:

---

#### [ ۲۵ ]

ای مردم عراق من جنگ را به صلاح شما نمی‌دانم، من از پیش معاویه می‌آیم و او با سپاهی انبوه بسوی شما می‌آید، سلام مرا به ابو محمد (امام حسن علیه السلام) برسانید و بگوئید ترا بخدا قسم خودت و این مردم را از مرگ رهائی ده، این سخن روحیه مردم را از جنگ زدود و ترس و سختی در بین آنان پدید آورد. از طرف دیگر بزرگان قوم را با بخشیدن پولهای کلان، وعده دادن پست‌های مهم و مقامات بالا مانند استانداری، فرماندهی سپاه، و وعده ازدواج با یکی از دخترانش فریب می‌داد، چنانکه شیخ صدوق در این باره می‌گوید: معاویه یکی از جاسوسهای خود را نزد عمرو بن حرث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر فرستاد و هر کدام را وعده داد که اگر امام حسن علیه السلام را بطور ناگهانی بکشد فرماندهی سپاه را

به آنان خواهد بخشید یا دخترش را به همسری آنان در می آورد، ویا چندین هزار درهم به ایشان می بخشد، این خبر که به امام رسید زرهی در زیر لباس می پوشید و هر گاه به نماز می ایستاد آن زره را در برداشت. آنانکه در لشکر امام قرار داشتند برای آنکه بتوانند نزد معاویه مقرب تر باشند وگویی سبقت را از دیگران برابند گروه گروه به معاویه نامه می نوشتند، این نامه ها متضمن دو مطلب بود: ۱ - تسلیم کردن امام پنهانی یا در آشکار. ۲ - بقتل رساندن امام هر زمان که معاویه بخواهد، معاویه هم عین نامه ها را برای امام می فرستاد، امام با دریافت نامه ها به خیانت یارانش یقین پیدا کرد.

---

### [ ۳۶ ]

خیانتی دیگر حادثه اسفبار دیگری نیز بوقوع پیوست، امام فرماندهی از قبیله کنده را به همراه چهار هزار نفر به انبار فرستاد تا در آنجا فرود آمده و تا رسیدن دستور منتظر باشد، معاویه که از جریان با خبر شد پیکری را نزد او فرستاد که اگر بسوی ما بیایی فرماندهی یکی از نواحی شام یا عراق را بتو وا می گذاریم وپانصد درهم نیز برایش فرستاد، فرمانده خائن به همراه دو بیست نفر از نزدیکانش به معاویه پیوست، امام پس از شنیدن این خبر برای مردم سخن گفت و بی وفائی وخیانتکار بودنشان را متذکر گردید، و خبر داد که فرد دیگری را می فرستم او نیز خیانت می کند، آنگاه مردی از قبیله بنی مراد را با چهار هزار نفر گسیل داشت ودر حضور مردم او را سوگند داد که خیانت نکند، فرمانده مرادی به انبار که رسید همان وعده ها او را نیز فریب داد وراه سپاه کفر را پیش گرفت، اینگونه خیانتها دیگر روحیه ای برای سربازان باقی نگذارد وزلزله ای در بنیان لشکر پدید آورد. پیامدهای تلخ حوادث سپاه امام آنقدر به پستی گرائید که از هر گونه گناه و تباهی پروا نداشتند، این امور پیامد خیانت رهبران لشکر بود که بوقوع پیوست: ۱ - غارت اردوگاه امام: آنان آنچه را به پستی گرائیدند که اموال یکدیگر را به غارت می بردند حتی وسائل واثاثیه امام را به یغما بردند، وبنابر آنچه در بعضی از کتب تاریخی آمده حتی فرشی که امام بر روی آن

---

### [ ۳۷ ]

می نشست را نیز غارت کردند و ردا را از دوش آن حضرت برداشتند. ۲ - تکفیر امام: کار جهل و سیه دلی یاران امام به جانی رسید که بعضی حکم به تکفیر فرزند پیامبر دادند، وجراح بن سنان بقصد کشتن امام برایشان تاخت و فریاد زد: ای حسن تو هم مانند پدرت مشرک شدی، تعجب از آنجاست که گروهی این تجاوز وگستاخی به ساحت قدس فرزند پیامبرشان دیدند ولی سکوت نمودند و او را سرزنش نکردند. ۳ - سوء قصد به امام: دردها ورنجهای امام به اینجا پایان نیافت بلکه دردهای بزرگتری نیز در انتظار ایشان بود، آن حضرت بوسیله رشوه گیران و خوارج سه بار مورد سوء قصد واقع شد: یکبار بهنگام نماز تیری بسوی آن حضرت انداختند ولی به حضرتش آسیبی نرسید، بار دیگر جراح بن سنان بر ران آن حضرت ضربتی فرود آورد. شیخ مفید در این مورد گوید: امام برای تشخیص میزان فرمانبری اصحابش خطبه ای خواند و تصمیم خود به صلح را بیان داشت، زمزمه هایی بلند شد که این مرد کافر شده است، از اینرو به خیمه امام هجوم آورده و آنرا غارت کردند و مرد تبهکاری بنام عبد الرحمان بن عبد الله بن جعال ازدی بر امام حمله برد و عبا را از دوش ایشان برداشت، امام را از آنجا حرکت دادند، چون امام به (مظلم ساباط) رسید مردی از بنی اسد بنام جراح بن سنان دشنه

آی بیرون کشید و افسار قاطر امام را گرفت و فریاد زد: الله اکبر، آی حسن تو هم مانند پدرت به خدا شکر آوردی، و با دشمنه اش را امام را درید، امام گردن او را کشید، و هر دو بر زمین افتادند، دو نفر از شیعیان به یاری آن حضرت شتافتند، و آن حضرت که به سختی

---

### [ ۲۸ ]

مجروح شده بود را روی تختی خواباندند و به مدائن بردند (۱). بار سوم با خنجر در وقت نماز به آن حضرت حمله کرده و مضروبش ساختند. امام در برابر این حوادث آنچه پیش آمده بود امام را در وضعیتی سخت قرار داد، برای تصمیم گیری در برابر آنچه بوقوع پیوسته بود گروهی از سران و بزرگان را دعوت کرد و برای ایشان سخن گفت و زیانهای صلح با معاویه را بر شمرد، ولی گفتار امام اثری نمی بخشید و آنان از فرصت معالجه امام استفاده کرده و برای پیوستن فضاحت بار به معاویه بیشتر تلاش می کردند، وضع امام در این موقعیت موجب سرگردانی و حیرت بود، از یک سو مبارزه با معاویه جهادی واجب می دید، و از سوی دیگر از هم پاشیدگی و روحیه خیانت آمیز سپاهیان را می نگریست، با اینکه از اصلاحشان نا امید بود باز خواست یک بار دیگر میزان پایداریشان را در صورت وقوع جنگ بیازماید از اینرو برای آنان خطبه خواند، هنوز خطبه امام پایان نیافته بود که از هر سو فریاد سپاهیان برخاست: زنده می مانیم زنده می مانیم. امام پس از این ماجرای دردناک دانست که اگر بخواهد با معاویه بجنگد تنها و دست خالی می ماند، با مشاهده چنین موقعیت سیاه و دردناک امام مصلحت را در پذیرش صلح دید و پیش از آنکه فاجعه ای ننگین پیش آید در قبول آن شتاب ورزید.

---

۱ - ارشاد المفید: ۱۷۰ (\*).

---

### [ ۲۹ ]

یزید بن وهب جهنی گوید: به عبادت امام که از شدت جراحت در مدائن بستری بود رفتم و گفتم: آی پسر پیامبر مردم سر گردانند، امام با اندوه بسیار فرمود: بخدا قسم من معاویه را از اینها بهتر می دانم که خود را شیعه من شمارند و آهنگ جانم را دارند و خیمه ام را غارت می کنند و اموالم را می برند، بخدا اگر بتوانم از معاویه پیمانی بگیرم که خونم ریخته نشود و پیروانم و خاندانم در امان بمانند برایم بهتر است که بدست این مردم کشته شوم و خاندانم نابود گردد، بخدا قسم اگر با معاویه صلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که با پستی و اسارت بدست اینان بیفتم و کشته شوم، اگر بخواهم با معاویه بجنگم اینان گردن مرا گرفته و تسلیم دشمن می کنند و آنگاه معاویه یا مرا می کشد یا بر من منت میگذارد و رهایم می کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم می ماند و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همواره منت می گذارند. امام در این گفتار با بهترین وجه آنچه در قلب داشت را ظاهر ساخت و واقعیت را بیان نمود، و می دانست که جنگ در این لحظات بی معنا بوده و به نابودی و خواری هر چه بیشتر می انجامد، از اینرو چاره ای جز صلح با معاویه ندید. پیمان صلح امام حسن علیه السلام هنگامیکه بر اثر شرائط نامساعد جنگ را بر خلاف مصالح جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد، و ناگزیر صلح و آتش بس را پذیرفت، بسیار کوشش نمود تا هدفهای عالی



خود را به قدر امکان بوسیله صلح و به نحو مسالمت آمیز تأمین نماید. از طرف دیگر چون معاویه در برابر برقراری صلح و بدست گرفتن قدرت حاضر به دادن هرگونه امتیاز بود، امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نمود و موضوعات مهم و حساس که در درجه اول اهمیت قرار داشت را در آن قرار داد. متن صلح امام علیه السلام در کتب مربوط بطور کامل و بترتیب ذکر نشده، بلکه هر يك از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده از کتب مختلف می توان صورت کامل آنرا تقریباً ترسیم نمود، که عبارتند از: ۱ - واگذاری حکومت به معاویه بشرط آنکه معاویه بر طبق قرآن و روش پیامبر عمل کند. ۲ - خلافت بعد از معاویه برای امام حسن علیه السلام بوده و معاویه حق انتخاب جانشین را ندارد. ۳ - توقف دشنام دادن به حضرت علی علیه السلام. ۴ - ترجیح بنی هاشم بر دیگران در تقسیم بیت المال، و تقسیم مبالغی پول بین بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین. ۵ - تعهد معاویه به در امان بودن تمام مردم از تعقیب و آزار او، و عدم آزار شیعیان علی علیه السلام در هر کجا که باشند، و در امان بودن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سائر خاندان پیامبر. در پایان معاویه تعهد به اجرای آن نموده و بزرگان شام بر آن گواهی دادند.

نقض پیمان صلح با دقت در پیمان صلحی که بین امام و معاویه منعقد گردید انسان می یابد که امام که بر اثر حوادث تلخ قادر با نبرد رویاروی با معاویه نبود، اما نتوانسته بود با این قرارداد اهداف خود را تا حد امکان تأمین نماید، اما حوادث آینده بر خلاف این معنا را ثابت کرد. پس از انعقاد پیمان صلح برای تأیید آن در حضور مردم امام و معاویه به همراه سپاهیانشان وارد شهر کوفه شدند، معاویه در اولین گفتارش پس از انعقاد پیمان به مردم چنین گفت: من به خاطر این با شما جنگیدم که نماز خوانده و حج بجای آورید و زکات بدهید، چون می دانستم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم - تا آنجا که گفت: - آگاه باشید هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی علیه السلام بسته ام زیر پایهای من بوده و هیچگونه ارزشی ندارد. پس از این ماجرا و بدست گیری قدرت معاویه اهانت به علی علیه السلام را بیش از پیش رواج داد و زندگی را بر شیعیان آن حضرت تنگ و دشوار ساخت، حجر بن عدی و یارانش را به قتل رسانید، و دیگر شیعیان آن حضرت را مورد سختترین آزار و اذیت قرار داد، که آنها یا زندانی و یا متواری و دور از خانه خود بودند. ابن ابی الحدید گوید: شیعیان در هر جا که بودند قتل رسیدند، بنی امیه دستها و پایهای

اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند را بریدند، هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، یا خانه اش را ویران کردند، شدت فشار و تضییقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی علیه السلام از اتهام به کفر و بی دینی بدتر شمرده می شد و عواقب سختتری بدنبال داشت. رفتار معاویه نسبت به شیعیان هر روز بیشتر می شد، و این وضع نسبت به اهل

کوفه که مرکز شیعیان آن حضرت بشمار می رفت از هر جا بدتر بود. معاویه زیاد بن ابیه را حاکم شهر کوفه و بصره نمود و او که روزی در صف شیعیان امام علی علیه السلام بود و آنانرا بخوبی می شناخت، آنان را در هر جا که به ایشان دست می یافت را گرفته و دستها و پاهایشان را قطع، یا از درختان خرما آویزان، و یا کور و نابینا می ساخت. زیاد بن ابیه به جای خود چند روزی سمرة بن جندب را حاکم بصره نمود، او در این مدت هشت هزار نفر را بقتل رسانید، وطبری از ابو سوار عدوی نقل می کند که می گوید: سمرة در يك صبحگاه چهل وهفت نفر از بستگان مرا که حافظ قرآن بودند را کشت (۱). این امور مردم را به اهداف شوم بنی امیه و مخالفت آنان با مقدسات اسلامي هر چه بیشتر آشنا ساخت و زمینه ساز انقلاب خونین عاشورا گردید.

۱ - تاریخ الامم والملوک ۶: ۱۳۲. (\*).

#### [ ۴۳ ]

رفتار دوگونهء امام حسن و امام حسین علیهما السلام در برابر بنی امیه از بحثهای پیشین فلسفه صلح امام با معاویه دانسته شد، اما ممکن است این سؤال در ذهن بیاید که چرا دو امام دو گونه عمل نمودند، این پاسخ را باید در شرائط زمانهای آنان دانست که عبارتند از: ۱ - معاویه در دوران زمامداری خود با حيله گری سعی می کرد به حکومتش رنگ شرعی و اسلامی دهد و ظواهر اسلام را حفظ کند، بعلاوه او در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات سیاست فوق العاده ماهرانه ای داشت، که فرزندش یزید فاقد آن بود، همین دو موضوع پیروزی قیام و شهادت در زمان حکومت وی را مورد تردید قرار می داد، واز اینرو مردم جنگ آن حضرت را با معاویه بیشتر يك اختلاف سياسي و کشمکش بر سر خلافت و حکومت بشمار می آوردند تا قیام حق در برابر باطل. ۲ - از گفتار امام حسن علیه السلام دریافتیم که جنگ امام حسن علیه السلام باعث شهادت ایشان نمی گردید بلکه او را اسیر کرده و زنده زنده تحویل معاویه می دادند، یا بدست خود ایشان را بقتل می رساندند، و در صورت شکست امام معاویه دارای قدرت مطلق می گردید و تمام شهرها را از وجود شیعیان خالی می کرد. ۳ - یزید جوانی ناپخته و شهوت پرست، بی خرد و خوشگذران بود، علنا مقدسات اسلامي را زیر پا گذارده و علنا شراب می خورد، از لحاظ سياسي آن قدر ناپخته بود که قیافه اصلی حکومت بنی امیه که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشترافي آن زمان بود، را کاملاً به مردم نشان داد، این امور عدم لیاقت او را

#### [ ۴۴ ]

برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامي روشن ساخت و مجوز خوبی برای انقلاب و واژگون ساختن چنین حکومتی را بدست داد. ۴ - عامل مهم برای انقلاب امام حسین علیه السلام را باید بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام حسن علیه السلام دانست، تجاوز مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، نقض پیمان صلح و بالآخره مسموم ساختن امام مجتبی علیه السلام مسائلي بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف نمود. ۵ - یکی از مسائل مهم در این بحث تفاوت یاران دو امام است، یاران امام

حسن علیه السلام قصد داشتند ایشان را زنده تحویل معاویه دهند، یا به فرمان او امام را بقتل رسانند و یاران امام در شب عاشورا به امام خود عرضه داشتند: بخدا سوگند اگر بدانیم که کشته می شویم آنگاه ما را زنده می کنند سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند از تو جدا نخواهیم شد تا در حضورت جان بسپاریم. در حقیقت این دو برادر در دو رویه يك رسالت بودند که وظیفه و کار هر يك، در جای خود و در اوضاع واحوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خودگذشتگی معادل و هموزن دیگری بود. شهادت آن حضرت به گفته بسیاری از مورخین آن حضرت با زهری که معاویه برای جعهده همسر آن حضرت فرستاده بود به شهادت رسید، معاویه به جعهده

---

#### [ ۴۵ ]

وعدهء ازدواج با یزید و دادن صد هزار درهم را داد، ولی پس از شهادت امام و درخواست جعهده برای ازدواج با یزید گفت: ما دوست داریم یزید زنده بماند و اگر او را دوست نمی داشتیم بنا به وعده ای که داده بودیم تو را به عقدش در می آوردیم. امام حسین علیه السلام پیکر برادرش را به همراه دیگر نزدیکان تجهیز کرد، مردم برای تشییع سبط اکبر پیامبر به مدینه آمدند، پیکر امام را برای برگزاری نماز به مسجد بردند و امام حسین علیه السلام بر آن نماز گذارد، آنگاه جنازه حضرت را نزدیک قبر پیامبر بردند تا با جدش تجدید عهد کرده و در جوار آن حضرت او را دفن کنند، آتش حسد و کینه در دل بنی امیه برخاست چرا که عثمان در حاشیهء گورستان یهودیان بخاک سپرده شده بود، از اینرو مروان بن حکم و سعید بن عاص نزد عایشه رفته تا از او یاری بگیرند، عایشه نیز که قلبش از کینه به این خاندان پر بود از مروان پرسید: چه کنم، او گفت: نزد حسین برو و او را از این کار منع نما، از اینرو به مسجد آمد و فریاد زد: کسی را که دوست نمی دارم وارد خانه ام نکنید و بدانید اینکار انجام نمی یابد مگر اینکه گیسوانم پریشان شود و اشاره به پیشانیاش نمود. امام حسین علیه السلام بنا به وصیت برادر بزرگش برای جلوگیری از خونریزی، آن حضرت را به بقیع برد و در کنار قبر مادر بزرگش فاطمه بنت اسد دفن نمود. رحمت خدا بر او باد آنگاه که دنیا آمد، و آن هنگام که شهید شد، و آنگاه که برای انتقام از دشمنانش در پیشگاه عدل الهی حاضر می گردد. می توان پرسید:

---

#### [ ۴۶ ]

۱ - از کجا خانهء پیامبر از آن عایشه بوده مگر پدرش در مقابل محبوبهء خدا نگفت: پیامبران از خود ارثی بجا نمی گذارند، و شاید دختران از بردن ارث محرومند؟! ۲ - اگر ارث هم صحیح باشد او يك نهم از يك هشتم خانه، یعنی يك هفتاد و دوم خانه پیامبر را به ارث می برد، زیرا پیامبر نه زن داشت و هر زن يك هشتم ارث را مالك است و قبر پدرش بیشتر از حد او بود. ۳ - علاوه بر این، زن از زمین ارث نبرده و از قیمت عمارت ارث می برد. ۴ - عایشه کینهء بسیاری از خاندان علی و زهرا علیهما السلام داشت، تا آنجا که با وجود محرم بودن با امام حسن و حسین علیهما السلام از آنان رو گرفته و از پشت پرده با ایشان سخن می گفت، و بعد از مرگ عبد الرحمان بن عوف (که در شوری بر ضد علی علیه السلام رأی داد) اجازه داد که او را در کنار قبر پیامبر دفن نمایند، این اقدام عایشه تا آنجا زشت و کریه بود که ابو هریره فریاد زد: بمن بگوئید اگر پسر موسی بن عمران از دنیا می رفت آیا در کنار پدرش دفن نمی شد من خودم از

پیامبر شنیدم که می فرمود: حسن و حسین پیشوای جوانان اهل بهشتند! (۱) جواد قیومی اصفهانی ۱ / ۲ / ۱۳۷۴

۱ - گر چه تاریخ جز همین مورد برای ابو هریره اقدام شایسته ای را بیاد ندارد، او به جعل احادیث در بین خاص و عام مشهور است. (\*)

#### [ ۴۷ ]

فصل اول نیایشها و ادعیه آن حضرت ۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او ۲ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد ۳ - ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها ۴ - ادعیه آن حضرت در امور متفرقه

#### [ ۴۹ ]

۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او \* در تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه \* در مناجات \* در طب مغفرت \* در طلب مغفرت و بر آورده شدن حاجات \* در طلب اخلاقیهای نیکو \* برای طلب یاری و یقین از خدا

#### [ ۵۰ ]

(۱) دعاؤه علیه السلام فی التسییح لله سبحانه فی الیوم الرابع من الشهر سبحان من هو مطلع علی خوازن القلوب، سبحان من هو محصي عدد الذنوب، سبحان من لا یخفی علیه خافیة فی السماوات والا رض، سبحان المطلع علی السرائر عالم الخفیات. سبحان من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء، سبحان من السرائر عنده علانیة، والیواطن عنده ظواهر، سبحان الله وبحمده. (۲) دعاؤه علیه السلام فی المناجاة اللهم انك الخلف من جميع خلقك، ولبس فی خلقك خلف منك، الهی من احسن فبرحمتك، ومن اساء فیخطیئته، فلا الذی احسن استغنی عن رفدك

#### [ ۵۱ ]

(۱) دعای آن حضرت در تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه پاك و منزه است خدائی که بر اسرار قلبها آگاهست، پاك و منزه است کسی که شمارش گناهان را می داند، پاك و منزه است آنکه چیزی در آسمانها و زمین از دید او پنهان نیست، پاك و منزه است آگاه بر رازها و دانای بر پنهانیها. پاك و منزه است آنکه اندك چیزی در زمین و آسمان از او پنهان نمی باشد، پاك و منزه است آنکه رازها برایش آشکار، و اسرار برایش هویدا است، پاك و منزه است خداوند وستایش مخصوص اوست. (۲) دعای آن حضرت در مناجات پروردگارا ! تو بعد از تمامی مخلوقات باقی مانده، و هیچ موجودی بعد از تو وجود نخواهد داشت، پروردگارا کار نیک هرکس از تو منشاء گرفته، و کارهای زشت هر فرد از خطا و اشتباه خود اوست، پس نیکوکار

ومعوتك، ولا الذي اساء استبدل بك وخرج من قدرتك. الهي بك عرفتك، وبك اهتديت إلى امرك، ولولا انت لم ادر ما انت، فيا من هو هكذا ولا هكذا غيره، صل على محمد وال محمد وارزقني الاخلاص في عملي، والسعة في رزقي، اللهم اجعل خير عمري اخره، وخير عملي خواتمه، وخير ايامي يوم القاك. الهي اطعتك، ولك المنة علي في احب الاشياء اليك، الايمان بك، والتصديق برسولك، ولم اعصك في ابغض الاشياء اليك، الشرك بك والتكذيب برسولك، فاعفر لي ما بينهما، يا ارحم الراحمين. (٣) دعاؤه عليه السلام لطلب المغفرة اللهم اني اتقرب اليك بجودك وكرمك، واتقرب اليك بمحمد عبدك ورسولك، واتقرب اليك بملائكتك

از ياری و عنایت تو بی نیاز نیست، وآنکه کار زشت انجام داد غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده، واز تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است. بارالها! عنایت تو را شناخته و بوسیله تو بسوی دینت هدایت شدم، و اگر یاریت نبود تو را نمی شناختم، پس ای کسی که اینگونه می باشد و کسی چون او نیست، بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی بمن عطا فرما، خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگیم قرار ده، و بهترین اعمالم را آخرین کارهایم مقدر فرما، و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده که تو را ملاقات می کنم. خدایا! بر من منت نهادی تا در محبوبترین چیزها نزد تو، یعنی ایمان بتو و شهادت به رسالت پیامبرت، فرمانبرداری تو را بنمایم، و در میغوض ترین چیزها نزد تو، یعنی شرك و دوگانه پرستی و تکذیب پیامبرت، تو را معصیت نکنم، پس آنچه در میان این دو است را بر من ببخشای، ای بهترین رحم کنندگان. (٣) دعای آن حضرت در طلب مغفرت پروردگارا! به تو نزدیکی می جویم با جود و بخشش، و با بنده و فرستاده ات محمد، که درود تو براو و خاندانش باد، و با فرشتگان مقرب

المقربین و انبیائک و رسلک، ان تصلي على محمد عبدك ورسولك وعلى ال محمد، وان تقيلني عثرتي، وتستر على ذنوبي، وتغفرها لي، وتقضي لي حوائجي، ولا تعذبني بقبيح كان مني، فان عفوك و جودك يسعني، انك على كل شئ قدير. (٤) دعاؤه عليه السلام لطلب المغفرة و انجاح المطالب يا عدتي عند كربتي، يا غياثي (١) عند شدتي، يا وليي في نعمتي، يا منجحي في حاجتي، يا مفزعي في ورطتي، يا منقذي من هلكتي، يا كالتي في وحدتي. اغفر لي خطيئتي، ويسر لي امري، واجمع لي شملي، وانجح لي طلبتي، واصلح لي شأنني، واكفني ما اهمني، واجعل لي من امري فرجا ومخرجا، ولا تفرق بيني وبين العافية ابا ما ابقيتني، وفي

١ - يا غوثي (خ ل). (\*)

وپیامبران ورسولانت، تا اینکه بر محمد بنده و فرستاده ات ویر خاندان او درود فرستی، واز لغزشم درگذری، وگناهانم را پوشانده و آنها را بیامری، و حاجاتم را برآورده و به سبب کارهای زشتم مرا عذاب نکنی، بدرستی که عفو و بخشش تو مرا شامل می شود، و تو بر هر کار قادر و توانایی. (۴) دعای آن حضرت در طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات آی توشه ام در هنگام سختی، آی فریادپرسم در زمان گرفتاری، آی سرپرستم در نعمتها، آی برآورنده حاجتها، آی پناهم در لغزشگاهها، آی رهاننده ام از هلاکت و بدبختی، آی همراه و یاورم در تنهایی. خطا و لغزشم را ببخش، و کارم را آسان فرما، به اجتماعمان گرمی بخش، و حاجتم را برآور، و کارم را اصلاح گردان، آنچه که بدان اهتمام دارم را کفایت کن، و در کارم گشایش عطا فرما، و تا آنگاه که زنده ام و بعد از مرگ بین من و سلامتی و عافیت هرگز جدائی مینداز، به رحمت

---

### [ ۵۶ ]

الآخرة إذا توفيتني، برحمتك يا ارحم الراحمين. (۵) دعاؤه عليه السلام لطلب مكارم الاخلاق يا من إليه يفر الهاريون، و به يستانس المستوحشون، صل على محمد واله واجعل انسي بك، فقد ضاقت عني بلادك، واجعل توكلني عليك، فقد مال علي اعداؤك. اللهم صل على محمد وال محمد واجعلني بك اصول، وبك اجول، و عليك اتوكل، و اليك انيب. اللهم وما وصفتك من صفة، أو دعوتك من دعاء، يوافق ذلك محبتك ورضوانك ومرضاتك، فاحيني على ذلك وامتني عليه، وما كرهت من ذلك، فخذ بناصيتي إلى ما تحب وترضى. بؤت اليك ربي من ذنوبي، واستغفرك من جرمي، ولا حول ولا قوة الا بالله، لا اله الا هو الحليم الكريم،

---

### [ ۵۷ ]

آی بهترین رحم کنندگان. (۵) دعای آن حضرت در طلب اخلاقیهای نیکو آی کسی که فرار کنندگان بسوی او می گریزند، و کسانیکه در هراسند به او انس و الفت گرفته و دلگرم می شوند، بر محمد و خاندانش درود فرست، و دلگرمیم را به خودت قرار داده، که شهرهایت برایم تنگ شده است، و توکل و اعتمادم را بر خودت مقدر فرم، که دشمنانت بسوی من چشم دوخته اند. پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا آنگونه قرار ده که بسوی تو توجه کرده و با یاریت تلاش کنم، و بر تو توکل کرده و بسوی تو تضرع و زاری نمایم. خداوندا! هر صفتی که با آن تو را ستودم، و هر دعائی که تو را بدان خواندم، و رضایت و محبت و خشنودی تو را در برداشت، مرا بر آنها زنده بدار و بمیران، و آنچه را که از آن ناخشنود بودی، مرا از آن بسوی آنچه موجبات خشنودی تو را فراهم می سازد متوجه ساز. از گناهانم بسوی تو روی آورده، و از خطایم استغفار می کنم، و نیرو و توانی جز با قدرت تو میسر نیست، معبودی جز تو نبوده و او بردبار

---

### [ ۵۸ ]

وصلی الله علی محمد واله، واکفنا مهم الدنيا والآخرة في عافية، يا رب العالمين. (۶) دعاؤه عليه السلام لطلب النصر واليقين من الله اللهم اني اسالك من كل امر ضعفت عنه حيلتي، ان تعطيني منه ما لم تنته إليه رغبتني، ولم يخطر ببالي، ولم يجر على لساني، وان

تعطيني من اليقين ما يحجزني ان اسال احدا من العالمين، انك  
على كل شى قدير.

---

### [ ٥٩ ]

وبزرگوار است، وبر محمد و خاندانش درود فرست، و کارهای مهم ما را در دنیا و آخرت در سلامتی و عافیت کفایت فرما. (٦) دعای آن حضرت برای طلب یاری و یقین از خدا پروردگارا ! از تو می خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آنرا ندارم، توانی بمن ارزانی داری که امید آنرا نداشته و فکرم بدان خطور نکرده، وبر زبانم جاری نشده باشد، و یقینی بمن عطا فرمائی که مرا از حاجت خواستن از غیر تو باز دارد، بدرستی که تو بر هر کار قادر و توانائی.

---

### [ ٦٠ ]

٢ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد \* در قنوت نماز وتر \* در قنوت \* در هنگام قنوت \* در طلب باران \* در کنار درب مسجد

---

### [ ٦٢ ]

(٧) دعاؤه عليه السلام في قنوت الوتر اللهم اهدني فيمن هديت، وعافني فيمن عافيت، وتولني فيمن توليت، وبارك لي فيما اعطيت، وقني شر ما قضيت، انك تقضي ولا يقضى عليك، انه لا يذل من واليت، تباركت ربنا وتعاليت. (٨) دعاؤه عليه السلام في القنوت يا من بسلطانه ينتصر المظلوم، ويعونه يعتصم المكولم، سبقت مشيتك، وتمت كلمتك، وانت على كل شى قدير، وبما تمضيه خبير، يا حاضر كل غيب، وبأ عالم كل سر، وملجأ كل مضطر، ضلت فيك الفهوم، وتقطعت دونك العلوم، وانت الله الحي القيوم، الدائم الديموم.

---

### [ ٦٣ ]

(٧) دعای آن حضرت در قنوت نماز وتر پروردگارا ! مرا در زمره کسانی قرار ده که ایشان را هدایت کرده ای، و سلامت دار به همراه کسانی که به آنان سلامتی عطا فرموده ای، و مرا سرپرستی کن در میان افرادی که ایشان را سرپرستی نموده ای، و در آنچه بمن عطا کرده ای برکت عنایت نما، و شر و بدی آنچه مقدر کرده ای را از من دور دار، تو حاکم بوده و کسی بر تو حکم نمی کند، بدرستی که تو هر که را سرپرستی کنی دلیل نمی گردد. (٨) دعای آن حضرت در قنوت ای آنکه با قدرت او مظلوم یاری شده، و با کمک او مجروح التیام می یابد، فرمانت پیشی گرفته، و امرت پایان پذیرفته، و تو بر هر کار توانا، وبر آنچه می گذرد دانائی. ای آنکه در هر پنهانی حاضر، وبر هر راز و نهانی آگاهی، و پناه هر مضطر و درمانده ای، اوهام در یافتن تو گم گشته، و علوم از رسیدن به کنه تو درمانده اند، و تو خدائی هستی که پایدار و دائمی و جاودانی.

---

قد ترى ما انت به عليم، وفيه حكيم، وعنه حليم، وانت بالتناصر على كشفه والعون على كفه غير ضائق، واليك مرجع كل امر كما عن مشيتك مصدره. وقد ابنت عن عقود كل قوم، واخفيت سرائر اخرين، وامضيت ما قضيت، واخرت ما لا فوت عليك فيه، وحملت العقول ما تحملت في غيبك، ليهلك من هلك عن بينة، ويحيى من حى عن بينة، وانك انت السميع العليم، الاحد البصير. وانت اللهم المستعان، وعليك التوكل، وانت ولي ما توليت، لك الامر كله، تشهد الانفعال وتعلم الاختلال، وترى تخاذل اهل الخيال، وجنوحهم إلى ما جنحوا إليه، من عاجل فان وحطام عقباه حميم ان، وبعود من فعد، وارتداد من ارتد، وخلوي من النصارى، (٢) وانفرادي من الظهار، وبك اعتم، وبهلك استمسك، وعليك اتوكل.

١ - اشاره إلى قعود اهل الكوفة. (\*)

آنچه بدان دانا ودر آن حکیم بوده، واز آن شکبیا وبردباری، را می بینی، و تو بر یاری کردن برای برطرف ساختن آن و بر بازداشتن از آن قادری، و بازگشت هر کاربوسی توست، همچنانکه آغاز آن از فرمان تو بوده است. از تصمیمات هر گروهی جدا بوده وراز و نهان دیگران را مخفی می داری، آنچه حکم کرده ای را اجرا نموده، و آنچه از دسترس تو دور نمی باشد را تأخیر می اندازی، آنچه عقول در مشیت تو بدان قادر بوده اند را به آنها داده ای، تا هر که هلاک می گردد یا براه راست هدایت می شود بادلایل و برهان توأم بوده، و نزد خداوند عذری نداشته باشند، و بدرستی که تو شنوا و دانا، و یگانه و بینائی. پروردگارا ! تو یاری کننده بوده و توکل و اعتماد بر توست، و تو شایستگی سرپرستی مخلوقات را داری، و تمام جهان در اختیار توست، هر تأثیر و تأثیری در جهان را شاهد بوده، و به هر تغییری آگاهی، اعراض و روی گرداندن مکاران، و تمایل آنان به دنیای فانی و زینتهای زودگذران - که عقاب الهی را بدنبال خود دارد - و نیز مبارزه نکردن آنان، و بازگشتشان از دین، و بدون یاور شدنم، و نداشتن پشتیبانی برای خود، را دیده ای، از تو یاری خواسته و به ریسمان محکم تو چنگ زده و بر تو توکل می نمایم.

اللهم فقد تعلم اني ما ذخرت جهدي، ولا منعت وجدي، حتى انفل حدي، وبقيت وحدي، فاتبعت طريق من تقدمني، في كف العادية، وتسكين الطاغية عن دماء اهل المشايعة (٣)، وحرصت ما حرصه اوليائي من امر اخرتي و دنيای. فكنت لغيظهم اكظم، وبنظامهم انتظم، و لطريقتهم اتسمن، و بميسمهم اتسم، حتى ياتي نصرک، وانت ناصر الحق و عونه، وان بعد المدى من المرتاد، و نأى الوقت عن افناء الاضداد. اللهم صل على محمد واله و اخرجهم مع النصاب في سرمد العذاب، و اعم عن الرشد ابصارهم، و سكرهم في غمرات لذاتهم، حتى تأخذهم بغتة وهم غافلون، و سحرة وهم نائمون، بالحق الذي تظهره، و اليد التي تبطش بها، و العلم الذي تبديه، انك كريم عليم.



[ ۶۷ ]

پروردگارا ! تو می دانی که ازهیچ کوششی فروگذار نکرده، واز هیچ عملی دریغ ننموده ام، تا آنگاه که قدرتم کاسته شد و تنها ماندم، از اینرو راهی را انتخاب کردم که پیشینیان من برای رفع دشمنی وساکن نمودن طغیان و آشوب در جهت جلوگیری از خونریزی شیعیان برگزیده بودند، و آنچه اولیائهم از امور دنیا و آخرت حراست کرده اند، را پاسداری نمودم. از اینرو خشمشان را تحمل کرده، و روششان را متابعت نموده، و راهشان را پذیرفته، و بانشانه آنان شناخته شده ام، تا آنگاه که یاری تو فرا رسد، و تو یاری کننده حق می باشی، اگرچه مطلوبمان از ما دور باشد، و زمان برای نابودی دشمنان گذشته باشد. خداوندا ! بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنان را به همراه دشمنان در عذاب ابدی داخل کن، و چشمانشان را از یافتن راه حق کورنما، ایشان را در لذات دنیوی فرو بر، تا مرگ آنان بطور ناگهانی فرا رسد، در حالیکه در غفلت بسر می برند، یا در آن هنگام که در خواب فرو رفته اند، با حقیقتی که تو آنرا یاری کرده و قدرتی که با آن دشمنان را مجازات می کنی، و علمی که آنرا آشکار می گردانی، بدرستی که تو بزرگوار و دانائی.

[ ۶۸ ]

(۹) دعاؤه علیه السلام في القنوت اللهم انك الرب الرؤوف، الملك العطوف، المتحنن المألوف، وانت غياث الحيران الملهوف، ومرشد الضال المكفوف، تشهد خواطر اسرار المسرين، كمشاهدتك افعال الناطقين. اسالك بمغيبات علمك في بواطن سرائر المسرين اليك، ان تصلي على محمد واله، صلاة نسبق بها من اجتهد من المتقدمين، وتتجاوز فيها من يجتهد من المتأخرين، وان تصل الذي بيننا وبينك، صلة من صنعه لنفسك واصطنعته لعينك. فلم تتخطفه خاطفات الظنن ولا واردات الفتن، حتى نكون لك في الدنيا مطيعين، وفي الآخرة في جوارك خالدين.

[ ۶۹ ]

(۹) دعای آن حضرت در هنگام قنوت پروردگارا ! بدرستی که تو پروردگار رؤوف، پادشاه عطوف، مهربان و بردبار بوده، و تو پناه سرگردان متحیر، و راهنمای گمراه بازمانده بوده، و به اسرار و رازهای نهانی آگاهی، همچنانکه گفتار گویندگان را نظاره گر هستی. از تو می خواهم به علمهای نهانی ات از رازهای باطن، که بر محمد و خاندانش درود فرستی، درودی که با آن از تلاشگران گذشته پیشی گرفته و از تلاشگران آینده سبقت گیریم، و بین ما و خودت رابطه ای برقرار کن، که برای کسانی که آنانرا برای خود ساخته ای برقرار می نمائی. و گمانهای باطل و آشوبگران و برانگرا آنرا نابود نسازد، تا اینکه در دنیا فرمانبر تو، و در آخرت در جوار تو جاودانه باشیم.

[ ۷۰ ]

(۱۰) دعاؤه عليه السلام في الاستسقاء اللهم هيج لنا السحاب بفتح الابواب، بماء عباب ورياب، بانصيب وانسكاب. يا وهاب، اسقنا مغدقة، مطبقة مونيقة، فتح اغلاقها، ويسر اطلاقها، وعجل سيقاقها بالاندية في بطون الاودية، بصوب الماء. يا فعال، اسقنا مطرا قطرا، طلا مطلا، مطبقا طبقا، عاما معما، رهما بهما، رحما (۱) رشا مرشا، واسعا كافيا، عاجلا طيبا، مرينا مباركا، سلاطحا بلاطحا، يباطح الابطاح، مغدودقا مغرورقا. اسق سهلنا وجبلنا، وبدونا وحضرنا، حتى ترخص به اسعارنا، وتبارك لنا في صاعنا ومدنا، ارنا الرزق موجودا، والغلا مفقودا، امين رب العالمين.

۱ - رحما (خ ل). (\*)

### [ ۷۱ ]

(۱۰) دعای آن حضرت در طلب باران پروردگارا ! ابرها را برای ما با گشودن دره‌هایش برای ریزش آبهای بسیار و فراوان و پی در پی به حرکت درآور. ای بخشنده ! برای ما باران فرو ریز، پی در پی فراگیر رویاننده، قفل‌هایش را بگشا، و موانعش را برطرف کن، و ریزش آنرا آسان گردان، و در آمدن آن برای نمناک ساختن دشتها بوسیله ریزش آب تسریع فرما. ای تلاشگر برایمان باران فرو ریز، بارانی قطره قطره، فراوان و بسیار، پی در پی و فراگیر، نمناک کننده، وسیع و کافی، سریع و پاکیزه و رویاننده، گوارا و مبارک، عریض و گسترده، که دشتها را نمناک سازد. در کوه و دشت‌مان، و شهر و بیابانمان باران فرو ریز، تا قیمت‌هایمان را کاهش داده، و در کیل و وزنمان برکت عطا کنی، روزیمان را بما بنمایان، و قحطی را معدوم ساز، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

### [ ۷۲ ]

(۱۱) دعاؤه عليه السلام عند باب المسجد روی انه كان عليه السلام إذا بلغ باب المسجد رفع رأسه ويقول: الهي ضيفك ببابك، يا محسن قد اتاك المسي، فتجاوز عن قبيح ما عندي بجميل ما عندك، يا كريم.

### [ ۷۳ ]

(۱۱) دعای آن حضرت در کنار درب مسجد روایت شده آن حضرت هنگامی که به درب مسجد می رسید سر را بلند کرده و می فرمود: پروردگارا ! میهمانت کنار در خانه ات ایستاده، ای نیکوکار گناهکار به درگاهت آمده، پس ای بزرگوار در مقابل زیباییهایی که نزد توست از کار زشت من درگذر.

### [ ۷۴ ]

۳ - ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها \* در پوشیده مانده از خطرات \* در دفع شدائد \* در دفع حزن و اندوه \* در دفع کید دشمنان

وشر آنان \* بر علیه دشمنانش \* بر علیه دشمنش (آنگاه که نزد معاویه رفت) \* بر علیه ابن زیاد \* بر علیه مردی از بنی امیه \* در دفع شر همسایه \* برای درد پا \* در دفع چشم زخم

---

### [ ۷۶ ]

(۱۲) دعاؤه علیه السلام في الاحتجاب اللهم يا من جعل بين البحرين حاجزا وبرزخا وحجرا محجورا، يا ذا القوة والسلطان، يا علي المكان، كيف اخاف وانت املئ، وكيف اضام وعليك متكلي. فغطني من اعدائك (۱) بسترک، وافرغ علی من صبرک، واطهرني علی اعدائي بامرک، وایدني بنصرک، اليک اللجأ ونحوک الملتجأ، فاجعل لي من امري فرجا ومخرجا. يا كافي اهل الحرم من اصحاب الفيل، والمرسل عليهم طيرا ابابيل، ترميهم بحجارة من سجيل، ارم من عاداني بالتنكيل. اللهم اني اسالك الشفاء من كل داء، والنصر علی

۱ - اعدائي (خ ل). (\*)

---

### [ ۷۷ ]

(۱۲) دعای آن حضرت در پوشیده ماندن از خطرات پروردگارا ! أي آنکه بین دو دریا مانع وفاصله قرار دادی، أي دارای نیرو وتوانمندی، أي آنکه جایگاهش برتر است، چگونه از تو در هراس باشم در حالیکه تو امیدم می باشی، وچگونه مورد ستم واقع شوم در حالیکه تو پناهم هستی. پس با پوشش خود مرا از دشمنانت پوشیده دار، وصبر وبردباریت را بر من فروریز، وبا قدرتت مرا بر دشمنانم یاری گردان، وبا یاریت کمک فرما، پناه توئی واعتماد بر توست، پس درکارم گشایش وفرج مقدر کن. أي آنکه اهل مکه را در مقابل اصحاب فیل یاری کرده، وپرندگان ابابیل را برای آنان فرستادی، تاایشان رابا سنگهای آتشین سنگ باران کردند، هر که با من دشمنی می کند را عقوبت کن. خداوندا ! شفاء از هر بیماری، وباری بر دشمنان، وتوفیق بر آنچه

---

### [ ۷۸ ]

الاعداء، والتوفيق لما تحب وترضى. يا اله من في السماء والارض، وما بينهما وما تحت الثرى، بك استكفي، وبك استشفى، وبك استعفي، وعليك اتوكل، فسيكفيهم الله، وهو السميع العليم. (۱۳) دعاؤه علیه السلام في الاحتراز بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم اني اسالك بمكانك وبمعاهد عرك، وسكان سماواتك، وانبيائك ورسلك، ان تستجيب لي، فقد رهقني من امري عسر. اللهم اني اسالك ان تصلي علی محمد وال محمد وان تجعل لي من عسري يسرا. (۱۴) دعاؤه علیه السلام إذا احزنه امر روی انه علیه السلام إذا احزنه امر، خلا في بيت ودعا به:

---

### [ ۷۹ ]

خشنودی تو در آنست را از تو می خواهم. ای پروردگار هر که در آسمان وزمین ودر میان آنها ودر زیر زمین است، از تو شفا طلبیده واز تو بخشش می خواهم، ویر تو توکل می کنم، و خداوند آنان را کفایت کرده، و او شنوا و داناست. (۱۳) دعای آن حضرت در دفع شدائد بنام خداوند بخشنده مهربان، خداوند به جایگاهت و مکانهای عزتت و ساکنین آسمانهایت، و پیامبران و رسولانت، از تو می خواهم که دعایم را اجابت کنی، چرا که در سختی قرار گرفته ام. خدایا ! از تو می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و امر مشکلم را آسان فرمایی. (۱۴) دعای آن حضرت در دفع حزن و اندوه روایت شده: هرگاه آن حضرت محزون می گردید در اتاقی قرار

---

#### [ ۸۰ ]

یا کهیص، یا نور یا قدوس، یا خبیر یا الله یا رحمان - ثلاثا. اغفر لی الذنوب التي تحل بها النقم، و اغفر لی الذنوب التي تغير النعم، و اغفر لی الذنوب التي تهتك العصم، و اغفر لی الذنوب التي تنزل البلاء، و اغفر لی الذنوب التي تعجل الفناء. و اغفر لی الذنوب التي تدیل الاعداء، و اغفر لی الذنوب التي تقطع الرجاء، و اغفر لی الذنوب التي ترد الدعاء، و اغفر لی الذنوب التي تمسك غیث السماء، و اغفر لی الذنوب التي تظلم الهواء، و اغفر لی الذنوب التي تكشف الغطاء. ثم یدعو بما یرید. (۱۵) دعاؤه علیه السلام فی دفع کید الاعداء ورد بأسهم اللهم انی ادر بك فی نحورهم، و اعود بك من

---

#### [ ۸۱ ]

گرفته و این دعا را می خواند: ای کهیص، ای نور، ای پاکیزه، ای دانا، ای خداوند، ای بخشنده - سه بار. گناهایی که نعمت و عذاب را بر من فرود می آورد، و گناهایی که نعمت ها را به نعمت مبدل می سازد، و گناهایی که پرده های حیا را می برد، و گناهایی که بلا را نازل می کند، و گناهایی که فنا و نابودی را تسریع می گرداند، را بیامرز. و گناهایی که دشمنان را مسلط می سازد، و گناهایی که امیدها را نا امید می کند، و گناهایی که دعا را رد می کند، و گناهایی که از نزول باران ممانعت بعمل می آورد، و گناهایی که هوا را تاریک می کند، و گناهایی که پرده ها را می برد، را بر من ببخشای. آنگاه به آنچه می خواهد دعا می کند. (۱۵) دعای آن حضرت در دفع کید دشمنان و شر آنان پروردگارا ! به یاری تو در مقابل دشمنان ایستادگی کرده، و از شرور

---

#### [ ۸۲ ]

شرورهم، و استعین بك علیهم، فاکفنیهم بما شئت، و انی شئت، من حولك و قوتك، یا ارحم الراحمین. (۱۶) دعاؤه علیه السلام علی اعدائه اللهم انی قد دعوت و انذرت، و امرت و نهیت، و كانوا عن اجابة الداعی غافلین، و عن نصرته قاعدین، و عن طاعته مقصرین، و لاعدائه ناصرین. اللهم فانزل علیهم رجزك و بأسك و عذابك، الذي لا یرد عن القوم الظالمین. (۱۷) دعاؤه علیه السلام لدفع کید العدو (لما اتی معاویة) بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله العظیم الاکبر، اللهم سبحانك یا قیوم، سبحان الحی الذي لا یموت.

### [ ۸۳ ]

آنان بتو پناه می آورم، واز تو بر علیه ایشان یاری می طلبم، به هر چه می خواهی وهر گونه که می خواهی مرا بر آنان یاری فرما، ای بهترین یاری کنندگان. (۱۶) دعای آن حضرت بر علیه دشمنانش خداوندا ! من آنرا بسوی تو خوانده واز مخالفتت برحذر داشتم، وایشان را امر ونهی نمودم، اما ایشان از پذیرش دعوتم غافل واز یاریم باز ایستاده، واز اطاعتم کوتاهی کرده، ودرشمنانم را یاری نمودند. خدایا ! پس عذاب وسخط وعقابت که شامل ستمکاران می گردد را بر آنان فرو ریز. (۱۷) دعای آن حضرت بر علیه دشمنش، آنگاه که نزد معاویه رفت بنام خداوند بخشندهء مهربان، بنام خداوند برتر ووالاثر، پروردگارا ای پابرجا تو از هر عیب ونقصی منزه هستی، پاک ومنزه است زنده ای که نمی میرد.

### [ ۸۴ ]

اسالك كما امسكت عن دانيال افواه الاسد، وهو في الجب، فلا يستطيعون إليه سبيلا الا باذنك، اسالك ان تمسك عني امر هذا الرجل، وكل عدوي في مشارق الارض ومغاربها، من الانس والجن، خذ باذانهم واسماعهم وابصارهم، وقلوبهم وجوارحهم. واكفني كيدهم بحول منك وقوة، وكن لي جارا منهم، ومن كل جبار عنيد، ومن كل شيطان مرید لا يؤمن بيوم الحساب. ان وليي الله الذي نزل الكتاب، وهو يتولى الصالحين، فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو، عليه توكلت، وهو رب العرش العظيم. (۱۸) دعاؤه عليه السلام على زياد بن أبيه اللهم خذ لنا ولشيعتنا من زياد بن أبيه، وارنا فيه نكالا عاجلا، انك على كل شئ قدير.

### [ ۸۵ ]

ازتو می خواهم همانگونه که دانیال را درون چاه از گزند شیران نجات دادی، ویه او صدمه ای نرساندند، مرا از آزار این مرد، وهر انسان وچن که در شرق وغرب جهان است در امان داری، وگوشها وچشمها وقلبها واندامشان را در اختیار بگیر. مرا با نیرو وتوانمندی خودت از کید ومکر آنان در امان دار، واز آنان واز هر ستمگرکینه توز وهر شیطان رانده شده ای، که به روز قیامت ایمان ندارد، درمان دار. بدرستیکه سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل فرمود ونیکان را سرپرستی می کند، پس اگر روی گرداندند بگو خداوند مرا کفایت می کند، معبودی جز او نبوده، براو توکل کرده واو پروردگار جهانیان است. (۱۸) دعای آن حضرت بر علیه ابن زیاد پروردگارا ! انتقام من وشیعانم را از ابن زیاد بگیر، ومجازات سریعی را درمورد او بعمل آور وبمانشان ده، بدرستیکه تو بر هرکار توانائی.

### [ ۸۶ ]

(۱۹) دعاؤه عليه السلام على رجل من بني امية روى ان رجلا من بني امية اغلظ للحسن عليه السلام كلامه، وتجاوز الحد في السب والشتم له ولأبيه، فقال الحسن عليه السلام: اللهم غير ما به من النعمة، واجعله انثى ليعتبر به. فنظر الاموي في نفسه، وقد صار امرأة. (۲۰) دعاؤه عليه السلام لدفع شر الجار شكي رجل إلى الحسن بن علي عليهما السلام جارا يؤذيه، فقال له الحسن عليه السلام: إذا صليت المغرب، فصل ركعتين، ثم قل: يا شديد المحال يا

عزیز، اذلت بعزتک جمیع ما خلقت، اکفنی شر فلان بما شئت. وفی روایة: یا شدید القوی، یا شدید المحال یا عزیز، اذلت

---

[ ۸۷ ]

(۱۹) دعای آن حضرت بر علیه مردی از بنی امیه روایت شده: مردی از بنی امیه به آن حضرت کلمات درشتی گفته، وفحش وناسزای بسیاری رابه ایشان وپدرش نسبت داد، آن حضرت فرمود: پروردگارا! نعمتی که به او داده ای را به عذاب مبدل کن، او را برای عبرت دیگران زن گردان. آن شخص بخود نظرافکنند، دید به زن مبدل شده است. (۲۰) دعای آن حضرت در دفع شر همسایه شخصی نزد آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد، آن حضرت فرمود: بعد از نماز مغرب دو رکعت نماز بگذار، سپس بگو: ای آنکه کید ومکرش قوی است، ای پایدار، با قدرت تمامی مخلوقات را در اختیار خود قرار داده ای، شر فلان فرد را با هر چه خواهی بگیر، ودر روایتی آمده: ای نیرومند، ای آنکه مکر وکیدش قوی است، ای پایدار، با قدرت

---

[ ۸۸ ]

بعزتک جمیع من خلقت، صل علی محمد وال محمد، واکفنی مؤونة فلان بما شئت. (۲۱) دعاؤه علیه السلام فی العوذة لوجع الرجل عن الباقر علیه السلام: قال: كنت عند الحسين بن علي عليهما السلام إذ أتاه رجل من بني أمية من شيعتنا، فقال له: يا ابن رسول الله ما قدرت ان امشي اليك من وجع رجلي، قال: فأين أنت من عوذة الحسن بن علي عليهما السلام؟ قال: يا ابن رسول الله وما ذاك؟ قال: انا فتحنا لك فتحا مبينا، ليغفر لك الله - إلى قوله - وكان الله عزيزا حكيمًا. (۱)

---

۱ - انا فتحنا لك فتحا مبينا \* ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ويتم نعمته عليك ويهديك صراطا مستقيما وينصرك الله نصرا عزيزا \* هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم والله جنود السماوات والارض وكان الله عليهما حكيمًا \* ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ويكفر عنهم سيئاتهم وكان ذلك عند الله فوزا عظيما \* ويعذب المنافقين والمنافقات والمشركين والمشركات الظانين بالله طن السوء عليهم دائرة السوء وغضب الله عليهم ولعنهم واعد لهم جهنم وسانت مصيرا \* والله جنود السماوات والارض وكان الله عزيزا حكيمًا - الفتح: ۱ - ۷. (\*)

---

[ ۸۹ ]

تمامی مخلوقات را در اختیار گرفته ای، بر محمد وخاندانش درود فرست ورنج فلان فرد را با هر چه می خواهی از من دور دار. (۲۱) دعای آن حضرت برای درد پا از آن حضرت روایت شده که فرمود: نزد امام حسین علیه السلام بودم که فردی شیعه از بنی امیه نزد ایشان آمد وگفت: ای پسر پیامبر بخاطر درد پا نمی توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا دعای حضرت امام حسن علیه السلام رانمی خوانی، فرمود: آن کدامست؟ فرمود: بدرستی که گشایش وپیروزی آشکاری را برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد - تا آنجا که فرماید: - و خداوند استوار و حکیم است (۱).

---

۱ - بدرستی که گشایش و پیروزی آشکار را برای تو فراهم آوریم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو در گذرد و نعمت خود بر تو کامل کرده و تو راه راست هدایت نماید. تو را با نصرتی و عزت باری کند، اوست پروردگاری که آرامش و وقار را بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا بر یقین و ایمانشان را کامل گرداند و لشگریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند آگاه و حکیم است. برای آنکه خدا می‌خواست مردان و زنان مؤمن را تا ابد در بهشت هائیکه زیر درختانش نه‌ها جاری است داخل گرداند و گناهانشان را ببخشد در حقیقت این پیروزی نزد خداوند پیروزی بزرگی است. و نیز خدا خواست تا همه منافقان و مشرکان و آنانکه بخدا بدگمان بودند را عذاب کند و خداوند بر آنان خشم نموده و مورد لعنتشان قرار داده و جهنم را برایشان آماده ساخت که بد جایگاهی است. و لشگریان آسمانها و زمین برای خداست و خداوند پابرجا و حکیم است. سوره فتح: ۱ - ۷. (\*)

---

### [ ۹۰ ]

(۲۲) دعاؤه علیه السلام في العوذة لاصابة العين عن الحسن عليه السلام: ان دواء الاصابة بالعين ان يقرأ: (وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بابصارهم لما سمعوا الذكر ويقولون انه لمجنون وما هو الا ذكر للعالمين). (۱)

---

۱ - القلم: ۵۲ - ۵۳. (\*)

---

### [ ۹۱ ]

(۲۲) دعای آن حضرت در دفع چشم زخم از آن حضرت روایت شده که فرمود: دواء چشم زخم آنست که بخوانی: وآنگاه که کافران آیات قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشمهای خود تو را چشم زخم زنند، و می‌گویند این شخص دیوانه است، و درحالیکه این کتاب الهی جز تذکر و پند برای جهانیان چیز دیگری نیست.

---

### [ ۹۲ ]

۴ - ادعیه آن حضرت در امور متفرقه \* در پناه بردن به خدا از بعضی از امور \* در کنار رکن یمانی \* هنگامه افطار \* در شب قدر \* در کیفیت تبریک ولادت فرزند پسر \* هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی

---

### [ ۹۴ ]

(۲۳) دعاؤه علیه السلام في الاستعاذة اللهم اني اعوذ بك من قلب يعرف، ولسان يصف، واعمال تخالف. (۲۴) دعاؤه علیه السلام عند التزام الركن روى ان الحسن بن علي بن ابي طالب عليهما السلام التزم الركن، فقال: الهي انعمت علي فلم تجدني شاكرًا، وابتليتني فلم تجدني صابرًا، فلا انت سلبت النعمة بترك الشكر، ولا انت ادمت الشدة بترك الصبر، الهي ما يكون من الكريم الا الكرم.

---

(۲۳) دعای آن حضرت در پناه بردن به خدا از بعضی ازامور پروردگارا ! از قلبی که می شناسد، وزیانی که توصیف می کند، واعمالی که مخالفت کرده می شود، بتو پناه می برم. (۲۴) دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی روایت شده: امام حسن علیه السلام کنار رکن یمانی قرار گرفته و فرمود: پروردگارا ! به من نعمت ارزانی داشتی ولی سیاسگزارم نیافتی، ومرا به نارا حتی دچار ساختی ولی صبور وشکیبایم ندیدی، پس نعمتت را به سبب ترك شکر سلب نکرده، وناراحتی را به سبب ترك صبر وشکیبائی استمرار نمی بخشی، پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری انتظار نمی رود.

(۲۵) دعاؤه علیه السلام إذا افطر عن الكاظم، عن ابیه، عن جده، عن الحسن بن علي عليهم السلام: ان لكل صائم عند فطوره دعوة مستجابة، فإذا كان اول لقمة فقل: بسم الله، يا واسع المغفرة اغفر لي. وفي رواية اخرى: بسم الله الرحمن الرحيم، يا واسع المغفرة اغفر لي. فانه من قالها عند افطاره غفر له. (۲۶) دعاؤه علیه السلام في ليلة القدر یا باطنا في ظهوره، ویا ظاهرا في بطونه، یا باطنا ليس يخفى، یا ظاهرا ليس يرى، یا موصوفا لا يبلغ بكينونته موصوف، ولا حد محدود.

(۲۵) دعای آن حضرت هنگام افطار از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر روزه دار در زمان افطار يك دعای مستجاب دارد، در اولین لقمه خود بگوید: بنام خدا، أي دارای بخشش بسیار، مرا ببخشای. ودر روایتی آمده: بنام خداوند بخشندهء مهربان، أي دارای بخشش بسیار، مرا ببخش. هرکه هنگام افطار این دعا را بخواند بخشیده می شود. (۲۶) دعای آن حضرت در شب قدر أي که از شدت ظهور پنهان ودر ناپیدائی آشکاری، أي ناپیدائی که هیچ چیز بر تو مخفی نیست، أي آشکاری که دیده نمی شود، أي توصیف شده أي که هیچ توصیف شده أي به ذات تو پی نبرده وتو را تحدید به مقداری ننماید.

یا غائبا غیر مفقود، ویا شاهدا غیر مشهود، یطلب فیصاب، لم یخل منه السماوات والارض وما بینهما طرفة عین، لا یدرك بکیف، ولا یأین باین ولا بحیث. انت نور النور ورب الارباب، احطت بجمیع الامور، سبحان من لیس کمثله شی، وهو السميع البصیر، سبحان من هو هکذا ولا هکذا غیره. (۲۷) دعاؤه علیه السلام إذا هنته بمولود روی انه ولد للحسن بن علي عليهما السلام مولود، فأتته قریش فقالوا: یهنتک الفارس، فقال علیه السلام: وما هذا من الکلام، فقولوا: شکرت الواهب، وبورك لك في الموهوب، وبلغ الله به اشد، وورفك بره. (۲۸) دعاؤه علیه السلام عند احتضاره لطلب الرحمة من الله تعالی عن رؤیة بن مصقلة قال: لما نزل بالحسن علیه السلام الموت قال:



أي غائبي که هرگز گم نشده أي، وای شاهدهی که مشاهده نمی شوی، اگر جستجو شوی پیدا نشده، و آسمانها وزمین آنچه در آنهاست لحظه أي از تو خالی نمی باشد، با کیفیتي درك نشده ویا مکان تعیین نمی گردی. نورانیت نوراژ توست، و پروردگار هر پرورش دهنده أي، و به تمام کارها احاطه داری، پاك و منزه است آنکه چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست، پاك و منزه است آنکه چنین است و همانندی ندارد. (۲۷) دعای آن حضرت کیفیت تبریک برای ولادت فرزند پسر روایت شده: برای آن حضرت فرزند پسر بدنی آمد، قریب نزد ایشان آمده و گفتند: تو را بخاطر داشتن اسب سوار تبریک می گوئیم، امام فرمود: این چه کلامی است، بگوئید: بخشنده را شکر گذارده، و در آنچه به تو داده شده برکت عطا شود، و خداوند او را به نهایت درجه برساند، و از نیکی او تو را بهره مند سازد. (۲۸) دعای آن حضرت هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی از رؤیة بن مصفله روایت شده که گفت: آن حضرت هنگام احتضار

اخرجوا فراشي إلى صحن الدار، فاخرجوه، فرفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم اني احتسب عندك نفسي، فانها اعز الانفس علي، لم اصب بمثلها، اللهم ارحم صرعتي، وانس في القبر وحدتي.

فرمود: بستر مرا به حیاط ببرید، او را بیرون بردند، سر بلند کرد و این دعا را خواند: خداوندا ! من جانم که عزیزترین چیزها نزد من بوده و همانند آن چیزی را در اختیار ندارم را بتو می سپارم. خدایا ! مرا مورد رحمت قرارده، و در تنهائی قبر مونس من باش.

فصل دوم (۱) خطبه های آن حضرت \* برای تحریض مردم به جنگ جمیل \* برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل در جنگ جمل برای تحریض مردم به جنگ \* برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل \* در تحریض مردم به یاری پدرش \* در تحریض مردم به یاری پدرش \* در فضیلت اهل بیت \* در جنگ صفین برای تحریض مردم به جنگ \* بعد از آنکه ابو موسی در صفین آنگونه حکم کرد \* در حمد الهی و فضیلت پدرش \* در فضیلت الهی و فضیلت پدرش \* در فضیلت اهل بیت \* در فضیلت اهل بیت بعد از شهادت پدرش \* در فضیلت خودش و پدرش \* هنگامیکه پدرش وفات یافت \* هنگامیکه پدرش وفات یافت \* بعد از بیعت با او \* در تحریض اصحابش به جنگ

فصل دوم (۲) خطبه آن حضرت \* در مذمت اصحابش به خاطر عدم اهتمامشان به جهاد \* در حيلهء اصحابش به آن حضرت \* هنگامیکه اصحابش به معاویه پیوستند \* در کوفه قبل از صلح \* هنگامیکه قصد صلح کردن را نمود \* هنگامیکه از جراحت سلامتی حاصل شد \* هنگامیکه با معاویه صلح کرد \* بعد از انجام صلح \* در علت صلح ایشان با معاویه \* در فضیلت پدرش بعد از آنکه صلح کرد \* در شناخت خودیش در فضیلت خود و پدرش \* در شناسائی خود و صفات زمامدار \* در شناسائی خود و معاویه \* در توصیف خود و معاویه در توصیف خودیش به پیروی از آنان \* در علت صلح ایشان \* هنگامیکه ایشان را بر بیعت معاویه مورد سرزنش قرار دادند \* در مورد علت صلح خود \* بعد از آنکه اصحابش از او خواستند نقض بیعت کند

---

#### [ ۱۰۴ ]

(۱) خطبته علیه السلام في استنفار الناس إلى الجمل الحمد لله العزيز الجبار الواحد القهار الكبير المتعال، سواء منكم من اسر القول ومن جهر به ومن هو مستخف بالليل وسارب بالنهار، احمده على حسن البلا وتظاهر النعماء، وعلى ما احببنا وكرهنا، من شدة ورخاء، واشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شريك له، وان محمدا عبده ورسوله، امتن علينا بنبوته، واختصه برسالته وانزل عليه وحیه، واصطفاه على جميع خلقه، وارسله إلى الانس والجن، حين عبت الاوثان واطيع الشيطان وحده الرحمان، فصلی الله عليه واله وحزاه افضل ما جزى المرسلین. اما بعد، فاني لا اقول لكم الا ما تعرفون، ان أمير المؤمنين علي بن ابي طالب ارشد الله امره واعز

---

#### [ ۱۰۵ ]

(۱) خطبه آن حضرت برای تحریض مردم به جنگ جمل سپاس خدائی را سزاست که استوار و قدرتمند و یگانه و توانا و بزرگ و برتر است، برای شما مساوی است که سخن را آرام گوئید یا بلند بر زبان آورید، و آنکه در تاریکی شب پنهان شده و در روشنائی روز حرکت می کند، او را سپاس می گویم بر آزمایش نیکو و نعمتهای پیاپی، بر آنچه دوست داشته و زشت می شماریم، از سختی و آسایش. و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نبوده، یگانه است و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست، خداوند به نبوت او بر ما منت نهاد، و به رسالتش مخصوص گرداند، و وحیش را بر او نازل کرد، و او را بر تمامی موجودات برگزید، و در زمانیکه بتها پرستیده و شیطان اطاعت و خداوند انکار می شد، او را بسوی جن و انس فرستاد، درود خدا بر او و بر خاندانش باد، و برترین پاداش پیامبران را به او عطا نماید. اما بعد، من چیزی نمی گویم جز آنچه شما می دانید، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که خداوند او را به امرش ارشاد و یاریش

---

#### [ ۱۰۶ ]

نصره، بعثني اليكم يدعوكم إلى الصواب وإلى العمل بالكتاب والجهاد في سبيل الله، وإن كان في عاجل ذلك ما تكروهون، فان في اجله ما تحبون، ان شاء الله. وقد علمتم ان عليا صلی مع رسول الله صلی الله عليه واله وحده، وانه يوم صدق به لفي عاشرة من سنه، ثم شهد مع رسول الله جميع مشاهده، وكان من اجتهاده في مرضات

الله وطاعة رسوله واثارة الحسنه في الاسلام ما قد بلغكم. ولن يزل رسول الله راضيا عنه حتى غمضه بيده وغسله وحده، والملائكة اعوانه والفضل ابن عمه ينقل إليه الماء، ثم ادخله حفرته واوصاه بقضاء دينه واعداته، وغير ذلك من من الله عليه. ثم والله ما دعاهم إلى نفسه، ولقد تذاك الناس عليه تذاك الابل الهيم عند ورودها، فبايعوه طائعين، ثم نكث منهم ناكثون، بلا حدث احدثه ولا خلاف اتاه، حسدا له وبغيا عليه.

---

### [ ١٠٧ ]

نیرومند گرداند، مرا بسوی شما فرستاده، شما بسوی راه نیک و عمل به کتاب و جهاد در راه خدا می خواند، و اگر چه هم اکنون آنرا ناپسند می شمارید، اما بخواست خدا در آینده محبوب شما خواهد بود. و می دانید که علی علیه السلام به تنهایی نماز گذارد، و در روزی که او را تصدیق کرد در سن ده سالگی بود، آنگاه در تمامی جنگها با ایشان شرکت کرد، و از تلاشش در کسب خشنودی خدا و اطاعت پیامبر و ارزشهایش در اسلام همه آگاهی دارید. و همواره پیامبر از او راضی بود، تا آنگاه که چشمان او را با دست خویش بر هم نهاد، و به تنهایی او را غسل داد، در حالیکه فرشتگان او را یاری کرده و پسر عمویش فضل برایش آب می آورد، آنگاه او را داخل قبر خود نهاد، و پیامبر در قضا دیون و وعده هایش به او وصیت کرد، و دیگر اموری که خدا بر او منت نهاده است. و سوگند به خدا که آنان را بسوی خود نخواند، و مردم همانند شتران خشمگین هنگام وارد شدن بر آب بر او هجوم آوردند، و آزادانه با او بیعت کردند، آنگاه گروهی پیمانشان را شکستند، در حالیکه چیزی را بدعت نگذارد و خلافی را مرتکب نشد، بلکه بخاطر حسادت با او و تجاوز نمودن بر او.

---

### [ ١٠٨ ]

فعليكم عباد الله بتقوى الله والجد والصبر والاستقامة بالله، والخوف إلى ما دعاكم إليه أمير المؤمنين. عصمنا الله واياكم بما عصم به اولياءه واهل طاعته، والهمنا واياكم تقواه، واعاننا واياكم على جهاد اعدائه، استغفر الله العظيم لي ولكم. (٢) خطبته عليه السلام في استنفار اهل الكوفة إلى الجمل روى ان عليا عليه السلام بعث إلى الكوفة الحسن ابنه عليه السلام وبعض اصحابه، ومعهم كتاب إلى اهل الكوفة. فلما دخل الحسن عليه السلام وعمار الكوفة اجتمع اليهما الناس، فقام الحسن عليه السلام فاستقر الناس، فحمد الله وصلى على رسوله، ثم قال: ايها الناس! انا إلى الله وإلى كتابه وسنة رسوله وإلى افقه من تفقه من المسلمين، واعدل من تعدلون،

---

### [ ١٠٩ ]

پس ای بندگان خدا بر شما باد به تقوای الهی و تلاش و صبر و یاری گرفتن از خدا و حرکت به سمتی که امیر المؤمنین شما را به آن جهت خوانده است. خداوند ما و شما را حفاظت کند به آنچه اولیاء و فرمانبرداران خود را حفاظت کرده است، و به ما و شما تقوای خود را الهام کند، و ما و شما را در جهاد با دشمنانش یاری گرداند، و برای خود و شما از خداوند بخشش را خواستارم. (٢) خطبه آن حضرت

برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل روایت شده: امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام وچند نفر از اصحابش را برای یاری خواستن به همراه نامه ای بسوی کوفه فرستاد. هنگامی که امام حسن علیه السلام به همراه عمار وارد کوفه شد، مردم دور ایشان اجتماع کردند، امام در اجتماعشان حضور یافت، سپس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! ما آمده ایم تا شما دعوت کنیم به خدا و کتابش، و سنت پیامبرش، و به فقیه ترین فقیه مسلمانان، و عادلترین کسی که شما آنان

---

### [ ۱۱۰ ]

و افضل من تفضلون، و اوفی من تبايعون، من لم يعظه القرآن ولم تجهله السنة، ولم تفعد به السابقة، إلى من قربه الله إلى رسوله قرابتين، قرابة الدين وقرابة الرحم، إلى من سبق الناس إلى كل ماثره. إلى من كفى الله به رسوله، والناس متخاذلون، ففرب منه وهم متباعدون، و صلى معه وهم به مشركون، وقاتل معه وهم منهزمون، وبارز معه وهم مجمحون، و صدقه وهم مكذبون، إلى من لم ترد له راية، ولا تكافئ له سابقة. وهو يسألكم النصر ويدعوكم إلى الحق، ويسألكم بالمسير إليه، لتوازروه وتنصروه على قوم نكثوا بيعته، وقتلوا اهل الصلاح من اصحابه، ومثلوا بعماله، وانتهبوا بيت ماله. فاشخصوا إليه رحمكم الله، فمروا بالمعروف وانهوا عن المنكر، واحضروا بما يحضر به الصالحون.

---

### [ ۱۱۱ ]

را عادل می شمارید، و برترین کسی که شما آنان را برتر می دانید، و با وفاترین کسی که با او بیعت کرده اید، آن کس که فهم قرآن او را عاجز نکند، و چیزی از سنت بر او پوشیده نیست، و کسی بر او سبقت نگرفته است، بسوی کسی که خداوند از دو جهت او را به پیامبرش نزدیک گرداند، نزدیکی از جهت دین و از جهت خویشاوندی، کسی که در هر نیکی بر مردم پیشی گرفته است. بسوی کسی که خداوند بوسیله او پیامبرش را کفایت کرد در حالیکه مردم او را خوار می کردند، به او نزدیک شد در حالیکه مردم از او دور بودند، با او نماز گذارد در حالیکه مردم مشرک بودند، با او جنگید در حالیکه مردم فرار می کردند، با او مبارزه کرد در حالیکه مردم اگراه داشتند، او را تصدیق کرد در حالیکه مردم او را تکذیب می کردند، بسوی کسی که پرچمی را باز نگرداند، و کسی بر او سبقت نگرفته است. و او از شما یاری می خواهد و شما را بسوی حق می خواند، و از شما می خواهد که بسوی او بروید، تا او را بر گروهی که بیعتش را شکستنه و نیکان اصحابش را کشتند و کارگزارانش را کنار زدند، و بیت المالش را غارت کردند، یاری کنید. پس بسوی او بروید، خداوند شما را رحمت کند، پس امر به معروف و نهی از منکر کنید، و همانند صالحان در پیشگاهش حاضر شوید.

---

### [ ۱۱۲ ]

(۳) خطبته عليه السلام في غزوة الجمل، لتحريض الناس إلى الجهاد يا ايها الناس! اجيبوا دعوة اميركم، وسيروا إلى اخوانكم، فانه سيوجد لهذا الامر من ينفر إليه، والله لان يليه اولوا النهي امثل في العاجلة وخير في العاقبة، فاجيبوا دعوتنا واعينونا على ما ابتلينا به

وابتليتم. (٤) خطبته عليه السلام لتحريض اهل الكوفة إلى الجمل  
إيها الناس ! ان امير المؤمنين يقول: اني خرجت مخرجي هذا ظلما  
أو مظلوما، واني اذكر الله عزوجل رجلا رعى لله حقا الا نفر، فان كنت  
مظلوما اعانني، وان كنت ظلما اخذ مني، والله ان طلحة والزبير لاول  
من بايعني، واول من غدر، فهل استأثرت بمال أو بدلت حكما،  
فانفروا، فمروا بمعروف وانهوا عن منكر.

---

### [ ١١٣ ]

(٣) خطبه آن حضرت در جنگ جمل برای تحريض مردم به جنگ أي  
مردم ! دعوت فرمانده خود را بشنوید و بسوی برادرانتان بروید، بزودی  
کسی این حکومت را بدست می گیرد که بسوی او کوچ می کنید،  
بخدا سوگند اگر دانایان و عاقلان سرپرستی این حکومت را بعهد  
گیرند، در این دنیا بهتر و در آخرت نیکوتر است، پس دعوت ما را  
پذیرید، وما را یاری کنید در آنچه شما وما به آن دچار شده ایم. (٤)  
خطبه آن حضرت برای تحريض اهل کوفه به جنگ جمل أي مردم !  
امير المؤمنين عليه السلام می گوید: من در این راه حرکت کرده ام،  
خواه ظالمانه و خواه مظلومانه، ومن خداوند را بیاد می آورم برای  
مردمی که حقی را برای خداوند قائل است جز آنکه کوچ کند، اگر  
من مظلوم هستم مرا یاری کند، و اگر ظالم هستم حقم را از من  
بگیرد، و سوگند بخدا که طلحه و زبیر اولین کسانی هستند که با من  
بیعت کردند، و اولین کسانی نیز می باشند که به من مکر و حيله  
زدند، آیا مالی را برای خود برداشته ام، یا حکمی را تغییر داده ام  
پس کوچ کنید، و به کار نیک امر و از کار زشت باز دارید.

---

### [ ١١٤ ]

(٥) خطبته عليه السلام لاستنصار اهل الكوفة إلى حرب الجمل ايها  
الناس ! انه قد كان من امير المؤمنين عليه السلام ما تكفيكم  
جملته، وقد اتيناكم مستنفرين لكم، لانكم جبهة الامصار ورؤساء  
العرب (١). وقد كان من نقض طلحة والزبير بيعتهما وخروجهما  
بعائشة ما قد بلغكم، وهو ضعف النساء (٢) وضعف رأيهن، وقد قال  
الله تعالى: (الرجال قوامون على النساء) (٣). وایم الله لو لم ينصره  
احد لرجوت ان يكون له فيمن اقبل معه من المهاجرين والانصار، ومن  
يبعث الله له من نجباء الناس كفاية، فانصروا الله ينصرکم.

---

١ - جبهة الانصار وسنام العرب (خ ل). (\*)

---

٢ - وهی من النساء (خ ل). (\*)

---

٣ - النساء: ٣٤. (\*)

---

### [ ١١٥ ]

(۵) خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل آی مردم ! امیر المؤمنین در گذشته تمامی شما را یاری نمود، وهم اکنون آمده ایم تا شما را بسوی او بخوانیم، چرا که شما پیشوای شهرها ورؤسای عرب هستید. وخبر بیعت شکستن طلحه وزبیر وخروجشان به همراه عائشة به شما رسیده است، وآن ناشی از ضعف زنان وضعف عقیده ایشان می باشد، و خداوند فرموده: (مردان بر زنان تفوق دارند). وبه خدا سوگند می خورم اگر کسی او را یاری نکند، در میان مهاجرین وانصار که برای یاری او می آیند، وآنانکه خداوند از انسانهای پاک که برای او می فرستد، برای او کافی می باشد، خداوند را یاری کنید تا شما را یاری کند.

---

### [ ۱۱۶ ]

(۶) خطبته علیه السلام في تحريض الناس لنصرة علي عليه السلام لما بلغ أمير المؤمنين عليه السلام ما كان من امر ابي موسى في تخذيل الناس عن نصرته، انفذ الحسن عليه السلام والاشتر وعمار إلى الكوفة. لما دخلوا المسجد سعد الحسن عليه السلام المنبر فحمد الله واثنى عليه وذكر جده صلى عليه، ثم قال: ايها الناس ! ان عليا أمير المؤمنين باب هدى، فمن دخله اهتدى، ومن خالفه تردى. (۷) خطبته عليه السلام في تحريض الناس لنصرة علي عليه السلام روي انه لما سار علي عليه السلام من المدينة إلى فيد، بعث الحسن عليه السلام وعمار وابن عباس إلى الكوفة، لما دخلوا المسجد سعد الحسن بن علي عليه السلام المنبر، فحمد الله واثنى عليه، ثم

---

### [ ۱۱۷ ]

(۶) خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش هنگامیکه به حضرت علی علیه السلام خبر رسید که ابو موسی اشعری مردم کوفه را از یاری امام برحذر می دارد، امام حسن علیه السلام ومالك اشتر وعمار پاسر را بسوی او فرستاد. هنگامیکه داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت، وچنین فرمود: آی مردم ! علی علیه السلام راه هدایت است، هر که داخل آن شود هدایت یافته، وهر که مخالفت کند هلاک می گردد. (۷) خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش روایت شده: هنگامیکه علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد وبه نزدیکی شهر کوفه رسید، امام حسن علیه السلام وعمار وابن عباس را برای جلب حمایت مردم به کوفه فرستاد، هنگامیکه داخل مسجد شدند امام

---

### [ ۱۱۸ ]

ذكر جده صلى عليه، وذكر فضل ابيه وسابقته وقرابته برسول الله صلى الله عليه واله، وانه اولى بالامر من غيره، ثم قال: معاشر الناس ! ان طلحة والزبير قد بايعا عليا طائعين غير مكرهين، ثم نفرا ونكنا بيعتهما له، فطوبى لمن خف في مجاهدة من جاهده، فان الجهاد معه كالجهاد مع النبي صلى الله عليه واله. (۸) خطبته عليه السلام في تحريض الناس لنصرة علي عليه السلام لما بلغ أمير المؤمنين عليه السلام خطبة عبد الله بن الزبير قال لولده الحسن عليه السلام: قم يا بنى فاخطب، فحمد الله واثنى عليه، وقال: ايها الناس ! قد بلغنا مقالة ابن الزبير، وقد كان والله ابوه يتجنى على

عثمان الذنوب، وقد ضيق عليه البلاد حتى قتل، وان طلحة راكز رايته على بيت ماله، وهو حى.

### [ ۱۱۹ ]

بالاي منبر رفت وحمد وثنای الهی راگفت، آنگاه نام پیامبر را ذکر کرد ویر او درود فرستاد، وفضیلت پدرش وسابقه او در اسلام و نزدیکی اش به پیامبر را یادآوری نمود، واینکه او به خلافت از همه شایسته تر است، آنگاه گفت: ای مردم! طلحه وزیر آزادانه وبدون اجبار واکراهی بیعت کردند، آنگاه کوچ کرده وبیعتشان را شکستند، خوشا به حال آنکه در نبرد با کسانیکه به مبارزه با او آمده اند سبکبال حرکت کند، چرا که جهاد با او جهاد با پیامبر است. (۸) خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش هنگامیکه سخنان عبد الله بن زبیر (در مورد نسبت دادن قتل عثمان به امام) به حضرت علی علیه السلام رسید، به امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسرم برخیز وخطبه ای بخوان، امام پس از حمد وثنای الهی فرمود: ای مردم! سخن عبد الله بن زبیر بما رسید، وسوگند به خدا آنگاه که شهرها بر عثمان تنگ گردیده بود پدرش گناهانی را بی دلیل به او نسبت می داد، تا اینکه کشته شد، در حالیکه طلحه در زمان او پرچمش را در بیت المال او قرار داده بود.

### [ ۱۲۰ ]

واما قوله: ان عليا ابتز الناس امورهم، فانه اعظم حجة لايه، زعم انه بايعه بيده ولم يبايعه بقلبه، فقد اقر بالبيعة وادعى الوليعة، فليأت علي ما ادعاه ببرهان، وانى له ذلك؟ ! واما تعجبه من تورد اهل الكوفة على اهل البصرة، فما عجبه من اهل حق توردوا على اهل الباطل؟ ولعمري والله ليعلمن اهل البصرة، فميعاد ما بيننا وبينهم يوم نحاكمهم إلى الله، فيقضى الله بالحق، وهو خير الفاصلين. (۹) خطبته عليه السلام في فضل اهل البيت روى انه لما فرغ علي بن ابي طالب عليه السلام من حرب الجمل، عرض له مرض وحضرت الجمعة فتأخر عنها، وقال لابنه الحسن: انطلق يا بني فاجمع بالناس، فأقبل الحسن عليه السلام إلى المسجد، فلما استقر على المنبر حمد الله وأثنى عليه وتشهد

### [ ۱۲۱ ]

اما سخن او: علی امور مردم را متشتت ساخت، این مطلب بزرگترین حجت بر پدر اوست، می پندارد که با دست بیعت کرده ولی با قلب بیعت ننموده، در حالیکه به بیعت اقرار کرده وادعای دوستی نموده، باید برای سخنش دلیل بیاورد، وچگونه قادر بر این کار خواهد شد. واما تعجب او از اینکه مردم کوفه بر مردم بصره غالب شوند، تعجیبی ندارد که اهل حق بر اهل باطل غالب شوند، وبه خدا سوگند، به جانم قسم می خورم که مردم بصره حق را خواهند دانست، وعده ما وآنان روزی است که ما در پیشگاه خدا آنان را به محاکمه می کشانیم، و خداوند با حق حکم می کند، و او بهترین حکم کنندگان است. (۹) خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت روایت شده: هنگامیکه امام علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، بیمار گردید، روز جمعه وانجام نماز جمعه فرا رسید، از اینرو به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسرم نماز

جمعه را همراه مردم بجای آور، امام به مسجد رفت، آنگاه که بر منبر قرار گرفت حمد و ثنای الهی گفت

### [ ۱۳۳ ]

وصلی علی رسول الله صلی الله علیه واله، ثم قال: ایها الناس ! ان الله اختارنا لنفسه، وارتضانا لدينه، واصطفانا على خلقه، وانزل علينا كتابه ووحیه، وایم الله لا ینقصنا احد من حقنا شیئا، الا انتقصه الله من حقه، في عاجل دنیاہ وآخرته، ولا يكون علينا دولة الا كانت لنا العاقبة، ولتعلمن نبأه بعد حين. ثم جمع بالناس وبلغ اباه كلامه، فلما انصرف إلى ابيه علیه السلام نظر إليه، فما ملك عبرته ان سالت علی خدیبه، ثم استدناه إليه فقبل بين عينيه وقال: بابی انت وامی ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم. (۱۰) خطبته علیه السلام في صفین لتحريض الناس إلى الجهاد الحمد لله لا اله غيره، وحده لا شريك له، وائتى علیه بما هو اهله، ان مما عظم الله علیکم من حقه واسبغ علیکم من نعمه ما لا يحصى ذكره، ولا يؤدي

### [ ۱۳۳ ]

ویر پیامبر درود فرستاد، سپس فرمود: أي مردم ! خداوند ما را برای خود اختیار کرد، و برای دینش به ما خشنود شد، ویر مخلوقاتش ما را برگزید، و کتاب و وحیش را بر ما نازل فرمود، و سوگند به خدا کسی از حق ما چیزی را نخواهد کاست، جز آنکه خداوند در این دنیا در جهان دیگر از حقیقت می کاهد، دولتی بر علیه ما حکومت نمی کند، جز آنکه سرانجام به نفع ما خواهد بود، و خیر آنرا بزودی خواهید دانست. آنگاه نماز جمعه را خواند، سخنان ایشان به گوش پدرش رسید، هنگامیکه بازگشت و چشمان پدرش به او افتاد نتوانست خود را کنترل کند، و چشمانش پر از اشک شد، و او را در بغل گرفت و بین چشمان آن حضرت را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، فرزندانى که بعضی از بعضی دیگرند، و خداوند شنوا و دانا است. (۱۰) خطبه آن حضرت در جنگ صفین برای تحریض مردم به جنگ سپاس خدای را سزاست که معبودی جز او نمی باشد، یگانه بوده و شریکی ندارد، و او را ثنا می گویم آنگونه که سزاوار آنست، از آنچه خداوند از حقیقت بر شما برتر گردانید و نعمتهایش که بر شما گسترده

### [ ۱۳۴ ]

شکره، ولا يبلغه صفة ولا قول. ونحن انما غضبنا لله ولكم، فانه من علينا بما هو اهله ان نشكر فيه الاءه وبلاءه ونعماءه، قولا يصعد إلى الله فيه الرضا وتنتشر فيه عارفة الصدق، يصدق الله فيه قولنا، ونستوجب فيه المزيد من ربنا، قولا يزيد ولا يبيد. فانه لم يجتمع قوم قط على امر واحد الا اشتد امرهم واستحكمت عقدهم، فاحتشدوا في قتال عدوكم معاوية و جنوده، فانه قد حضر، ولا تخاذلوا، فان الخذلان يقطع نياط القلوب، وان الاقدام على الاسنة نجدة وعصمة، لانه لم يمتنع قوم قط الا رفع الله عنهم العلة وكفاهم جوانح الذلة، وهداهم إلى معالم الملة. والصلح تأخذ منه ما رضيت به والحرب يكفيك من انفاسها جرع



گرداند، آنچه نامش بشمارش در نیاید، وشکرش ادا نشود، ووصف وقولی به او نرسد. وما در راه خداوند برای شما غضنك شدیم، چرا که خداوند بر ما منت نهاد آنگونه که او سزاوار آنست، تا نعمتها وعطاها وبخششهایش را شکر گذاریم، سخنی که در آن رضا وخنودی به سوی خداوند بالا رود، و صداقت وراستی در آن نمودار باشد، تا گفتارمان را تأیید گرداند، وسزاوار موارد افزونتری از خداوند باشیم، سخنی که زیاد گردد ونابود نشود. هر اجتماعی که با هدفی واحد فراهم آمدند، نیرو یافته وپیمانشان استوار شد، پس آماده جنگ با معاویه وسپاهیانش شوید که بسوی شما آمده است، وبخواری نگرانید که ذلت وبندهای دنیا را می گسلد، واقدام بر جنگ موجب بزرگواری وبر کناری از شکست وذلّت است، چرا که هر گروهی از پذیرش خواری امتناع ورزیدند خداوند دردها وناکامیشان را برمی دارد، واز خواری بدورشان می سازد، وبه حقیقت رهنمونشان می گرداند. وآنگاه این شعر را خواند: از صلح آنچه را می خواهی می توانی گرفت، ولی از نفسهای جنگ بیش از يك جرعه را نتوان نوشید.

(۱۱) خطبته عليه السلام بعد حکم ابی موسی الاشعري في صفين ايها الناس ! انکم قد اکثرتم في امر عبد الله بن قيس وعمرو بن العاص، فانما بعثنا ليحكما بكتاب الله، فحكما بالهوى علي الكتاب، ومن كان هكذا لم يسم حكما، ولكنه محكوم عليه. وقد اخطأ عبد الله بن قيس في ان اوصى بها إلى عبد الله بن عمر، فاخطا في ذلك في ثلاث حصال: في ان اباه لم يرضه لها، وفي انه لم يستأمره، وفي انه لم يجتمع عليه المهاجرون والانصار الذين نفذوها لمن بعده، وانما الحكومة فرض من الله. وقد حکم رسول الله صلى الله عليه واله سعدا في بني قريظة، فحکم فيهم بحکم الله لا شك فيه، فنفذ رسول الله صلى الله عليه واله حکمه، ولو خالف ذلك لم يجره.

(۱۱) خطبه آن حضرت بعد از آنکه أبو موسی در صفین آنگونه حکم کرد ای مردم ! شما در کار عبد الله بن قيس وعمرو بن عاص سخن بسیار گفتید، این دو انتخاب شدند تا مطابق با کتاب خداوند حکم دهند، اما آن دو هوی وهوسشان را بر قرآن ترجیح دادند، وهر که اینگونه عمل نماید حکم نامیده نمی شود، بلکه محکوم علیه می باشد. عبد الله بن قيس در مورد انتخاب عبد الله بن عمر به خلافت خطا نمود، ودر سه مورد دچار اشتباه شد: اینکه عمر پدر عبد الله او را برای خلافت شایسته تشخیص ندانست و او را خلیفه قرار نداد، نیز در اینکه او را به امارتی منصوب نکرد، ودر اینکه مهاجرین وانصار برای عبد الله بن عمرارزشی قائل نبودند وکسانی که داوری می کردند کاری را به او واگذار نمی کردند، وحکومت از جانب خداوند واجب شده است. پیامبر سعد بن معاذ را در مورد بنی قریظه حکم قرار داد و او به حکم خداوند در میان آنان حکم کرد، وپیامبر حکم او را تنفیذ کرد، واگر غیر آن حکم می کرد پیامبر اجرا نمی نمود.

(۱۲) خطبته عليه السلام في تحميد الله وفضل ابيه روى ان عليا عليه السلام قال للحسن عليه السلام: يا بني، قم فاخطب حتى اسمع كلامك، فقام عليه السلام فقال: الحمد لله الواحد بغير تشبيه، الدائم بغير تكوين، القائم بغير كلفة، الخالق بغير منصبة، الموصوف بغير غاية، المعروف بغير محدودية، العزيز لم يزل قديما في القدم، رذعت القلوب لهيبته، وذهلت العقول لعزته، وخضعت الرقاب لقدرته. فليس يخطر على قلب بشر مبلغ جبروته، ولا يبلغ الناس كنه جلاله، ولا يفصح الواصفون منهم لكنه عظمته، ولا تبلغه العلماء بالبابها، ولا اهل التفكير بتدبير امورها، اعلم خلقه به الذي بالحد لا يصفه، يدرك الابصار ولا تدركه الابصار، وهو اللطيف الخبير.

---

### [ ۱۲۹ ]

(۱۲) خطبه آن حضرت در حمد الهی وفضیلت پدرش روایت شده: امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسرم برخیز وخطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست وچنین سخن گفت: سپاس خدائی را سزاست که یگانه است وبدون شبیه، جاودانه است بدون ساخته شدن، پایدار است بدون سختی، آفریدگار است بدون رنج ومشقت، توصیف شده است بدون آنکه نهائیتی داشته باشد، شناخته شده است بدون محدودیت، استوار است واین امر از ازل با او می باشد، قلوب از هیبتش در شگفتی، وعقول از عزتش حیران، وگردنها در برابر قدرتش خاضع است. نهایت قدرتش بر قلب بشری خطور نکرده، وکنه جلالت او را مردم نمی یابند، ودر نهایت عظمتش توصیف گران عاجز می باشند، دانش دانایان به او نرسد، وفکر متفکرین به تدبیر امور او راه ندارد، داناترین مردم به او کسی است که او را به حد ونهایتی توصیف نکنند، ابصار را درک کرده واما ابصار او را درک نمی کنند، واو دانا وآگاهست.

---

### [ ۱۳۰ ]

اما بعد، فان عليا باب من دخله كان مؤمنا، ومن خرج منه كان كافرا، اقول قولي هذا، واستغفر الله العظيم لي ولكم. (۱۳) خطبته عليه السلام في تحميد الله وفضل ابيه روى ان اباة عليا عليه السلام قال له عليه السلام: قم فاخطب لاسمع كلامك، فقام عليه السلام فقال: الحمد لله الذي من تكلم سمع كلامه، ومن سكت علم ما في نفسه، ومن عاش فعليه رزقه، ومن مات فاله معاده، اما بعد، فان القبور محلتنا، والقيامة موعدنا، والله عارضنا، ان عليا باب، من دخله كان مؤمنا، ومن خرج عنه كان كافرا. (۱۴) خطبته عليه السلام في فضل اهل البيت روى انه طعن اقوام من اهل الكوفة في الحسن بن علي

---

### [ ۱۳۱ ]

اما بعد، علی علیه السلام درگاهی است که هر که داخل آن شود مؤمن بوده، وهر که از آن خارج گردد کافر است، این گفتار را می گویم واز خدای بزرگ برای خود وشما طلب بخشش دارم. (۱۳) خطبه آن حضرت در حمد الهی وفضیلت پدرش روایت شده: حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز وخطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست وفرمود: سپاس

خدای را سزاست، آنکه هر که سخن گوید صدایش را بشنود، وهر که سکوت نماید به آنچه در قلب دارد آگاهست، وهر که زندگی کند روزی اش با اوست، وهر که بمیرد بازگشتش بسوی اوست، اما بعد، قبور جایگاه ما، وقیامت وعده گاهمان، و خداوند محاسبه گر ماست، علی علیه السلام دری است که هر که از آن داخل شود مؤمن است، وهر که از آن خارج گردد کافر است. (۱۴) خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت روایت شده: گروهی از مردم کوفه به امام حسن علیه السلام طعنه زدند

---

### [ ۱۳۲ ]

عليهما السلام فقالوا: انه عى لا يقوم بحجة، فبلغ ذلك أمير المؤمنين عليه السلام فدعا الحسن فقال: يا ابن رسول الله ان اهل الكوفة قد قالوا فيك مقالة اكرهها، فاخبر الناس، فقال: يا امير المؤمنين لا استطيع الكلام وانا انظر اليك، فقال امير المؤمنين عليه السلام: انى متخلف عنك، فناد الصلاة جامعة، فاجتمع المسلمون، فصعد المنبر فخطب خطبة بليغة وجيزة، فضج المسلمون بالبكاء، ثم قال: ايها الناس ! اعقلوا عن ربكم، ان الله عزوجل اصطفى ادم ونوحا وال ابراهيم وال عمران على العالمين، ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم. فنحن الذرية من ادم، والاسرة من نوح، والصفوة من ابراهيم، والسلالة من اسماعيل، وال من محمد صلى الله عليه واله. نحن فيكم كالسما المرفوعة، والارض المدحوة، والشمس الضاحية، وكالشجرة الزيتون، لا شرقية ولا غربية التي بورك زيتها.

---

### [ ۱۳۳ ]

که قادر نیست کلام خود را بیان نماید، این سخن به گوش امیر المؤمنین علیه السلام رسید، امام حسن علیه السلام را خواست و فرمود: ای پسر پیامبر مردم کوفه در مورد تو سخنی می گویند که آنرا زشت می شمارم، خود را به مردم بنمایان، امام حسن علیه السلام گفت: من هنگامی که چشمانم به شما می افتد قادر به سخن گفتن نیستم، آن حضرت فرمود: من به کناری می روم، ندا داده شد و مردم جمع شدند، امام بالای منبر رفت و خطبه ای بسیار کوتاه و بلیغ خواند، که مردم گریستند، آنگاه فرمود: ای مردم! در سخن پروردگارتان بیندیشید که فرموده: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، که بعضی از آنها فرزندان یکدیگرند، و خدا شنوا ودانا است. پس ما فرزندان آدم، واز تیره نوح، واز برگزیدگان ابراهیم، و سلاله اسماعیل، و خاندان محمدیم صلی الله علیه واله. ما در میان شما مانند آسمان برافراشته، و زمین گسترده، و خورشید درخشان، و همانند درخت زیتونی هستیم که به شرق و غرب متمایل نبوده و زیتونش برکت داده شده است.

---

### [ ۱۳۴ ]

النبي اصلها، وعلى فرعها، ونحن والله ثمرة تلك الشجرة، فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا، ومن تخلف عنها فالى النار هوى. فقام امير المؤمنين عليه السلام من اقصى الناس، يسحب رداءه من خلفه، حتى علا المنبر مع الحسن عليه السلام، فقبل بين عينيه، ثم قال: يا ابن رسول الله اثبت على القوم حجتك واوجبت عليهم طاعتك،

فویل لمن خالفك. (۱۵) خطبته عليه السلام في فضلهم، بعد شهادة ابيه عليه السلام روى أنه: لما قتل أمير المؤمنين عليه السلام رقی الحسن بن علی علیهما السلام، فأراد الكلام، فخنقته العبرة، ففعد ساعة، ثم قام، فقال: الحمد لله الذي كان في اوليته وحدانيا، وفي ازليته متعظما بالالهية، متكبرا بکبريائه وجبروته، ابتداء ما ابتدع، وانشأ ما خلق، على غير مثال كان سبق مما خلق.

---

### [ ۱۳۵ ]

پیامبر ریشه آن، وعلی ساقه آن وسوگند به خدا که ما میوه آن درختیم، هر که به شاخه ای از شاخه های آن چنگ زند نجات یافته، وهر که از آن تخلف ورزد در آتش سقوط می کند. آنگاه حضرت علی علیه السلام از آخر جمعیت برخاست، در حالیکه رداء ایشان از پشت سرش کشیده می شد، تا اینکه بالای منبر کنار امام حسن علیه السلام قرار گرفت، وبین چشمهای ایشان را بوسید، وفرمود: ای پسر پیامبر حجتت را بر مردم ثابت کرده، واطاعتت را واجب ساختی، پس وای بر کسی که تو را مخالفت نماید. (۱۵) خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت بعد از شهادت پدرش روایت شده: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت وخواست سخنی بگوید، اما گریه ایشان را امان نداد، لحظاتی نشست آنگاه ایستاد وفرمود: سپاس خدائی را سزاست که در آغاز یگانه بود، ودر ازل به خداوندی برتری یافت، به بزرگی وتوانائی برتر گردید، آغاز نمود آنچه را ایجاد کرد، وپدید آورد آنچه را که خلق نمود، در حالیکه نمونه ای در گذشته از آنها وجود نداشت.

---

### [ ۱۳۶ ]

ربنا اللطيف بلطف ربوبيته، ويعلم خبره فتق، وياحكام قدرته خلق جميع ما خلق، فلا مبدل لخلقه، ولا مغير لصنعه، ولا معقب لحكمه، ولا راد لا مره، ولا مستزاح عن دعوته. خلق جميع ما خلق، ولا زوال لملكه، ولا انقطاع لمدته، فوق كل شى علا، ومن كل شى دنا، فتجلى لخلقه من غير ان يكون يرى، وهو بالمنظر الاعلى. احتجب بنوره، وسما في علوه، فاستتر عن خلقه، وبعث إليهم شهيدا عليهم، وبعث فيهم النبيين، مبشرين ومنذرين، ليهلك من هلك عن بينة، ويحيى من حى عن بينة، وليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه، فيعرفوه ربوبيته بعد ما انكروه. والحمد لله الذي احسن الخلافة علينا اهل البيت، وعنده نحتسب عزانا في خير الابرار رسول الله صلى الله عليه واله، وعند الله نحتسب عزانا في أمير المؤمنين عليه السلام، ولقد اصيب به الشرق

---

### [ ۱۳۷ ]

پروردگار مهربان به علم الهی خود وبه دانش بسیارش موجودات را پدید آورد، وبه سبب قدرت بسیارش مخلوقات را ایجاد نمود، از اینرو کسی را یارای تبدیل نمودن خلقش، وتغییر دادن موجوداتش، ومؤاخذة کردن در برابر حکمش نمی باشد، امرش را رد کننده، وخوانده اش را مانعی نمی باشد. تمامی موجودات را خلق کرد، در حالیکه حکومتش را زوالی نبوده، ومدت آن را پایانی نمی باشد، برتر از هر چیز گشته، وبه هر چیز نزدیک است، برای خلقش تجلی کرده

بدون آنکه دیده شود، و او در جایگاه برتری است. به نورش پوشیده شده، و در برتریش اوج گرفته است، از اینرو از مخلوقاتش پوشیده گردیده است، بسوی ایشان شاهی را فرستاد، و بین ایشان پیامبرانی را فرستاد، که بشارت دهنده و ترساننده هستند، تا هر که به هلاکت می رسد، و هر که هدایت یابد با دلیل و برهان توأم باشد، و تا اینکه مردم بدانند آنچه نسبت به پروردگارشان در مورد آن جاهلند، و بعد از انکار او را بشناسند. و سپاس خدائی را سزاست که خلافت را برای ما اهل بیت گرامی داشت، و مصیبت خود را در حق پیامبر بهترین پدر، نزد خداوند به حساب می آوریم، و نیز مصیبت خود در حق امیر المؤمنین علیه السلام را نزد خداوند محاسبه می کنیم، شرق و غرب جهان به شهادت او دچار مصیبت

---

### [ ۱۳۸ ]

والغرب، والله ما خلف درهما ولا دینارا الا اربعمائة درهم، اراد ان یتاع لاهله خادما. ولقد حدثني حبيبي جدي رسول الله صلى الله عليه واله، ان الامر يملكه اثنا عشر اماما من اهل بيته وصفوته، ما منا الا مقتول او مسموم. ثم عزل عن منبره، فدعا باین ملجم لعنة الله، فاتى له، قال: يابن رسول الله، استبقني اكن لك، واكفيك امر عدوك بالشام، فعلاه الحسن عليه السلام بسيفه، فاستقبل السيف بيده، فقطع خنصره، ثم ضربه ضربة على يافوخه، فقتله، لعنة الله عليه. (۱۶) خطبته عليه السلام في فضل ابيه ونفسه عليهما السلام روى أنه عليه السلام خطب بعد وفاة ابيه وذكره فقال: خاتم الوصيين ووصي خاتم الانبياء، وامير الصديقين والشهداء والصالحين. ثم قال:

---

### [ ۱۳۹ ]

گردید، سوگند به خداوند که او درهم و دیناری از خود بجای نگذاشت، جز چهارصد درهم که می خواست برای خانواده اش از آن کنیزی را بخرد. دوستم و جدم پیامبر بمن خبر داد که خلافت را دوازده امام از خاندان و برگزیدگان از آن حضرت بدست خواهند گرفت، تمامی ما یا به قتل می رسیم یا مسموم می گردیم. آنگاه از منبر پائین آمد، و این ملجم را فرا خواند، او را نزد حضرتش آوردند، او گفت: ای پسر رسول خدا مرا باقی گذار برای تو کار خواهیم کرد، و در مورد دشمنان در شام تو را یاری می نمایم، امام شمشیری بر او زد، او دست خود را جلو برد، انگشت او قطع گردید، آنگاه ضربت دیگری بر او نواخت و او را به قتل رساند - لعنت الهی بر او باد. (۱۶) خطبه آن حضرت در فضیلت خودش و پدرش روایت شده: آن حضرت بعد از شهادت پدرش در میان مسلمانان آمده و پدرش را بیاد آورد و فرمود: او آخرین اوصیای الهی و وصی آخرین پیامبر خداوند، و پیشوای راستگویان و شهداء و صالحان بود. آنگاه فرمود:

---

### [ ۱۴۰ ]

ایها الناس ! لقد فارفكم رجل ما سبقه الاولون ولا يدركه الاخرون، لقد كان رسول الله صلى الله عليه واله يعطيه الراية، فيقاتل جبرئيل عن يمينه، وميكائيل عن يساره، فما يرجع حتى يفتح الله عليه، ما ترك ذهبا ولا فضة الا شيئا على صبي له، وما ترك في بيت المال الا سبعمائة درهم فضلت من عطائه، اراد ان يشتري بها خادما لام كلثوم. ثم قال: من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فانا الحسن

بن محمد النبي صلى الله عليه واله. ثم تلا هذه الآية قول يوسف:  
(واتبعته ملة اباي ابراهيم واسحاق ويعقوب) (١). انا ابن البشير،  
وانا ابن النذير، وانا ابن الداعي إلى الله، وانا ابن السراج المنير، وانا  
ابن الذي ارسل رحمة للعالمين، وانا من اهل بيت الذين اذهب الله

١ - يوسف: ٣٨. (\*)

### [ ١٤١ ]

أبي مردم! دیشب مردی از میان شما رفت که نه از پیشینیان و نه  
از آیندگان کسی بر او پیشی نمی گیرد، پیامبر همیشه پرچم جهاد  
را به او می سپرد، و جبرئیل از سمت راست، و میکائیل از سمت  
چپ او می جنگیدند، و جز با پیروزی باز نمی گشت، و خداوند پیروزی  
مسلمانان را بدست او تحقق می بخشید، او در در زمان شهادت  
چیزی از طلا و نقره از خود باقی نگذاشته، جز چیزی که یکی از  
کودکانش داشت، و در بیت المال پولی را باقی نگذاشته جز هفتصد  
درهمی که از عطایش باقی مانده بود، و می خواست برای ام کلثوم  
کنیزی بخرد. آنگاه فرمود: «أبي مردم! هر کس مرا می شناسد که  
مرا می شناسد، و آنکه نمی شناسد بداند که من حسن پسر علی  
علیه السلام هستم. آنگاه این آیه که حکایت قول حضرت یوسف  
است را خواند: (دین پدرانم ابراهیم واسحاق و یعقوب را پیروی  
کردم). من پسر انذار کننده، و من پسر خواننده بسوی خدا، و من  
پسر کسی هستم که بعنوان رحمت برای جهانیان فرستاده شده  
است، و من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور  
ساخت و ایشان را پاک

### [ ١٤٢ ]

عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، وانا من اهل البيت، الذين كان  
جبرئيل ينزل عليهم، و منهم كان يعرج. وانا من اهل البيت الذين  
افترض الله مودتهم و ولايتهم، فقال فيما انزل على محمد صلى الله  
عليه واله: (قل لا اسالكم عليه اجرا، الا المودة في القربى و من  
يقترف حسنة) (١)، و اقرار الحسنة مودتنا اهل البيت. وفي رواية:  
ايها الناس! في هذه الليلة نزل القران، وفي هذه الليلة رفع عيسى  
بن مريم، وفي هذه الليلة قتل يوشع ابن نون، وفي هذه الليلة مات  
ابي امير المؤمنين، والله لا يسبق ابي احد كان قبله من الاوصياء  
إلى الجنة، ولا من يكون بعده.

١ - الشورى: ٢٢. (\*)

### [ ١٤٣ ]

و پاکیزه گرداند، و من از خاندانی هستم که جبرئیل بر آنان نازل می  
شد، و از خانه ایشان بسوی آسمان عروج می کرد. و من از  
خاندانی هستم که خداوند دوستیشان و ولایتشان را واجب گردانید،  
و در آنچه بر پیامبر نازل کرد فرموده است: (بگو در برابر آنچه انجام  
داده ام اجر و پاداشی نمی خواهم، جز محبت به خاندانم را، و هر که

کار نیکی انجام دهد (ما هم بر پاداش نیکی او می افزاییم)، و نیکی کردن همانا دوستی ما خاندان است. و در روایتی اینگونه آمده است: «ای مردم! در این شب قرآن نازل شد، و در این شب عیسی بن مریم به آسمان عروج کرد، و در این شب یوشع بن نون به شهادت رسید، و در این شب پدرم امیر المؤمنین رحلت کرد، سوگند به خدا کسی از اوصیاء الهی بر پدرم در رفتن به بهشت سبقت نمی گیرد، و بعد از او نیز کسی به پایه او نرسد.»

---

#### [ ۱۴۴ ]

وان كان رسول الله صلى الله عليه واله ليعتبه في السرية، فيقاتل جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره، وما ترك صفراء ولا بيضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطائه، كان يجمعها ليشتري بها خادما لاهله. (۱۷) خطبته عليه السلام لما مات ابوه عليه السلام ايها الناس! اتقوا الله، فاننا امرؤكم واولياؤكم، وانا اهل البيت الذين قال الله فينا: (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا) (۱). (۱۸) خطبته عليه السلام لما مات ابوه عليه السلام ايها الناس! ان الدنيا دار بلاء وفتنة، وكل ما فيها

---

۱ - الاحزاب: ۳۳. (\*)

---

#### [ ۱۴۵ ]

واگر پیامبر او را به جنگی می فرستاد، جبرئیل در سمت راست، و میکائیل در سمت چپ او می جنگید، و از پولهای زرد و سفید چیزی را باقی نگذارد، جز هفتصد درهمی که از قسمتش باقی مانده بود، و آنرا جمع آوری کرده، تا برای خانواده اش خادمی بخرد. (۱۷) خطبه آن حضرت هنگامیکه پدرش وفات یافت ای مردم! تقوای الهی پیشه سازید، ما امیران و اولیای شما هستیم، و ما خاندانی هستیم که خداوند در باره ما فرموده: (خداوند اراده کرده است که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه گرداند). (۱۸) خطبه آن حضرت هنگامیکه پدرش وفات یافت ای مردم! دنیا خانه بلاء و آشوب است، و آنچه در آن است زائل

---

#### [ ۱۴۶ ]

فالی زوال و اضمحلال. فلما بلغ إلى قوله: واني ابايكم على ان تحاربوا من حاربت وتسالموا من سالمت. فقال الناس: سمعنا واطعنا، فمرنا بأمرك يا أمير المؤمنين. (۱۹) خطبته عليه السلام بعد البيعة له نحن حزب الله الغالبون، وعترة رسوله الاقربون، واهل بيته الطيبون الطاهرون، واحد الثقلين الذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه واله في امته، والتالي كتاب الله، فيه تفصيل كل شئ، لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه. فالمعول علينا في تفسيره، لا نتظنى تأويله، بل نتيقن حقائقه، فاطيعونا، فان طاعتنا مفروضة، إذ كانت بطاعة الله عزوجل ورسوله مفروضة.

---

#### [ ۱۴۷ ]

و ناپود می گردد. تا آنجا که فرمود: و من با شما بیعت می کنم به این که با هر که جنگیدیم بجنگید، و با هر که صلح کردم صلح کنید. مردم گفتند: شنیده و اطاعت می کنیم، ای امیر المؤمنین، امرت را بیان نما. (۱۹) خطبه آن حضرت بعد از بیعت با او ما از حزب خدائیم که پیروز می باشیم، و از خاندان و نزدیکان پیامبر هستیم، مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه رسول خدا، و یکی از دو یادگار گرانبهائی که او از خود بجای گذاشت، ما یادگار رسول خدا بعد از کتاب خدائیم، که بیان هر چیز در آن است، و باطل از پیش و پس در آن داخل نشده و همه چیز به آن باز می گردد. پس تفسیر قرآن در اختیار ماست، ما هرگز در بیان مفاهیم قرآن اشتباه نمی کنیم، بلکه حقائق آنرا آشکار می سازیم، پس از ما فرمان برید که فرمانبری از ما بر شما واجب است، زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش مقرون می باشد.

---

### [ ۱۴۸ ]

قال الله عزوجل: (يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان تنازعتم في شئ فردوه إلى الله والرسول) (۱)، (ولو ردوه إلى الرسول وإلى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم). (۲) واحذركم الاصغاء لهاتف الشيطان، فانه لكم عدو مبين، فتكونوا اولياءه الذين قال لهم: (لا غالب لكم اليوم من الناس وانني جار لكم فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال اني بريئ منكم اني ارى ما لاترون) (۳). فتلقون إلى الرماح ووزرا، وإلى السيوف جزرا، وللعمد حطما، وللسهام غرضا، ثم لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيرا.

---

۱ - النساء: ۵۸. (\*)

---

۲ - النساء: ۸۳. (\*)

---

۳ - الانفال: ۴۸. (\*)

---

### [ ۱۴۹ ]

و خداوند می فرماید: (ای ایمان آورندگان از خدا و رسول او و صاحبان امر از میان خود پیروی کنید، و اگر در چیزی اختلاف نمودید آنرا به خدا و رسولش باز گردانید)، و (و اگر به پیامبر و صاحبان امر از میان خودشان رجوع دهند کسانی که حقایق را از قرآن استنباط می کنند شما را آگاه خواهند ساخت). و شما را بر حذر می دارم از اینکه فریاد شیطان را بشنوید که دشمن آشکار شماست، و از دوستان شیطان نباشید که خداوند در باره آنان فرمود: (شیطان رفتار آنان را برایشان زینت داد و گفت: امروز هیچکس بر شما پیروز نخواهد شد و من شما را پناه می دهم، ولی چون آن گروهها نمودار شدند شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت: من از شما بیزارم و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید). آنگاه است که پشت ها را آماج نیزه ها، و پیکرها را در معرض شمشیرها و تیرها، و بنیانها را عرضه شکستها می سازید، پس کسی که از پیش ایمان نیاورده



ایمانش به او سودی نمی بخشد واز کردارش خیری نمی بیند،  
و خدا داناتر است.

### [ ۱۵۰ ]

(۲۰) خطبته عليه السلام في تحريض اصحابه للقتال روى انه لما سار معاوية إلى العراق، وبلغ جسر منبج، نادى المنادى: الصلاة جامعة، فلما اجتمعوا خرج الحسن عليه السلام، فصعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: اما بعد، فان الله كتب الجهاد على خلقه وسماه كرها، ثم قال لاهل الجهاد من المؤمنين: (اصبروا ان الله مع الصابرين) (۱)، فليستم ايها الناس نائلين ما تحبون الا بالصبر على ما تكرهون. انه بلغني ان معاوية بلغه اننا كنا ازمعنا على المسير إليه، فتحرك لذاته، فاخرجوا رحمكم الله إلى معسكركم بالنخيلة، حتى ننظر وتنظرون، ونرى وترون. قال: وانه في كلامه ليتخوف خذلان الناس له.

۱ - الانفال: ۶۶. (\*).

### [ ۱۵۱ ]

(۲۰) خطبهء آن حضرت در تحريض اصحابش به جنگ روايت شده: هنگامیکه معاويه بسوی عراق آمد و به پل منبج رسید، منادی ندا کرد و همه را دعوت به اجتماع نمود، هنگامیکه مجتمع شدند امام بالای منبر رفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت، اگر چه آنان را ناخوشایند باشد، و به مجاهدین مؤمن فرمود: (صبر کنید که خداوند با صابران است)، ای مردم به خواست و آرمانتان نمی رسید مگر آنکه بر آنچه ناخوشایند می شمارید صبر کنید. به من خبر رسیده که معاويه دانسته است که به سوی او حرکت کرده ایم، او هم به جانب ما آمده است، خدا شما را ببخشاید، همگی بسوی نخيله که قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگرید چه میشود. راوي گوید: امام در بیان این کلمات بود، در حالیکه از نقض پیمان مردم در هراس بود.

### [ ۱۵۲ ]

(۲۱) خطبته عليه السلام في ذم أصحابه لتناقلهم عن الجهاد اما والله ما ثننا عن قتال اهل الشام ذلة ولا قلة، ولكن كنا نقاتلهم بالسلامة والصبر، فشييت السلامة بالعداوة، والصبر بالجزع، وكنتم تتوجهون معنا، ودينكم امام دنياكم، وقد اصبحتم الان ودينكم امام دينكم، وكنا لكم وكنتم لنا، وقد صرتم اليوم علينا. ثم اصبحتم تعدون قتيلين: قتيلا بصفين تكون عليهم، وقتيلا بالنهروان تطلبون بثأرهم، فاما الباكي فخاذل، واما الطالب فثائر. وان معاوية قد دعا إلى امر ليس فيه عز ولا نصفة، فان اردتم الحياة قبلناه منه، واغضضنا على القذى، وان اردتم الموت بذلناه في ذات الله، وحاكمناه إلى الله. فنادى القوم بأجمعهم: بل البقية والحياة.

### [ ۱۵۳ ]

(۲۱) خطبه آن حضرت در مذمت اصحابش به خاطر عدم اهتمامشان به جهاد به خدا سوگند، ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر می جنگیم، پس سلامت با دشمنی و صبر با نارا حتی مخلوط شده است، و شما آن روز که (در جنگ صفین) همراه ما بودید، دینتان پیشاپیش دنیایان بود، ولی امروز دنیایان دین شما را به پشت سر افکنده است، و ما برای شما و شما برای ما بودید، اما اکنون دشمن ما شده اید. و در برابر دو گروه از کشته شدگان قرار دارید: کشته هائی که در صفین بودند و بر آنها می گریید، و کشته هائی که در نهروان خواستار انتقام آنهائید، گریه کننده خوار، و انتقامجو خواستار انتقام است. و معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید بر او حمله می بریم و با ضربه های شمشیر بر او فرمان می رانیم، و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و به درخواستش رضایت می دهیم. هنوز سخنان امام پایان نیافته بود که از همه سوی لشکر فریاد برآمد: زنده می مانیم، زنده می مانیم.

---

#### [ ۱۵۴ ]

(۲۲) خطبه علیه السلام في غدر اصحابه به روی آنه لما مات علی علیه السلام جاء الناس إلى الحسن عليه السلام، وقالوا: أنت خليفة ابيك ووصيه ونحن السامعون المطيعون لك، فمرنا بامرک، فقال علیه السلام: کذبتم والله، ما وفیتم لمن کان خیرا مني، فكيف تفون لي، وكيف اطمئن اليکم ولا اثق بکم، ان کنتم صادقين فموعد ما بيني وبينکم معسكر المدائن. فوافوا إلى هناک. فرکب و رکب معه من اراد الخروج، وتخلف عنه كثير، فما وفوا بما قالوه وبما وعدوه، وغروه كما غروا امير المؤمنين علیه السلام من قبله، فقام خطيبا وقال: غررتموني كما غررتم من کان من قبلي، مع أي امام تقاثلون بعدی، مع الکافر الظالم الذي لم يؤمن بالله ولا برسوله قط، ولا اظهر الاسلام هو وبنی امية

---

#### [ ۱۵۵ ]

(۲۲) خطبه آن حضرت در حيله اصحابش به آن حضرت روايت شده: هنگامیکه أمير المؤمنين علیه السلام رحلت فرمود مردم نزد امام حسن علیه السلام آمده وگفتند: تو خلیفه و جانشین پدرت می باشی، و ما پیرو تو و شنونده فرامین تو هستیم، ما را به امرت آشنانما، امام فرمود: به خدا سوگند دروغ گفتید و به کسی که از من بهتر بود وفا نگردید چگونه به من وفا می کنید، و چگونه به شما مطمئن باشم، در حالیکه به شما اعتمادی ندارم، اگر راست می گوئید موعد من و شما پادگان مدائن است، با آنجا بیائید. امام سوار شد و هر که قصد داشت با ایشان سوار شد، و بسیاری ماندند و به گفتار خود وفا نکردند، و همچنانکه به أمير المؤمنين علیه السلام مکر زدند به ایشان نیز حيله نمودند، امام برخاست و فرمود: به من حيله زدید همچنانکه با کسی که قبل از من بود نیز حيله زدید، با کدام پیشوایی بعد از من می خواهید بجنگید، با کافر ستمکاری که خدا ورسولش يك لحظه ایمان نیاورده، اسلام را نه او و نه بنی امیه ظاهر

---

#### [ ۱۵۶ ]

الا فرقا من السيف، ولو لم يبق لبني امية الا عجز درداء، لبغت دين الله عوجا، وهكذا قال رسول الله صلى الله عليه واله. ثم وجه إليه قائدا في اربعة آلاف وكان من كندة، وأمره أن يعسكر بالانبار ولا يحدث شيئا حتى يأتيه أمره - ثم ذكر صيرورة الرجل إلى معاوية بسبب تطميعة، إلى ان قال: - فبلغ ذلك الحسن عليه السلام فقام خطيبا وقال: هذا الكندي توجه إلى معاوية وغدر بي وبكم، وقد اخبرتكم مرة بعد مرة، انه لا وفاء لكم، انتم عبيد الدنيا، وانا موجه رجلا اخر محله، واني اعلم انه سيفعل بي وبكم ما فعل صاحبه، ولا يراقب الله في ولا فيكم. فبعث إليه رجلا من مراد في اربعة آلاف، وتقدم إليه بمشهد من الناس وتوكد عليه، واخبره انه سيغدر كما غدر الكندي، فحلف له بالايمان التي لا تقوم لها الجبال انه لا يفعل، فقال الحسن عليه السلام: انه سيغدر - ثم ذكر غدره بالامام عليه السلام.

---

### [ ١٥٧ ]

نساختند مگر از ترس شمشير، واگر از بنی امیه تنها يك پيرزن فرتوتی باقی نماند، دين خدا را به انحراف می کشاند، واینگونه پیامبر خبر داده است آنگاه شخصی که از كنده بود را همراه چهار هزار سرباز بسوی معاویه فرستاد وفرمود تا در انبار چادر بزنند، و تا دستور او نیامده کاری نکنند - آنگاه ذکر می کند که معاویه او را تطميع کرد و بسوی خود خواند، تا آنجا که گوید: اين خبر که به امام رسيد برخاست وفرمود: اين کندی بسوی معاویه رفته و به من خیانت نموده است، همواره به شما خبر داده ام که وفا در شما نیست و بنده دنیايد، من مرد دیگری را جای او قرار می دهم و می دانم که همانند او عمل می کند، و خداوند را در مورد من و شما مراقبت نمی کند. پس امام مردی از قبیلهء مراد را همراه چهار هزار نفر بسوی معاویه فرستاد و پیشاپیش مردم آمد واز او تأکیدات محکمی گرفت ولی خبر داد که همانند فرد گذشته خیانت می کند، اما او سوگندهای محکمی خورد که پایدار می ماند، امام فرمود: او خیانت می کند - سپس خیانت او به امام را ذکر می کند.

---

### [ ١٥٨ ]

(٢٣) خطبته عليه السلام لما اتى اصحابه إلى معاوية خالفتم ابي حتى حكم وهو كاره، ثم دعاكم إلى قتال اهل الشام بعد التحكيم، فأبىتم حتى صار إلى كرامة الله، ثم بايعتموني على ان تسالموا من سالمني، وتجاربوا من حاريني، وقد اتاني ان اهل الشرف منكم قد اتوا معاوية، وباعوه، فحسبي منكم، لا تغروني من ديني ونفسي. (٢٤) خطبته عليه السلام في الكوفة قبل الصلح يا ايها الناس ! فان الله قد هداكم باولنا، وحفن دماءكم باخرنا، وان لهذا الامر مدة، والدنيا دول، وان الله تعالى قال لنبيه: (وان ادري لعله فتنه لكم وممتع إلى حين) (١).

---

١ - الانبياء: ١١١. (\*)

---

### [ ١٥٩ ]

(۲۳) خطبه آن حضرت هنگامیکه اصحابش به معاویه پیوستند با پدرم مخالفت کردید تا اینکه تحکیم را پذیرفت، در حالیکه خواستار آن نبود، آنگاه بعد از واقعه تحکیم شما را به نبرد با شامیان برانگیخت، باز امتناع ورزیدید، تا اینکه به سرای دیگر شتافت، آنگاه شما با من بیعت کردید که با هر که سازش کنم سازش کنید و یا هر که جنگیدم بچنگید، اما به من خبر رسیده که بزرگان شما به معاویه پیوسته و یا او بیعت کرده اند، شما را شناختم، پس مرا در دین و جانم فریب ندهید. (۲۴) خطبه آن حضرت در کوفه قبل از صلح ای مردم! خداوند شما را به پیشینیان ما هدایت کرد، و خونهای شما را به گروه دیگری از ما حفاظت نمود، و برای این امر زمان چندی است، و دنیا در اختیار افرادی قرار می گیرد، و خداوند به پیامبرش فرمود: (و نمی دانی شاید این امر آزمایشی و بهرمندی اندکی برای شما باشد).

---

[ ۱۶۰ ]

(۲۵) خطبه علیه السلام لما عزم الصلح روی أنه لما صار معاوية نحو العراق وتحرك الحسن عليه السلام واستنفر الناس للجهاد فتأقلوا عنه، صار عليه السلام حتى نزل ساباط، ويات هناك، فلما أصبح اراد عليه السلام أن يمتحن اصحابه، ويستبرئ احوالهم في طاعته، ليميز اولياءه من اعدائه، ويكون على بصيرة من لقاء معاوية، فأمر أن ينادى في الناس بالصلاة جامعة، فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم، فقال: الحمد لله كلما حمده حامد، واشهد ان لا اله الا الله كلما شهد له شاهد، واشهد ان محمدا عبده ورسوله، ارسله بالحق وائتمنه على الوحي. اما بعد، فو الله اني لارجو ان اكون قد اصبحت بحمد الله ومنه، وانا انصح خلق الله لخلقه، وما اصبحت محتملا على امر مسلم ضعيفة، ولا مريدا له بسوء ولا غائلة، وان ما تكرهون في الجماعة خير لكم

---

[ ۱۶۱ ]

(۲۵) خطبه آن حضرت هنگامیکه قصد صلح کردن را نمود روایت شده: هنگامیکه معاویه بسوی عراق رفت، امام آماده نبرد شد و مردم را دعوت به جهاد کرد، آنان از آن خودداری کردند، امام حرکت کرد تا به ساباط رسید، و در آنجا شب را گذراند، بامداد روز بعد خواست اصحاب خود را امتحان نماید و اطاعتشان را نسبت به خود بداند، تا دوستانش از دشمنانش شناخته شوند، و با آگاهی به نبرد با معاویه برخیزد، دستور داد که مردم را فراخوانند، هنگامیکه مردم اجتماع کردند بر فراز منبر رفت و چنین گفت: سپاس خدای را سزاست هر گاه ستایشگری او را سپاس گوید، و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نمی باشد، هر گاه شاهدی بر آن گواهی دهد، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را به حق ارسال کرد و بر وحیش امین شمرد. اما بعد، سوگند به خداوند امید دارم که به لطف و منت پروردگار بهترین اندرزگوی بندگانش باشم و هرگز کینه ای از هیچ مسلمانی به دل نمی گیرم، و نسبت به کسی اراده بد و نیت ناروایی ندارم، و شما آنچه را که در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید بهتر است از پراکندگی و تفرقه ای که

---

[ ۱۶۲ ]

مما تحبون في الفرقة، واني ناظر لكم خيرا من نظركم لا نفسكم، فلا تخالفوا امري ولا تردوا على رأيي، غفر الله لي ولكم، وارشدني واياكم لما فيه المحبة والرضا. قال: فنظر الناس بعضهم إلى بعض، وقالوا: ما ترونه يريد بما قال؟ قالوا: نظن انه يريد ان يصلح معاوية ويسلم الامر إليه، فقالوا: كفر والله الرجل وشدوا على فسطاطه، فانتهبوه، حتى اخذوا مصلاه من تحته - الخ. (٢٦) خطبته عليه السلام لما برئ من جراحتة يا اهل الكوفة: اتقوا الله في جيرانكم وضيغانكم، وفي اهل بيت نبيكم، الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. (٢٧) خطبته عليه السلام حين صالح معاوية عن علي بن الحسين السجاد عليه السلام قال: لما اجمع الحسن

#### [ ١٦٢ ]

دوست می دارید، آنچه من در باره شما می دانم ومی خواهم، از خواست خود شما بهتر است، پس نافرمانی مرا نکنید وراى مرا ناچيز نشماريد، خداوند من و شما را ببخشايد، وما را به آنچه خواست و خشنودی اوست هدايت فرمايد. راوي گوید: مردم به يکديگر نگاه کردند وگفتند: قصدش از اين گفتار چيست؟ بعضی گفتند: گمان می کنيم که می خواهد با معاويه صلح کند و حکومت را به او بسپارد، گفتند: سوگند به خدا که او کافر شده و به خيمه اش هجوم آوردند و آن را غارت کردند، حتى سجاده اش را از زير پايش کشيدند - تا آخر حديث. (٢٦) خطبه آن حضرت هنگامیکه از جراحت سلامتی حاصل شد أي اهل کوفه! خداوند را در همسايگان ومیهمانتان بيد آوريد، ونيز در خاندان پیامبرتان که خداوند زشتی و پليدی را از ايشان دور داشته و پاکيزه شان گردانيد. (٢٧) خطبه آن حضرت هنگامیکه با معاويه صلح کرد از امام سجاد عليه السلام نقل شده: هنگامیکه امام حسن عليه السلام تصميم

#### [ ١٦٤ ]

بن علي عليهما السلام على صلح معاوية خرج حتى لقيه، فلما اجتمعا قام معاوية خطيبا، فصعد المنبر وأمر الحسن عليه السلام ان يقوم أسفل منه بدرجة، ثم تكلم معاوية فقال: أيها الناس هذا الحسن بن علي وابن فاطمة، رأنا للخلافة أهلا، ولم ير نفسه لها أهلا، وقد أتانا ليبياع طوعا، ثم قال: قم يا حسن. فقام الحسن عليه السلام فخطب، فقال: الحمد لله المستحمد بالالاء وتتابع النعماء، وصارف الشدائد والبلاء عند الفهماء وغير الفهماء، المذعنين من عباده، لامتناعه بجلاله وكبريائه، وعلوه عن لحوق الاوهام ببقائه، المرتفع عن كنه طبيبات المخلوقين، من ان تحيط بمكنون غيبه رويات عقول الراتين. واشهد ان لا اله الا الله وحده، في ربوبيته ووجوده ووحدانته، صمدا لا شريك له، فردا لا ظهير له. واشهد ان محمدا عبده ورسوله، اصطفاه وانتجبه وارتضاه، وبعثه داعيا إلى الحق سراجا منيرا، وللعباد

#### [ ١٦٥ ]

گرفت با معاويه صلح کند، از خانه خارج شد تا اینکه او را دید، هنگامیکه با يکديگر اجتماع کردند، معاويه بالای منبر رفت و دستور داد امام روی منبر يك پله پائين تر از او بایستد. آنگاه معاويه اینگونه

سخن گفت: أي مردم این حسن پسر علی و پسر فاطمه است، ما را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی داند، و آمده است تا با اختیار صلح کند، آنگاه گفت: أي حسن بایست. امام برخاست و اینگونه سخن گفت: سپاس خدای را سزاست که به سبب نعمتها و بیایی بودن آنها، و برطرف ساختن شدائد و بلاها نزد دانایان و غیر آنها شایسته حمد و ستایش است، بندگانی که به وجودش اعتراف دارند، بسبب آنکه بخاطر جلالت و بزرگی از توهم بدور مانده، و از آنکه او هام به او راه یابد برتر می باشد، و از آنکه در افکار مخلوقاتش قرار گیرد، و عقول اندیشمندان او را احاطه نماید اوج گرفته است. و گواهی می دهم که معبودی جز او نمی باشد، در پروردگاری و وجود و یگانگی اش یکتاست، بی نیاز بوده و شریکی ندارد، یکتائی است که پشتیبان ندارد. و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را برگزید و انتخاب کرد، از او خشنود شد، و او را برانگیخت تا بسوی حق دعوت

---

### [ ۱۶۶ ]

مما يخافون نذيرا ولما يأملون بشيرا، فنصح للامة وصدع بالرسالة، وایان لهم درجات العمالة، شهادة علیها امات واحشر، وبها فی الاجلة اقرب واحبر، واقول: یا معشر الخلائق! فاسمعوا، ولكم افئدة واسماع فعوا، انا اهل بیت اکرمنا الله بالاسلام واختارنا واصطفانا واجتباننا، فاذهب عنا الرجس وطهرنا تطهيرا، والرجس هو الشك، فلا نشك فی الله الحق ودينه ابداء، وطهرنا من كل افن وغية، مخلصين إلى ادم نعمة منه، لم يفترق الناس قط فرقتين الا جعلنا الله فی خيرهما. فادت الامور وافضت الدهور إلى ان بعث الله محمدا صلی الله علیه واله للنبوته، واختاره للرسالة، وانزل علیه کتابا، ثم امره بالدعاء إلى الله عزوجل، فكان ابي علیه السلام اول من استجاب لله تعالى ولسوله صلی الله علیه واله، واول من امن وصدق الله ورسوله.

---

### [ ۱۶۷ ]

کند و چراغی فروزان است، و از آنچه بندگان می ترسند بیم دهنده و به آنچه بدان امید دارند بشارت دهنده است، پس برای امت پند داد و رسالتش را به انجام رسانید، و درجات عمل را به ایشان نمایاند، شهادتی که بر آن عقیده مرده و محشور شوم، و یا آن در روز قیامت نزدیک شده و مسرور گردم، و می گویم: أي بندگان خدا بشنوید، و شما قلبها و گوشهائی دارید پس بیندیشید، ما خاندانی هستیم که خداوند ما را به اسلام گرامی داشت، و ما را برگزید و انتخاب کرد، و از ما پلیدی را برطرف کرد و پاک و پاکیزه نمود، و پلیدی همان شك و تردید است، هرگز در خداوند و دینش شك نمی کنیم، و از هر پلیدی و گمراهی ما را پاک گرداند، در حالیکه از حضرت آدم تا ما مخلصانه برای او بوده ایم، در حالیکه آن نعمتی از جانب اوست، در هر دو گروهی که در میان مردم وجود پیدا می کند خداوند ما را در بهترین آنها قرار داده است. قرون و اعصار در گذر بود تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه واله را به پیامبری برانگیخت و برای رسالت او را برگزید، و کتاب بر او نازل فرمود، آنگاه او را امر کرد که بسوی خداوند بخواند، پدرم اولین کسی بود که سخن خداوند و پیامبرش را پذیرفت، و اولین کسی است که به او ایمان آورد، و خداوند و پیامبرش را تصدیق کرد.

وقد قال الله تعالى في كتابه المنزل على نبيه المرسل: (افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه) (١)، فرسول الله الذي على بينة من ربه، وابي الذي يتلوه، وهو شاهد منه. وقد قال له رسوله حين امره ان يسير إلى مكة والموسم ببراءة: سر بها يا علي، فاني امرت ان لا يسير بها الا انا أو رجل مني، وانت هو، فعلي من رسول الله ورسول الله منه. وقال له النبي صلى الله عليه واله حين قضى بينه وبين اخيه جعفر بن ابي طالب ومولاه زيد بن حارثة في ابنة حمزة: اما انت يا علي فمني وانا منك، وانت ولي كل مؤمن من بعدي، فصدق ابي رسول الله صلى الله عليه واله سابقا ووقاه بنفسه. ثم لم يزل رسول الله في كل موطن يقدمه، ولكل شديد يرأسه، ثقة منه به وطمأنينة إليه، لعلمه بنصيحته

١ - هود: ١٧. (\*)

و خداوند در كتابي كه بر پیامبرش فرستاد چنین می فرماید: (آياكسي كه نشانه أي از خداوند همراه او باشد، وشاهدي از جانب خداوند او را همراهی نماید)، پس پیامبر خدا کسی است كه نشانه أي از جانب خداوند دارد، وپدرم کسی است كه همراهی او نموده وبر او گواه است. وپیامبر در هنگامیکه به او دستور داد به مکه رفته وسوره براءت را در مراسم حج بخواند فرمود: أي علی حرکت کن من مأمور شده ام كه این نوشته را کسی جز من یا شخصی از من نبرد، وتو آن شخص هستی، پس علی از رسول خدا ورسول خدا از اوست. وپیامبر در زمانی كه بین او وپدرش جعفر بن ابي طالب ومولای او زيد بن حارثة در دختر حمزه حكم كرد، چنین فرمود: أي علی اما تو از من ومن از توام، وتو بعد از من سرپرست هر مؤمنی هستی، پس پدرم اولین تصدیق کنندهء پیامبر بوده ویا جانش او را حفاظت كرد. آنگاه پیامبر در هر جایگاهی او را مقدم می داشت، وپراى هر امر مشکلی او را می فرستاد، چرا كه به او اعتماد واطمینان داشت، واین بخاطر آن بود كه نسبت به خداوند ورسولش خیرخواه بود، واو نزدیکترین

لله ورسوله، وانه اقرب المقربين من الله ورسوله. وقد قال الله عزوجل: (السابقون السابقون O اولئك المقربون) (١)، فكان ابي سابق السابقين إلى الله تعالى والى رسوله صلى الله عليه واله، واقرب الاقربين. وقد قال الله تعالى: (لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة) (٢)، فابي كان اولهم اسلاما وايمانا، واولهم إلى الله ورسوله هجرة ولحوقا، واولهم على وجده ووسعه نفقة. قال سبحانه: (والذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤوف رحيم). (٣) فالناس من جميع الامم يستغفرون له بسبقة اياهم إلى الايمان بنبيه، وذلك انه لم يسبقه إلى الايمان به احد، وقد قال الله تعالى: (والسابقون الاولون من

١ - الواقعة: ١١. (\*)

٢ - الحديد: ١٠. (\*)

٣ - الحشر: ١٠. (\*)

### [ ١٧١ ]

فرد به خداوند ورسول اوست. و خداوند می فرماید: (پیشی گیران پیشی گرفته اند O آنان مقرب درگاه الهی اند). پس پدرم پیشی گیرنده ترین فرد به خدا ورسول او بود، و او نزدیکترین نزدیکان است. و خداوند می فرماید: (مساوی نیستند آنانکه قبل از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده اند بلکه آنان درجات برتری را دارا هستند)، پس پدرم اولین کسی بود که اسلام آورد و مؤمن شد، و اولین فردی بود که بسوی خدا ورسولش هجرت کرد، و به رسول خدا ملحق گردید، و اولین فردی بود که از سرمایه خود انفاق نمود. خداوند می فرماید: (و آنانکه بعد از ایشان آمدند گویند پروردگارا ما و برادرانی که پیش از ما ایمان آورده اند را ببخشای، و در قلوب ما از کسانی که ایمان آورده اند کینه ای قرار مده پروردگارا تو با رأفت و مهربانی). پس مردم از تمامی امتهای بجهت آنکه پیش از آنها به پیامبر ایمان آورده برای او استغفار می کنند، چرا که هیچ کس پیش از او ایمان نیاورده است، و خداوند می فرماید: (و پیشی گیرندگان از مهاجرین و انصار

### [ ١٧٢ ]

المهاجرین و الانصار والذین اتبعوهم باحسان) (١)، فهو سابق جميع السابقين، فكما ان الله عزوجل فضل السابقين على المتخلفين والمتأخرين، فكذلك فضل سابق السابقين على السابقين. وقد قال الله تعالى: (اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن امن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله) (٢)، فهو المجاهد في سبيل الله حقا، وفيه نزلت هذه الآية. وكان ممن استجاب لرسول الله صلى الله عليه واله عمه حمزة وجعفر ابن عمه، فقتلا شهيدين رضي الله عنهما، في قتلى كثيرة معهما من اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله. فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم، وجعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم، وذلك لمكانهما من رسول الله صلى

١ - التوبة: ١٠٠. (\*)

٢ - التوبة: ١٩. (\*)

### [ ١٧٣ ]



وکسانی که با نیکی آنان را پیروی کردند)، پس او پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان است، پس همچنانکه خداوند پیشی گیرندگان را بر بازماندگان و عقب ماندگان برتری داد، همینگونه پیشی گیرندترین پیشی گیرندگان را پیشی گیرندگان برتری داد. خداوند می فرماید: (آیا آب دادن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را همپایه ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا قرار می دهید)، پس او بتحقیق مجاهد راه خدا بود، و این آیه در حق او نازل گشت. از کسانی که گفتار پیامبر را اجابت کردند عمه اش حمزه و پسر عمویش جعفر می باشند، که هر دوی آنها در میان بسیاری از اصحاب پیامبر به شهادت رسیدند، خداوند از آن دو خوشنود باد. خداوند از بین آن شهدا حمزه را سید الشهداء قرار داد، و برای جعفر دو بال قرار داد که با آن به همراه فرشتگان هر گونه که بخواهد پرواز می کند، و این بخاطر جایگاه و منزلت و ارزش ایشان نزدیکی آنان

---

#### [ ۱۷۴ ]

الله علیه واله و منزلت هما و قرابتها منه، و صلی رسول الله صلی الله علیه واله علی حمزة سبعین صلاة من بین الشهداء الذین استشهدوا معه. وكذلك جعل الله تعالى لنساء النبي صلی الله علیه واله، للمحسنة منهن اجرین، وللمسيئة منهن وزین، ضعفين لمكانهن من رسول الله صلی الله علیه واله. وجعل الصلاة في مسجد رسول الله صلی الله علیه واله بالف صلاة في سائر المساجد الا مسجد الحرام، مسجد خلیله ابراهيم علیه السلام بمكة، وذلك لمكان رسول الله صلی الله علیه واله من ربه. و فرض الله عزوجل الصلاة علی نبيه علی كافة المؤمنین، فقالوا: یا رسول الله كيف الصلاة عليك؟ قال: قولوا: اللهم صل علی محمد وال محمد، فحق علی كل مسلم ان یصلي علینا مع الصلاة علی النبي صلی الله علیه واله، فريضة واجبة.

---

#### [ ۱۷۵ ]

به پیامبر خدا است، و پیامبر صلی الله علیه واله در بین شهدائی که همراه حمزه به شهادت رسیدند تنها بر حمزه هفتاد نماز گذارد. و همینگونه خداوند برای زنان پیامبر، برای نیکوکارانشان دو پاداش و برای بد کارانشان دو عذاب را قرار داد، و این افزایش پاداش و عذاب بخاطر نزدیکی ایشان به پیامبر است. و نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه واله را همانند هزار نماز در سائر مساجد قرار داد، غیر از مسجد الحرام در مکه، که مسجد خلیلش حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، و این اهمیت بخاطر آنستکه پیامبر نزد خداوند بسیار ارزش دارد. و خداوند درود بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت، گفتند: ای رسول خدا درود بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوند بر محمد و خاندانش درود فرست، پس بر هر مسلمان واجب است که به همراه درود بر پیامبر بر ما نیز درود فرستد.

---

#### [ ۱۷۶ ]

واحل الله تعالى خمس الغنیمة لرسوله، و اوجبها له في كتابه، و اوجب لنا من ذلك ما اوجب له، و حرم علیه الصدقة و حرمها علینا معه، فادخلنا - وله الحمد - فیما ادخل فيه نبيه صلی الله علیه واله،

واخرجنا ونزهنا مما اخرجنا منه ونزهه عنه، كرامة اكرمنا الله عز وجل بها، وفضيلة فضلنا على سائر العباد. فقال الله تعالى لمحمد صلى الله عليه واله حين حجه كفرة اهل الكتاب وحاجوه: (فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نيتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين) (١)، فاخرج رسول الله صلى الله عليه واله من الانفس معه ابي، ومن البنين انا واخي، ومن النساء امي فاطمة من الناس جميعا، فنحن اهله ولحمه ودمه ونفسه، ونحن منه وهو منا. وقد قال الله تعالى: (انما يريد الله ليذهب عنكم

١ - آل عمران: ٦١. (\*)

### [ ١٧٧ ]

وخواوند خمس غنائم را برای پیامبرش حلال کرد ودر کتابش آنرا برای او واجب ساخت، وآنچه برای او واجب ساخته برای ما نیز واجب گرداند، وصدقه را برای او حرام گرداند وبرای ما نیز حرام نمود، پس ستایش او را سزاست که ما را در هر چه پیامبرش را در آن داخل ساخت داخل گرداند، واز آنچه پیامبرش را از آن منزّه دانست ما را نیز منزّه نمود، واین کرامتی است که خواوند ما را به آن گرامی داشت، وفضیلتی است که ما بر سائر مردم برتری داد. خداوند هنگامیکه اهل کتاب پیامبر صلی الله علیه واله را انکار کرده وطلب مجاحه نمودند فرمود: (بگو بیائید تا پسرانمان وپسرانتان وزنانمان وزنانتان وجانهایمان وجانهایتان را خوانده آنگاه قسم یاد کرده ومباهله انجام دهیم ولعنت الهی را بر دروغگویان قرار دهیم)، وپیامبر بهمراه خود از میان مردم از جانها پدرم، واز پسران من وبرادرم، واز زنان مادرم فاطمه علیها السلام را برد، پس ما خاندان واز گوش وخون وجان او هستیم، وما از او واو از ماست. وخواوند می فرماید: (خواوند اراده کرده است تا از شما خاندان

### [ ١٧٨ ]

الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهیرا) (١)، فلما نزلت اية التطهير جمعنا رسول الله صلى الله عليه واله، انا واخي وامي وابي، فجللنا ونفسه في كساء لام سلمة خيبري، وذلك في حجرتها وفي يومها، فقال: اللهم هؤلاء اهل بيتي وهؤلاء اهلي وعترتي، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. فقالت ام سلمة رضي الله عنها: ادخل معهم يا رسول الله؟ قال لها رسول الله صلى الله عليه واله: يرحمك الله انت على خير والي خير وما ارضاني عنك، ولكنها خاصة لي ولهم. ثم مكث رسول الله صلى الله عليه واله بعد ذلك بقية عمره حتى قبضه الله إليه، يأتينا في كل يوم عند طلوع الفجر فيقول: الصلاة يرحمكم الله، انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهیرا. وامر رسول الله صلى الله عليه واله بسد الابواب

١ - الاحزاب: ٣٣. (\*)

### [ ١٧٩ ]

رجس وپلیدی را دور گرداند وشما را پاك وپاكيزه نمايد، هنگاميكه اين آيه نازل شد پیامبر من ویرادرم ومادر وپدرم را جمع نمود، وخود وما را زیر عبائی که از ام سلمه بود جمع کرد، واین کار در حجره او ودر روزی که مختص به او بود انجام گرفت، پیامبر فرمود: خداوندا ایشان خاندان من می باشند، واینان اهل بیت من هستند، پس از ایشان رجس وپلیدی را دور دار، وپاك وپاكيزه شان گردان. ام سلمه - که خداوند از او خشنود باد - گفت: ای رسول خدا آیا با ایشان داخل شوم ؟ پیامبر به ایشان فرمود: خداوند تو را رحمت کند، تو در راه نیکی بوده وپسوی خیر پیش می روی واز تو راضی هستم، ولکن این موضوع مخصوص من وایشان است. سپس پیامبر بعد از این جریان تا مدتی که زندگی کرد وقبل از رحلتشان هر روز هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد ومی فرمود: خداوند شما را رحمت کند وقت نماز است، خداوند اراده کرده که از شما خاندان رجس وپلیدی را دور دارد وشما را پاكيزه گرداند. وپیامبر دستور داد درپهائی که به مسجد باز می شد را ببندند، جز

---

### [ ۱۸۰ ]

الشارعة في مسجده غير بابنا، فكلموه في ذلك، فقال: اما اني لم اسد ابوابكم ولم افتح باب علي من تلقاء نفسي، ولكني اتبع ما يوحى إلي، وان الله امر بسدها وفتح بابها، فلم يكن من بعد ذلك احد تصيبه جنابة في مسجد رسول الله ويولد فيه الاولاد غير رسول الله صلى الله عليه واله وابي علي بن ابي طالب عليه السلام، تركة من الله تبارك وتعالى لنا وفضلا، اختصنا به على جميع الناس. وهذا باب ابي قرين باب رسول الله في مسجده، ومنزلنا بين منازل رسول الله صلى الله عليه واله. وذلك ان الله امر نبيه ان يبنى مسجده، فبنى فيه عشرة آيات، تسعة لبنيه وازواجه، وعاشرها، وهو متوسطها، لابي، وها هو بسبيل مقيم، والبيت هو المسجد المطهر، وهو الذي قال الله تعالى: (اهل البيت)، فنحن اهل البيت، ونحن الذين اذهب الله عنا الرجس وطهرنا تطهيرا.

---

### [ ۱۸۱ ]

درب خانه ما، به ایشان اشكال گرفته شد، فرمودند: من درپها را نبستم ودرب خانه علی را از پیش خود باز نگذاردم، بلکه پیرو وحی الهی هستم وخداوند مرا به بستن درپها وپازگداشتن درب خانه او نمود، بعد از این جریان کسی با حالت جنابت داخل مسجد پیامبر نشد، وفرزندی در آن متولد نگردید، جز برای پیامبر صلی الله علیه واله وپدرم علی علیه السلام، واین بخاطر کرامت وفضلی است که خداوند نسبت به ما ابراز فرموده، وما را در میان مردم بدان اختصاص داده است. واین درگاه خانه پدرم می باشد که نزدیک درب خانه پیامبر در مسجد اوست، ومنزل ماست که بین منازل پیامبر قرار گرفته است. واین بدین خاطر است که خداوند پیامبر ش را امر فرمود که مسجد را بسازد، پیامبر در کنار آن ده خانه ساخت، نه خانه برای فرزندان وهمسرانش، ودهمین خانه که در وسط آنها قرار داشت برای پدرم بود، وأن هم اکنون نیز وجود دارد، وخانه همان مسجدی است که پاكيزه قرار داده شد، واو کسی است که خداوند فرموده: (اهل بیت)، پس ما اهل بیت هستیم، وما کسانی هستیم که خداوند زشتی را از ما دور گردانید، پاك وپاكيزه مان نمود.

---

### [ ۱۸۲ ]

ایها الناس ! اني لو قمت حولاً، اذكر الذي اعطانا الله عزوجل، وخصنا به من الفضل في كتابه وعلى لسان نبيه صلى الله عليه واله لم احصه، وانا ابن النبي النذير البشير والسراج المنير، الذي جعله الله رحمة للعالمين، وابي علي عليه السلام ولي المؤمنين وشبيهه هارون. وان معاوية بن صخر زعم اني رأيت له للخلافة اهلاً، ولم ار نفسي لها اهلاً، فكذب معاوية، وايم الله لانا اولى الناس بالناس في كتاب الله وعلى لسان رسول الله صلى الله عليه واله، غير اننا لم نزل اهل البيت مخيفين مظلومين مضطهدين، منذ قبض رسول الله. فالله بيننا وبين من ظلمنا حقنا، ونزل على رقابنا، وحمل الناس على اكتافنا ومنعنا سهمنا في كتاب الله من الفئ والغنائم، ومنع امننا فاطمة عليها السلام ارثها من ابيها.

---

### [ ۱۸۳ ]

أي مردم ! اگر سالها در این جا بایستم و آنچه خداوند به ما داده است و در کتابش ما را به آن اختصاص داده، و بر زبان پیامبرش جاری ساخته است را بشمارم، تمام نمی شود، و من پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ فروزان هستم، کسی که خداوند او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد، و پدرم علی علیه السلام سرپرست مؤمنان و شبیه هارون است. و معاویه بن صخر می پندارد که من او را شایستهء خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی دانم، اما معاویه دروغ می گوید، سوگند به خدا که ما در کتاب خدا و زبان پیامبر خدا نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتریم، جز آنکه ما خاندان از آنگاه که پیامبر رحلت فرمود همواره در حال ترس بوده، مظلوم واقع شده، حقان ضایع گردیده است. و خداوند حکم می کند بین ما و آنانکه حقان را ضایع ساخته و بر ما مسلط شدند، و مردم را بر علیه ما شوراندند، و سهممان را از غنائم و فئ که در کتاب خداوند به ما تعلق گرفته بازداشتند، وارث مادرمان فاطمه علیها السلام از پدرش را گرفتند.

---

### [ ۱۸۴ ]

انا لا نسمة احداً ولكن اقسام بالله قسماً ثانياً، لو ان الناس سمعوا قول الله ورسوله لاعطتهم السماء قطرها، والارض برکتها، ولما اختلف في هذه الامة سيفان، ولاكلوها خضراء خضرة إلى يوم القيامة، وإذا ما طمعت يا معاوية فيها، ولكنها لما اخرجت سالفاً من معدنها، وزحزحت عن قواعدها، تنازعتها قريش بينها وترامتها كترامي الكرة، حتى طمعت فيها انت يا معاوية واصحابك من بعدك. وقد قال رسول الله صلى الله عليه واله: ما ولت امة امرها رجلاً قط، وفيهم من هو اعلم منه، الا لم يزل امرهم يذهب سفلاً حتى يرجعوا إلى ما تركوا. وقد تركت بنو اسرائيل، وكانوا اصحاب موسى عليه السلام، هارون اخاه وخليفته ووزيره، وعكفوا على العجل، واطاعوا فيه سامريهم، وهم يعلمون انه خليفة موسى عليه السلام.

---

### [ ۱۸۵ ]

ما نام کسی را نمی بریم، ولیکن سوگند محکمی می خورم که اگر مردم سخن خداوند و پیامبرش را می شنیدند، آسمان بارانها و زمین برکتها را به آنان عطا می کرد، و هرگز در این امت دو شمشیر به یکدیگر برخورد نمی کردند، و تا روز قیامت با شادی و آرامش زندگی

می نمودند، ودر این حالت آی معاویه تو در آن طمع نمی کردی. ولکن هنگامیکه او را از جایگاهش دور ساختند وبنیان آنرا دگرگون نمودند، قریب در آن به نزاع پرداختند، وآنرا همچون تویی برای یکدیگر پرتاب کردند، تا اینکه تو آی معاویه واصحابت بعد از تو در آن طمع کردند. وپیامبر فرموده: گروهی رهبری خود را بدست کسی نسپردند، در حالیکه در بینشان دانایتر از او نیز بود، جز آنکه همواره کارشان به تباهی کشیده می شود، تا اینکه به آنچه ترك کرده بودند بازگردند. بنی اسرائیل که اصحاب حضرت موسی علیه السلام بودند، هارون برادر آن حضرت وخلیفه وچانشینش را رها کردند وبه گوساله پرستی مشغول شدند! واز سامری پیروی نمودند، در حالیکه آنان می دانستند او خلیفه حضرت موسی علیه السلام است.

---

### [ ۱۸۶ ]

وقد سمعت هذه الامة رسول الله صلى الله عليه واله يقول ذلك لابي: انه مني بمنزلة هارون من موسى، الا انه لا نبي بعدي. وقد راوا رسول الله صلى الله عليه واله حين نصبه لهم بغدير خم وسمعوه، ونادى له بالولاية، ثم امرهم ان يبلغ الشاهد منهم الغائب، وقد خرج رسول الله صلى الله عليه واله حذرا من قومه إلى الغار، لما اجمعوا على ان يمكروا به، وهو يدعوهم، لما لم يجد عليهم اعوانا، ولو وجد عليهم اعوانا لجاهدهم. وقد كف ابي يده وناشدهم واستغاث اصحابه، فلم يغث ولم ينصر، ولو وجد عليهم اعوانا ما اجابهم، وقد جعل في سعة كما جعل النبي صلى الله عليه واله في سعة. وقد خذلتني الامة وباعتك يا ابن حرب، ولو وجدت عليك اعوانا يخلصون ما بايعتك، وقد جعل الله عزوجل هارون في سعة حين استضعفه قومه وعادوه.

---

### [ ۱۸۷ ]

واین امت شنید که پیامبر به پدرم می فرمود: او نسبت به من به منزله هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری نمی آید. وپیامبر خدا را دیدند، در حالیکه او را در غدیر خم به امامت منصوب کرد، وگفتارش را شنیدند که برای او به ولایت سخن گفت، آنگاه امر فرمود که شاهدین به غائبین این خبر را برسانند، پیامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوی غار رفت، آنگاه که تصمیم گرفتند به او مکر وخیله بزنند، واین در حالی بود که آنان را به راه حق می خواند ولی یارانی نداشت که از او دفاع کنند، واگر یارانی داشت با آنان می جنگید. وپدرم نیز دست از جنگ برداشت واصحابش را سوگند داد واز آنان یاری خواست، ولی کسی او را یاری نکرد، وبه فریادش نرسیدند، واگر یارانی داشت دست از جنگ نمی کشید، و خداوند او را در گشایشی قرار داد، همچنانکه پیامبر در گشایش بود. ومردم مرا خوار کردند، ودر این حال آی پسر حرب با تو بیعت کردم، واگر یارانی داشتتم که مرا از تو رهائی می دادند با تو بیعت نمی کردم، و خداوند هارون را در زمانیکه مردم او را ناتوان کرد وبه دشمنی اش پرداختند در حال گشایش قرار داد.

---

### [ ۱۸۸ ]

كذلك انا وابي في سعة من الله حين تركتنا الامة، وبايعت غيرنا، ولم نجد عليه اعوانا، وانما هي السنن والامثال يتبع بعضها بعضا. ايها الناس ! انكم لو التمستم بين المشرق والمغرب رجلا جده رسول الله صلى الله عليه واله وابوه وصي رسول الله، لم تجدوا غيري وغير اخي، فاتقوا الله ولا تزلوا بعد البيان، وكيف بكم واني ذلك منكم، الا واني قد بايعت هذا - و اشار بيده إلى معاوية - (وان ادري لعله فتنة لكم ومتاع إلى حين). ايها الناس ! انه لا يعاب احد بترك حقه، وانما يعاب ان يأخذ ما ليس له، وكل صواب نافع، وكل خطأ ضار لاهله، وقد كانت القضية ففهمها سليمان، فنفعت سليمان ولم تضر داود. فاما القرابة فقد نفعت المشرك، وهي والله للمؤمن انفع، قال رسول الله صلى الله عليه واله لعنه ابي طالب، وهو في الموت: قل لا اله الا الله، اشفع لك بها يوم

### [ ١٨٩ ]

همچنانکه من وپدرم در حال گشایش از جانب خداوند هستيم، در زمانیکه مردم ما را رها کرده ويا دیگری بیعت نمودند، وما پارانی را نیافتيم، واین روشها ونمونه ها پی در پی یکدیگر می آیند. أي مردم ! اگر در بین مشرق ومغرب بگردید تا مردی را بیابید که جدش پیامبر وپدرش جانشین پیامبر باشد، جز من وبرادرم را نخواهید یافت، پس تقواى الهی پیشه سازید، وبعد از بیان مطلب گمراه نگردید، وچگونه چنین کردید واز شما چنین انتظاري نمی رفت، آگاه باشید من با این شخص - وبه معاویه اشاره کرد - بیعت کرده ام، وشاید این فتنة و آزمایشی برای شما باشد وبهره مندی تا زمان اندک. أي مردم ! کسی را بخاطر واگذاردن حقش مؤاخذه نمی کنند، واگر حق دیگری را ظالمانه بگیرد مورد مؤاخذه قرار می گیرد، وهر کار خوبی سود دهنده است، وهر کار خطائی به اهل آن ضرر می رساند، امری اتفاق افتاد وسليمان آنرا دانست واو را بهره مند کرد ولی به داود ضرر نرسانید. اما نزدیکی وخويشاوندی به مشرك بهره می رساند، در حالیکه سوگند به خدا که برای مؤمن بهره مندی اش بیشتر است، پیامبر به عموميش ابو طالب که در حال مرگ بود فرمود: بگو معبودي جز خداوند نیست،

### [ ١٩٠ ]

القيامة، ولم يكن رسول الله صلى الله عليه واله يقول له وبعد الا ما يكون منه على يقين، وليس ذلك لاحد من الناس كلهم غير شيخنا - اعني ابي طالب (١) - يقول الله عزوجل: (وليس التوبة للذين يعملون السيئات حتى إذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الان ولا الذين يموتون وهم كفار اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما) (٢). ايها الناس ! اسمعوا وعوا، واتقوا الله وارجعوا، وهيهات منكم الرجعة إلى الحق، وقد صارعكم النكوص، وخامرکم الطغيان والجحود، انلزمكموها وانتم لها كارهون، والسلاام على من اتبع الهدى. (٢٨) خطبته عليه السلام لما وقع الصلح يا اهل العراق ! انه سخي بنفسي عنكم ثلاث: قتلکم

١ - ذلك الزام عليهم، لان اهل السنه قائلين بكفره والا فالشيعة الامامية على ان ابا طالب رضي الله عنه كان مؤمنا بالنبي صلى الله عليه واله يكتم ايمانه، وكان يحميه بنفسه وولده وماله، ويستدلون على ذلك بسيرته وبما ورد في صحاح الاخبار، ووافق الشيعة في ذلك الزيدية وعده من اهل السنه. (\*)

## [ ۱۹۱ ]

تا در روز قیامت شفاعت تو را بنمایم، و این کلام را پیامبر به او نمی گفت و به او وعده نمی داد جز در زمانیکه از طرف او اطمینان داشت، و برای کسی این مطلب را نفرمود جز شیخ ما یعنی ابو طالب، خداوند می فرمود: (توبه برای کسانی نیست که کارهای زشت انجام می دهند و هنگامیکه مرگ دامنگیرشان شد گویند هم اکنون توبه کردیم، و نه برای کسانی که با حالت کفر می میرند، برای آنان عذاب دردناک آماده کرده ایم). ای مردم! بشنوید و به آن توجه کنید، و تقوای الهی پیشه سازید و به خود مراجعه کنید، و بسیار دور است که شما بسوی حق بازگردید، در حالیکه گمراهی شما را بر زمین زده و طغیان و سرکشی و انکار شما را فرا گرفته است، آیا شما را به آن مجبور کنیم، در حالیکه آنرا ناپسند می شمارید، و سلام بر آنانکه از راه هدایت پیروی کنند. (۲۸) خطبه آن حضرت بعد از انجام صلح ای اهل عراق! من سه چیز را از شما خرده می گیرم: کشتن پدرم،

## [ ۱۹۲ ]

ابی، و طعنکم ایای، و انتهابکم متاعی. (۲۹) خطبه علیه السلام فی علة صلحه لمعاویة روی أنه لما تم الصلح وانبرم الامر، التمس معاویة من الحسن علیه السلام أن يتكلم بمجمع من الناس، و يعلمهم انه قد بايع معاویة، و یسلم الامر إليه. فأجابہ إلى ذلك، فخطب - وقد حشد الناس - خطبة، حمد الله تعالى و صلی علی نبیه صلی الله علیه و آله فیها، و هی من کلامه المنقول عنه علیه السلام، و قال: ایها الناس! ان اکیس الکیس التقی، و احمق الحمق الفجور، و انکم لو طلبتم بین جابلق و جابرین رجلا جده رسول الله صلی الله علیه و آله ما وجدتموهم غیري و غیر اخي الحسین، و قد علمتم ان الله هداکم بجدي محمد، فانذکم به من الضلالة، و رفعکم به من الجهالة، و اعزکم بعد الذلة، و کثرکم بعد القلة.

## [ ۱۹۳ ]

و ضربه زدن به من، و غارت اموالم را. (۲۹) خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان با معاویه روایت شده: هنگامیکه صلح انجام پذیرفت و کار پایان یافت معاویه از امام خواست که در میان گروهی از مردم سخن گوید و ایشان را آگاهی دهد که با معاویه بیعت نموده و حکومت را به او تفویض کرده است. امام پذیرفت و در حالیکه مردم جمع شده بودند خطبه خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی گفته و بر پیامبرش درود فرستاد، و این از گفتار ایشان است که فرمود: ای مردم! زیرکترین زیرکی تقوی، و حماقت ترین بیخردی فجور و گناه است، و اگر شما بین شرق و غرب جهان بگردید تا مردی را بیابید که جد او پیامبر باشد، جز من و برادرم حسین کسی را نمی یابید، و می دانید که خداوند شما را به جدم پیامبر هدایت کرد و شما را از ضلالت و گمراهی نجات داد، و از جهالت و نادانی رهائی بخشید، و بعد از ذلت عزت، و بعد از کمی افراد بسیارتان گردانید.

---

[ ۱۹۴ ]

وان معاوية نازعني حقا هو لي دونه، فنظرت لصلاح الامة وقطع الفتنة، وقد كنتم بايعتموني على ان تسالموا من سالمتم وتحاربوا من حاربتم، فرأيت ان اسالم معاوية، واضع الحرب بيني وبينه، وقد بايعته، ورأيت ان حقن الدماء خير من سفكها، ولم ارد بذلك الا صلاحكم وبقاؤكم، (وان ادري لعله فتنة لكم ومنازع إلي حين). (۳۰) خطبته عليه السلام في فضل ابيه روى أن معاوية سأل الحسن بن علي عليه السلام بعد الصلح أن يخطب الناس، فامتنع، فناشده أن يفعل، فوضع له كرسي فجلس عليه، ثم قال: الحمد لله الذي توحد في ملكه، وتفرد في ربوبيته، يؤتي الملك من يشاء، وينزعه ممن يشاء، والحمد لله الذي اكرم بنا مؤمنكم، واخرج من الشرك

---

[ ۱۹۵ ]

ومعاوية با من در مورد حقی منازعه می کند که آن برای من است، و برای صلاح امت و قطع فتنه و آشوب آن را رها کردم، و شما با من بیعت کرده بودید که با هر که صلح کنم صلح و با هر که بجنگم بجنگید، به این عقیده رسیده ام که با معاویه سازش کنم و خط جنگ بین خود و او را پایان دهم، و با او بیعت نمودم و دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر از ریختن آن است، و قصدم از این کار صلاح و بقای شماست، (و شاید این امر آزمایشی برای ما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد). (۳۰) خطبه آن حضرت در فضیلت پدرش بعد از آنکه صلح کرد روایت شده: بعد از آنکه امام صلح کرد معاویه از ایشان خواست که خطبه ای بخواند، امام امتناع کرد، او را سوگند داد که عمل نماید، برای امام جایگاهی ترتیب دادند، امام بر آن قرار گرفت و فرمود: سپاس خدائی را سزاست که در فرمانروائیش یگانه، و در پروردگارش تنهاست، پادشاهی را به هر که خواهد بدهد، و از هر که خواهد می گیرد، و سپاس خدائی را سزاست که مؤمنان را به ما گرامی

---

[ ۱۹۶ ]

اولکم، وحقن دماء اخرکم، فبلاؤنا عندکم قديما و حديثا احسن البلاء، ان شکرتم او کفرتم. ايها الناس ! ان رب علي كان اعلم بعلي حين قبضه إليه، ولقد اختصه بفضل لن تعهدوا بمثله، ولن تجدوا مثل سابقته. فھيھات ھيھات، طالما قلبتم له الامور حتى اعلاه الله عليكم، وھو صاحبكم، غزاكم في بدر واخواتها، جرعكم رنقا وسقاكم علقا، واذل رقابكم وشرقكم بريقكم، فلستم بملومين على بغضه. وایم الله لا ترى امة محمد خفصا ما كانت سادتهم وقاتتهم في بني امية، ولقد وجه الله اليكم فتنة لن تصدوا عنها حتى تھلكوا لطاعتكم طواغيتكم وانضوائكم إلى شياطينكم، فعند الله احتسب ما مضى وما ينتظر، من سوء رغبتكم وحيف حلمكم. ثم قال:

---

[ ۱۹۷ ]

داشت، وگذشتگانان را از شرك رھائی بخشید، و خون گروه دیگری از شما را از ریختن حفاظت کرد، پس آزمایش ما در گذشته و حال نزد



شما بهترین آزمون بوده است، چه شکر گذارید وجه ناسپاس باشید. ای مردم! پروردگار علی علیه السلام به او داناتر بود، در زمانیکه او را بسوی خود فرا خواند، و او را به فضیلتی مخصوص گردانید که همانند آنرا سراغ ندارید و مانند آنرا نمی یابید. بسیار دور است، بسیار دور است، چه بسیار کارها را برای او دشوار گردانیدید، تا اینکه خداوند او را بر شما پیروز گرداند، در حالیکه او همنشین شما بود، در جنگ بدر و غیر آن با شما جنگید، آب گل آلودی را به شما خورانید، و آب تلخی را به شما نوشانید، و شما را ذلیل گردانده و شما را اندوهناک ساخت، شما نسبت به بغض او ملامت نمی شوید. و به خدا سوگند امت پیامبر به جایگاهی نخواهد رسید، تا آنگاه که رهبر و پیشوایشان در بنی امیه باشد، و خداوند بسوی شما فتنه ای گسیل داشته که از آن بازداشته نمی شوید تا اینکه بخاطر اطاعتشان از ستمگران و پناه بردن به شیاطین هلاکت گردید، آنچه در گذشته ها انجام گرفته، و آنچه از آینده از رغبتهای زشت و افکار پستی که در انتظار آنم را به حساب خداوند می گذارم. آنگاه فرمود:

---

[ ۱۹۸ ]

يا اهل الكوفة ! لقد فارقكم بالامس سهم من مرامي الله، صائب على اعداء الله، نكال على فجار قريش، لم يزل اخذاً بخناجرها، جاثماً على انفسها، ليس بالملومة في امر الله ولا بالسروقة لمال الله، ولا بالفروقة في حرب اعداء الله، اعطى الكتاب خواتيمه وعزائم، دعاه فأجاب، وقاده فاتبعه، لا تأخذه في الله لومة لائم، فصولات الله عليه ورحمته. (۳۱) خطبته عليه السلام في فضل نفسه روي أن معاوية لما نزل الكوفة أقام بها إماماً، فلما استتمت بيعته صعد المنبر، فخطب الناس، وذكر أمير المؤمنين والحسن عليهما السلام، فنال منهما، وكان الحسين عليه السلام حاضراً، فأراد أن يقوم ويحبيه، فأخذ الحسن عليه السلام بيده واجلسه وقام، وقال: ايها الذاكر عليا، انا الحسن وابي علي، وانت معاوية وابوك صخر، وامي فاطمة وامك هند، وجدي

---

[ ۱۹۹ ]

أي اهل كوفه ديروز کسی از شما جدا شد که تیری بود از تیرهای الهی، کوبنده دشمنان او، درهم کوبنده بدکاران قریش بود، همواره آنان را تحت اختیار داشته واز او در وحشت بودند، در مورد او امر الهی مورد ملامت قرار نگرفته واز مال خدا چیزی را به سرقت نمی برد، واز جنگ با دشمنان خدا فرار نمی کرد، تمامی قرآن به او داده شده، او را خواند اجابت نمود، او را راهبری کرد تبعیت نمود، در کارهای الهی از ملامت ملامت گران نمی هراسید، پس درود ورحمت الهی بر او باد. (۳۱) خطبه آن حضرت در شناخت خودش روایت شده: هنگامیکه معاویه به کوفه آمد، چند روز در آنجا ماند، هنگامیکه مراسم بیعتش تمام شد بالای منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام را نام برده و آنان را دشنام داد، امام حسین علیه السلام حاضر بود، خواست برخیزد و پاسخ گوید، امام حسن علیه السلام دست ایشان را گرفت و آن حضرت را نشانید و خود برخاست و فرمود: ای آنکه نام علی را می بری، من حسن هستم و پسر او می باشم، و تو معاویه ای و پدرت صخر است، و مادرم فاطمه و مادرت هند، و جدم

---

[ ۲۰۰ ]

رسول الله وجدك حرب، وجدتي خديجة وجدتك نثيلة، فلعن الله اخملنا ذكرا، والامنا حسبا، وشرنا قدما، واقدمنا كفرا ونفاقا. (٣٢) خطبته عليه السلام في فضل نفسه وأبيه روي أنه لما قدم معاوية بالكوفة قيل له: ان الحسن بن علي مرتفع في انفس الناس، فلو أمرته أن يقوم دون مقامك على المنبر، فتدركه الحداثة والعبي، فيسقط من انفس الناس واعينهم، فأبى عليهم، وابوا عليه الا أن يأمره بذلك، فأمره، فقام دون مقامه في المنبر، فحمد الله واثني عليه، ثم قال: اما بعد، ايها الناس فانكم لو طلبتم ما بين كذا وكذا، لتجدوا رجلا جده نبي، لم تجدوا غيري وغير اخي، وانا اعطينا صفقتنا هذه الطاغية - وأشار بيده إلى أعلى المنبر إلى معاوية، وهو في مقام رسول الله صلى الله عليه واله - و رأينا حقن دماء المسلمين افضل من اوراقها، (وان

### [ ٢٠١ ]

بيامبر وجدت حرب، وجده ام خديجه وجده ات قتيله است، خداوند لعنت کند از میان من وتو، کسی را که شهرتش کمتر، حسبش پست تر، شرش باسابقه تر، وکفر و نفاقش قدیمی تر است. (٣٢) خطبه آن حضرت در فضیلت خود و پدرش روایت شده: هنگامیکه معاویه وارد کوفه شد به او گفتند: امام حسن علیه السلام نزد مردم جایگاه بلندی یافته است، اگر به او دستور دهی که روی منبر در پله پائین تر از تو قرار گیرد، جوانی و ناتوانی در سخن گفتن او باعث می شود که مقامش در قلب و دید مردم کاهش یابد، معاویه نپذیرفت، اما اصرار کردند، معاویه این عمل را انجام داد، امام در پله پائین تر از او ایستاد، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، ای مردم اگر بین شرق و غرب جهان را بگردید تا مردی را بیابید که جدش پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، و ما با این طاغی و ستمگر بیعت کرده ایم - و با دست به بالای منبر که معاویه ایستاده بود اشاره کرد - که در جایگاه پیامبر قرار گرفته است، و دانستیم که حفظ خونهای مسلمانان بهتر از ریختن خونهای آنان است، آنگاه به این آیه

### [ ٢٠٢ ]

ادري لعله فتنة لكم ومناخ إلى حين) - وأشار بيده إلى معاوية. فقال له معاوية: ما أردت بقولك هذا ؟ فقال: ما أردت به الا ما اراد الله عزوجل، فقام معاوية فخطب خطبة عيبة فاحشة، فسب فيها أمير المؤمنين عليه السلام، فقام إليه الحسن بن علي عليه السلام فقال له - وهو على المنبر -: ويلك يابن اكلة الاكباد، اوانت تسب امير المؤمنين عليه السلام وقد قال رسول الله صلى الله عليه واله: من سب عليا فقد سبني، ومن سبني فقد سب الله، ومن سب الله ادخله الله نار جهنم خالدا فيها مخلدا، وله عذاب مقيم. ثم انحدر الحسن عليه السلام عن المنبر، ودخل داره ولم يصل هناك بعد ذلك ابدا. (٣٣) خطبته عليه السلام في تعريف نفسه وصفات الخليفة روي ان عمرو بن العاص قال لمعاوية: ابعت إلى الحسن

### [ ٢٠٢ ]

استشهاد کردند: (شاید این امر آزمایشی برای شما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد)، و با دست به معاویه اشاره کرد.

معاویه گفت: قصدت از این سخن چه بود، فرمود: قصدم همان چیزی است که خداوند اراده آنرا نموده است، آنگاه معاویه برخاست و خطبه ای خواند که در آن به علی علیه السلام دشنام داد و بسیار مسخره و استهزاء نمود، امام حسن علیه السلام برخاست و به او که هنوز بالای منبر بود گفت: وای بر تو ای پسر خورنده جگرها، آیا تو امیر المؤمنین علیه السلام را سب و لعن می کنی، در حالیکه پیامبر فرموده است: هر که علی را سب و دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر که مرا دشمن دهد خداوند را دشنام داده است، و هر که خدا را دشنام دهد خداوند او را در آتش دوزخ وارد سازد، در حالیکه در آن جاودانه خواهد بود، و عذابی پایدار برای اوست. آنگاه امام از منبر پائین آمد و به خانه اش رفت و در آنجا دیگر نماز نگذارد. (۳۳) خطبه آن حضرت در شناسائی خود و صفات زمامدار روایت شده: روزی عمرو بن عاص به معاویه گفت: نزد حسن

---

#### [ ۲۰۴ ]

بن علی، فمره أن یصعد المنبر ویخطب الناس، فلعله أن یحصر، فیکون ذلك مما نعیره به فی کل محفل، فبعث إليه معاویه، فأصعده المنبر، وقد جمع له الناس ورؤساء أهل الشام، فحمد الله الحسن علیه السلام وأثنى علیه، ثم قال: ایها الناس! من عرفني فانا الذي يعرف، ومن لم یعرفني فانا الحسن بن علی بن ابی طالب، ابن عم نبي الله، اول المسلمین اسلاما، وامي فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه واله، وجلي محمد بن عبد الله نبي الرحمة، انا ابن البشير، انا ابن النذیر، انا ابن السراج المنیر، انا ابن من بعث رحمة للعالمین، انا ابن من بعث إلى الجن والانس اجمعین. فقطع علیه معاویه فقال: یا ابا محمد خلنا من هذا، وحدثنا فی نعت الرطب - أراد بذلك تخجيله - فقال الحسن علیه السلام: نعم، التمر، الريح تنفخه، والحر ينضجه، واللبل یبرده ویطیبه، ثم أقبل الحسن علیه السلام، فرجع فی كلامه الاول، فقال:

---

#### [ ۲۰۵ ]

بن علی علیهما السلام بفرست و بگو بالای منبر رفته و خطبه بخواند، شاید در سخن گفتن عاجز شود، و بدین وسیله او را در هر محفلی از این جهت مسخره خواهیم کرد، معاویه نزد ایشان فرستاد، امام بالای منبر رفت، در حالیکه مردم و رؤسای اهل شام جمع شده بودند، امام حمد و ثنای الهی گفت، آنگاه فرمود: ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و آن کس که مرا نمی شناسد بداند من حسن پسر علی بن ابی طالب هستم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند زمین را برایش پاک و سجده گاه قرار داد، من پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت دهنده و بیم رسانم، پسر آخرین پیامبران، و پیشوای فرستادگان، و رهبر پرهیزگاران، و برگزیده پروردگار جهانیانم، من پسر کسی هستم که بعنوان رحمت بسوی جهانیان فرستاده شد، و من پسر کسی هستم که بر جن و انس برانگیخته شد. معاویه که از سخن امام به سختی افتاده بود، سخن ایشان را قطع کرد، و گفت: ای ابا محمد، از این سخنان ما را واگذار، و از ویژگیهای خرما برای ما سخن بگو - قصد او آن بود که امام خجالت کشیده و سخن نگوید - امام فرمود: آری، خرما بوسیله باد بارور می شود، و حرارت خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوشبو و تازه اش می کند، آنگاه امام به سخن اول خود بازگشت و فرمود:

### [ ٢٠٦ ]

انا ابن مستجاب الدعوة، انا ابن الشفيح المطاع، انا ابن اول من ينفذ عن رأسه التراب، انا ابن من يقرع باب الجنة فيفتح له فيدخلها، انا ابن من قاتل معه الملائكة، واحل له المغنم، ونصر بالرعب من مسيرة شهر. فأكثر في هذا النوع من الكلام، ولم يزل به حتى اظلمت الدنيا على معاوية، وعرف الحسن عليه السلام من لم يكن عرفه من أهل الشام وغيرهم، ثم نزل. فقال له معاوية: أما انك يا حسن، قد كنت ترجو ان تكون خليفة ولست هناك، فقال الحسن عليه السلام: اما الخليفة فمن سار بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله وعمله بطاعة الله عزوجل، وليس الخليفة من سار بالجور وعطل السنن، واتخذ الدنيا اما واما، وعباد الله خولا، وماله دولا، ولكن ذلك امر ملك اصاب ملكا، فتمتع منه قليلا وكان قد انقطع عنه، فاتخم لذته وبقيت عليه تبعته، وكان كما قال الله

### [ ٢٠٧ ]

من پسر کسی هستم که خواستش به درگاه خدا پذیرفته می شد، من پسر کسی هستم که شفاعتش مقبول قرار می گیرد، من پسر کسی هستم که نخستین فردی است که از زمین مبعوث می گردد، من پسر کسی هستم که در بهشت را می گوید ودر برایش گشوده می شود وداخل آن می شود، من پسر کسی هستم که فرشتگان در جنگ به یاریش می شتافتند، وغنائم برایش حلال گشت، بوسیله ترس از فاصله يك ماه یا بیشتر یاری شد. امام در این سخنان بود، تا اینکه دنیا بر معاویه تیره و تار شد، واز اهل شام و غیر آنها هر که امام را نمی شناخت او را شناخت. معاویه گفت: ای حسن، آرزو داشتی که خلیفه شوی اما خلیفه نیستی، امام فرمود: خلیفه کسی است که به روش پیامبر عمل کند و به اطاعت الهی گردن نهد، وکسی که ستم می کند وسنتهای الهی را تعطیل گذارده، و به دنیا همچون پدر و مادر خود دل بستگی دارد، و بندگان الهی را بردگان و مال خدا را غارت می کند خلیفه نمی باشد، ولیکن او کسی است که به زور حکومتی را به چنگ آورده و از آن به مدت کوتاهی بهره می برد و بزودی دورانش پایان می یابد، لذتش تمام شده و تبعات آن بر عهده اش

### [ ٢٠٨ ]

تبارك وتعالى: (وان ادري لعله فتنة لكم ومتاع إلى حين) (١)، (متعناهم سنين ثم جاءهم ما كانوا يوعدون) (٢)، (وما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون) (٣)، واولماً بيده إلى معاوية، ثم قام فانصرف. وفي رواية: فقال معاوية: ما في قريش رجل الا ولنا عنده نعم مجللة، ويد جميلة، قال: بلى، من تعززت به بعد الذلة، وتكثرت به بعد القلة. فقال معاوية: من اولئك يا حسن؟ قال: من يلهيك عن معرفته. ثم قال الحسن عليه السلام: انا ابن من ساد قريشا شبابا وكهلا، انا ابن من ساد

١ - الانبياء: ١١١. (\*)

٢ - الشعراء: ٢٠٥. (\*)

[ ۲۰۹ ]

باقی می ماند، و اینگونه می باشد که خداوند فرموده: (ونمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا مدتی کم)، (آنان را چند سال بهره مند ساختیم آنگاه آنچه به ایشان وعده داده شده بود (عذاب الهی) فرا رسید)، (و آنچه از آن بهره مندند ایشان را بی نیاز نمی کند). و آنگاه با دست به معاویه اشاره کرد، و از منبر پائین آمد. و در روایتی اینگونه آمده است: معاویه گفت: حتی يك نفر در قریش نیست که از نعمت ها و بخشندگیهای ما بهره مند نباشد، امام فرمود: آری، کسی که پس از خواری بوسيله او عزت یافتی، و کمی خود را به فراوانی رسانیدی. معاویه گفت: آي حسن آنان کیانند، فرمود: کسانی که نمی خواهی آنان را بشناسی. و امام ادامه داد: من فرزند کسی هستم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود، من فرزند

[ ۲۱۰ ]

الوری کرما ونبلا، انا ابن من ساد اهل الدنيا بالوجود الصادق والفرع الیاسق والفضل السابق، انا ابن من رضاه رضی الله وسخطه سخط الله، فهل لك ان تسامیه یا معاویه ؟ فقال: اقول لا تصدقاً لقولك، فقال الحسن علیه السلام: الحق ابلج، والباطل لجلج، ولن یندم من ركب الحق، وقد خاب من ركب الباطل، والحق یعرفه ذوو الالباب. ثم نزل معاویه واخذ بید الحسن وقال: لا مرحبا بمن ساءك. (۳۴) خطبته علیه السلام فی توصیف نفسه ومعاویه روی أن معاویه قدم المدينة، فقام خطيباً، فقال: أين علي بن ابی طالب، فقام الحسن بن علي علیه السلام، فخطب وحمد الله وأثنى علیه، ثم قال:

[ ۲۱۱ ]

کسی هستم که در کرامت بر همهء مردمان آقائی داشت، من فرزند کسی هستم که بر مردم جهان در راستی و بخشندگی برتری داشت، شاخه آي بارور بود، و در برتریها پیشگام، من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خداوند، و خشمش خشم او می باشد پس آي معاویه آیا حق داری به چنین کسی جسارت کنی. معاویه گفت: نه، گفتارت را درست می دانم، امام فرمود: حقیقت روشن است و باطل تاریک، آنکس که به حق گرائید پشیمان نشد، و کسی که کار باطل نمود زیانکار گردید، و حقیقت را درست اندیشان می شناسند. معاویه از منبر پائین آمد و دست امام را گرفت و گفت: هر که به تو بدی کند از آفرین دور باد. (۳۴) خطبه آن حضرت در شناسائی خود و معاویه روایت شده: هنگامیکه معاویه به مدینه آمد خطبه خواند و گفت: علی بن ابی طالب کجاست، امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

[ ۲۱۲ ]

انه لم يبعث نبي الا جعل له وصي من اهل بيته، ولم يكن نبي الا وله عدو من المجرمين، وان عليا عليه السلام كان وصي رسول الله من بعده، وانا ابن علي وانت ابن صخر، وجدك حرب وجدتي رسول الله، وامك هند وامي فاطمة، وجدتي خديجة وجدتك نثيلة، فلعن الله الامنا حسبا، واقدمنا كفرا، واخملنا ذكرا، واشدنا نفاقا. فقال عامة أهل المجلس: امين، فنزل معاوية فقطع خطبته. (٣٥) خطبته عليه السلام في توصيف نفسه روي أن معاوية سأل الحسن عليه السلام أن يصعد المنبر وينتسب، فصعد فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: ايها الناس! من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فسابين له نفسي، بلدي مكة ومنى، وانا ابن المروة والصفاء، وانا ابن النبي المصطفى، وانا ابن من

---

### [ ٢١٣ ]

پيامبری مبعوث نشده مگر آنکه از خاندانش برای او جانشینی مقرر شده است، وپيامبری نبوده جز آنکه از ستمگران دشمنی برای او وجود داشته است، وعلی علیه السلام وصی پیامبر خدا بعد از اوست، ومن پسر علی وتو پسر صخر هستی، جد تو حرب وجد من پیامبر خداست، ومادرت هند ومادرم فاطمه است، وجده ام خديجه وجده ات نثيله است، خداوند از رحمتش دور دارد آنکه از میان من وتو از جهت نسب پست تر، از جهت کفر باسابقه تر، ونامش کمتر، ونفاقش بیشتر است. تمامی مردمی که حاضر بودند گفتند: خدایا اجابت کن، معاویه از منبر پائین آمد، وخطبه اش را قطع کرد. (٣٥) خطبهء آن حضرت در توصيف خودش روايت شده که معاویه از امام حسن عليه السلام خواست که بر بالای منبر رفته ونسب خود را بيان دارد، امام بالای منبر رفت وپس از حمد وثناى الهى فرمود: آي مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، وهر که مرا نمی شناسد بزودی خود را برای او توصيف می کنم، شهرم مکه ومنى وفرزند مروه وصفا هستم، ومن پسر پیامبر برانگيخته شده هستم، ومن

---

### [ ٢١٤ ]

علا الجبال الرواسي، وانا ابن من كسا محاسن وجهه الحياء، وانا ابن فاطمة سيدة النساء، وانا ابن قليلات العيوب، نقيات الجيوب. وإذن المؤذن، فقال: اشهد ان لا اله الا الله، واشهد ان محمدا رسول الله، فقال: يا معاوية محمد ابي ام ابوك؟ فان قلت: ليس بابي فقد كفرت، وان قلت: نعم، فقد اقررت. ثم قال: اصبحت قریش تفتخر على العرب بان محمدا منها، واصبحت العرب تفتخر على العجم بان محمدا منها، واصبحت العجم تعرف حق العرب بان محمدا منها، يطلبون حقنا ولا يردون الينا حقنا. (٣٦) خطبته عليه السلام في تحريض الناس لاتباعهم معاشر الناس! عفت الديار، ومحيت الآثار،

---

### [ ٢١٥ ]

فرزند کسی هستم که بر بالای کوههای استوار رفته، ومن پسر کسی هستم که زیباییهای چهره اش را از حیا پوشانید، ومن پسر فاطمه برترین زنان هستم، ومن پسر کسانی هستم که عیوبشان اندک ودامنهایشان پاک است. دراین حالت مؤذن اذان گفت، وبيان داشت: گواهی می دهم که معبودي جز خداوند نیست وگواهی

می دهم که محمد فرستاده خداست، امام فرمود: ای معاویه ! محمد پدر توست یا پدر من، اگر بگوئی پدر من نیست حق را پوشانده ای، واگر بگوئی: آری، اقرار نموده ای. سپس فرمود: قریب بر عرب افتخار می کند که محمد از آنانست، و عرب بر عجم افتخار می کند که محمد از آنان می باشد، و عجم به عرب احترام می گذارد چون محمد از آنانست، حق ما را طلب می کنند اما حقمان را به ما باز نمی گردانند. (۳۶) خطبه آن حضرت در ترغیب مردم به پیروی از آنان ای مردم ! شهرها نابود و آثار از بین رفت، صبر و شکیبائی اندک،

### [ ۲۱۶ ]

وقل الاضطیار، فلا قرار علی همزات الشیاطین وحکم الخائنین، الساعة والله صحت البراهین، وفصلت الايات، وبانت المشكلات، ولقد كنا نتوقع تمام هذه الایة وتأویلها، قال الله تعالی: (وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم، ومن یقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین) (۱). فقد مات والله جدی رسول الله صلی الله علیه واله وقتل ابي علیه السلام، وصاح الوسواس الخناس، ودخل الشک فی قلوب الناس، ونعق ناعق الفتنة، وخالفتم السنة، فیالها من فتنة صماء بکماء عمیاء، لا یسمع لداعیها، ولا یجاب منادبها، ولا یخالف والیها، ظهرت کلمة النفاق، وسیرت رایات اهل الشقاق، تکالبت جیوش اهل المراق من الشام والعراق، رحمکم الله إلى الایضاح

۱ - آل عمران: ۱۴۴. (\*)

### [ ۲۱۷ ]

گردید پس بر وسوسه های شیطانی وحکم خیانتکاران قدرت تحمل نیست، بخدا سوگند که هم اکنون دلایل اثبات، و آیات الهی برتر، ومشکلات آشکار شد، وما در انتظار تحقق این آیات وتأویل آنها بودیم، خداوند می فرماید: (محمد تنها رسول الهی است که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند، اگر بمیرد یا کشته شود آیا شما به گذشته خود رجوع می کنید، و هر که به گذشته خود رجوع کند به خداوند ضرر نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش می دهد). سوگند به خدا که جدم پیامبر خدا مرد و پدرم کشته شد، و وسوسه گر ناپیدا صیحه و فریاد زد، و شک در قلوب مردم وارد شد، و نداى فتنه جو و آشوب گر ظاهر گردید، و با سنت پیامبر مخالفت گردید، پس ای وای از فتنه کور و کر و لال، که سخن خواننده شنیده نشده و منادی آن جواب داده نمی شود، و یا رهبر آن مخالفت نمی گردد، و نفاق آشکار و پرچمهای تفرقه افکنان بحرکت در آمد، و لشکریان خارج شوندگان از دین از شام و عراق مجتمع شدند، خداوند شما را رحمت کند بشتابید به روشنی نور درخشان و پرچم مرد نیرومند، و به نوری که هرگز خاموش

### [ ۲۱۸ ]

والنور الوضاح، والعلم الججاج، والافتتاح إلى النور الذی لا یطفی، والحق الذی لا یخفی. یا ایها الناس ! تیقظوا من رقدة الغفلة، ومن

نهره الوسعة، ومن تكاثف الظلمة، ومن نقصان مخلصه، فوالذي فلق الحية وبراء النسمة، وتردى بالعظمة، لئن قام إلى منكم عصبة بقلوب صافية، ونيات مخلصه، لا يكون فيها شوب نفاق، ولانية افتراق، لاجاهدن بالسيف قدما قدما، ولاضعن من السيوف جوانبها، ومن الرماح اطرافها، ومن الخيل سنايكها. (٣٧) خطبته عليه السلام في علة صلحه روى انه لما ضرب عليه السلام بخنجر مسموم عدل إلى موضع مسمي ببطن جريح، وعليها عم المختار، وقال المختار لعمه: تعال حتى نأخذ الحسن ونسلمه إلى معاوية، وبعد ان علموا الشيعة به هموا بقتل المختار، فتلطف عمه بالعفو عنه ففعلوا.

---

### [ ٢١٩ ]

نگردد، وحقی که مخفی نشود. أي مردم! از خواب غفلت برخاسته واز فرصت گسترده واز تاریکی بسیار، واز کم بودن راه رهایی برخیزید، سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد وعظمت را بر خود پوشانید، اگر از میان شما گروهی با من باشند که قلبهای صاف و نیات صادق داشته باشند، که در آن نفاق نبوده وقصد تفرقه افکنی نداشته باشند، قدم قدم با شمشیر با آنان می جنگم، وشمشیرها ونیزه ها را در اطراف آنان قرار داده، واسبها را در اطراف ایشان بحرکت در آورم. (٣٧) خطبهء آن حضرت در علت صلح ایشان روایت شده: هنگامی که امام با خنجر مسموم مورد حمله قرار گرفت به مکانی بنام (بطن جريح) که عموی مختار بر آن حکومت می کرد رفت، مختار به عمویش گفت: بیا تا حسن بن علی را گرفته وبه معاویه تسلیم نمائیم، هنگامی که شیعیان قصد او را دانستند قصد کشتن مختار را کردند، عمویش از آنان خواست که از او در گذرند، آنان نیز درگذشتند.

---

### [ ٢٢٠ ]

فقال الحسن عليه السلام: ويلكم والله ان معاوية لا يفي لاحد منكم بما ضمنه في قتلي، واني اظن ان وضعت يدي في يده فاسالمه، لم يتركني ادين لدين جدي صلى الله عليه واله. واني اقدر ان ا عبد الله عزوجل وحدي، ولكني كاني انظر إلى ابنائكم واقفين على ابواب ابائهم يستسقونهم ويستطعمونهم بما جعل الله لهم، فلا يسقون ولا يطعمون، فبعدا وسحقا لما كسبته ايديهم، وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون. (٣٨) خطبته عليه السلام لما لاه بعض الناس على بيعته ويحكم ما تدرون ما عملت، والله الذي عملت خير لشيعتي مما طلعت عليه الشمس أو غربت، الا تعلمون اني امامكم ومفترض الطاعة عليكم، واحد

---

### [ ٢٢١ ]

امام عليه السلام فرمود: وای بر شما، سوگند بر خود که معاویه به آنچه در مورد قتل من با شما پیمان بسته وفا نمی کند، ومی دانم که اگر دست به دست او دهم وتسلیم او گردم، نمی گذارد که به دین جدم باشم. ومن می توانم که به تنهائی عبادت پروردگارم را بنمایم، اما من به فرزندان شما می نگرم که در کنار درهای خانه های فرزندان ایشان قرار گرفته ودر مقابل آنچه خداوند به آنان داده است از آنان درخواست آب و غذا می کنند، اما به آنان آب و غذا نمی دهند، پس دور باد بر آنان به سبب آنچه انجام داده اند، وستمکاران



بزودی می دانند که در چه جایگاهی قرار خواهند گرفت. (۳۸) خطبه آن حضرت هنگامیکه ایشان را بر بیعت با معاویه مورد سرزنش قرار دادند وای بر شما نمی دانید که من چه عملی را انجام دادم، سوگند به خدا آنچه انجام دادم برای شیعیانم بهتر از چیزهائی است که خورشید بر آنها تأییده یا غروب کرده است، آیا نمی دانید به تنصیب پیامبر که من امام

---

#### [ ۲۲۲ ]

سیدی شباب اهل الجنة بنص من رسول الله صلى الله عليه واله علي؟ قالوا: بلى، قال: اما علمتم ان الخضر لما خرق السفينة واقام الجدار وقتل الغلام، كان ذلك ساخطا لموسى بن عمران عليه السلام، إذ خفى عليه وجه الحكمة في ذلك، وكان ذلك عند الله تعالى ذكره حكمة وصوابا. اما علمتم انه ما منا احد الا ويقع في عنقه بيعته لطاغية زمانه، الا القائم الذي يصلي خلفه روح الله عيسى بن مريم عليه السلام، فان الله عزوجل يخفي ولادته ويغيب شخصه، لئلا يكون لاحد في عنقه بيعة إذا خرج. ذاك التاسع من ولد اخي الحسين، ابن سيدة النساء، يطيل الله عمره في غيبته، ثم يظهره بقدرته، في صورة شاب دون الاربعين سنة، ذلك ليعلم ان الله على كل شى قدير.

---

#### [ ۲۲۳ ]

شما واطاعتم بر شما واجب است، ویکى از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ و دیوار را تعمیر کرد و آن جوان را کشت، این اعمال موسی را خشمگین ساخت، زیرا دلیل این امور بر او پوشیده بود، اما حکمت و صحت آن نزد خداوند مشخص بود. آیا نمی دانید که هیچیک از ما اهل بیت نیست جز آنکه بیعت طاغوت زمانش بر گردن اوست، جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، خداوند ولادتش را مخفی و او را پنهان می نماید، تا هنگام خروج بیعت کسی بر گردن او نباشد. او نهمین فرزند برادرم حسین است، پسر پرتین زنان است، خداوند عمرش را در غیبتش طولانی می گرداند، آنگاه به قدرتش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد، آن بخاطر اینستکه بدانند خداوند بر هر کار قادر است.

---

#### [ ۲۲۴ ]

(۳۹) خطبته عليه السلام في علة صلحه انما هادنت حقنا للدماء وصيانتها، واشفاقا على نفسي واهلي والمخلصين من اصحابي. (۴۰) خطبته عليه السلام بعد ان طلب اصحابه نقض بيعته انتم شيعتنا واهل مودتنا، فلو كنت بالحزم في امر الدنيا اعمل، ولسلطانها اركض وانصب، ما كان معاوية باباس مني باسا، ولا اشد شكيمة، ولا امضى عزيمة، ولكني ارى غير ما رأيتم، وما اردت بما فعلت الا حقن الدماء. فارضوا بقضاء الله وسلموا لامره، والزموا بيوتكم وامسكوا - او قال: - كفوا ايديكم حتى يستريح بر او يستراح من فاجر.

(۳۹) خطبه آن حضرت در مورد علت صلح خود بخاطر حفاظت کردن و ریختن نشدن خونها، و بخاطر محبتم به خودم و خاندانم و یاران مخلصم صلح کردم. (۴۰) خطبه آن حضرت بعد از آنکه اصحابش از او خواستند نقض بیعت کند شما شیعیان و دوستان ما هستید، اگر می خواستم تلاشم در امور دنیایی باشد، و به قدرت دنیایی می اندیشیدم، معاویه در این زمینه از من قویتر و نیرومندتر، و عزمش بیشتر از من نبود، اما نیتم غیر آن چیزی است که شما می اندیشید، و عملی که انجام داده ام، بخاطر جلوگیری از ریختن خونها بوده. پس به قضاء الهی راضی باشید، و به امر او تسلیم باشید، و در خانه هایتان مانده و سکوت اختیار کنید - یا فرمود: - عملی انجام ندهید تا نیکوکار در راحتی قرار داشته باشد، یا از دست فاجر در راحتی باشد.

فصل مناظرات آن حضرت \* نزد معاویه در فضیلت پدرش \* در شناسائی خود و عیوب مخالفین \* در فضیلت اهل بیت و اینکه خلافت تنها شایسته آنانست \* با عمرو بن عاص و مروان و ابن زیاد \* با عبد الله بن زبیر \* با مروان بن حکم \* با عمرو بن عاص \* با عمرو بن عاص \* با عمرو بن عاص \* با معاویه بن ابی سفیان \* با معاوی بن ابی سفیان \* با ولید بن عقبه \* با یزید بن معاویه \* با حبیب بن مسلمة فهری \* با حسن بصری در توحید

(۱) مناظرته علیه السلام في فضل أبيه اجتمع عند معاوية بن أبي سفيان، عمرو بن عثمان بن عفان وعمرو بن العاص، وعتبة بن أبي سفيان، والوليد بن عقبه بن أبي معيط، والمغيرة بن أبي شعبة، وقد تواطؤوا على أمر واحد. فقال عمرو بن العاص لمعاوية: ألا تبعث إلى الحسن بن علي فتحضره، فقد أحيا سنة أبيه، وخفقت النعال خلفه، أمر فأطيع وقال فصدق، وهذان يرفعان به إلى ما هو أعظم منهما، فلو بعثت إليه فقصرنا به وبأبيه، وسببناه وسببنا أباه، وصغرنا بقدره وقدر أبيه، وقعدنا لذلك حتى صدق لك فيه. فقال لهم معاوية: أنى أخاف أن يفلدكم فلائد، يبقى عليكم عارها، حتى تدخلكم قبوركم، والله ما رأيته قط إلا كرهت جنبه وهبت عتابه، وإنى إن بعثت إليه لانصفه منكم. فبعثوا إلى الحسن عليه السلام، فلما أتاه الرسول قال له: يدعوك معاوية، قال: ومن عنده؟ قال الرسول: عنده فلان وفلان، وسمى

(۱) مناظره آن حضرت نزد معاویه در فضیلت پدرش نزد معاویه، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه بن ابی معیط و مغیره بن ابی شعبه گرد آمده بودند، و همه يك هدف داشتند (و آن تضعیف آن حضرت بود). عمرو بن عاص به معاویه گفت: چرا نزد حسن بن علی نمی فرستی، زیرا او روش پدرش را زنده کرده و مردم زیادی گرد او جمع شده اند، دستور می دهد و اطاعت می شود، و سخن می گوید و پذیرفته می گردد، و این دو امر او را به مقامات بالاتری می رساند، اگر نزد او بفرستی ما او

ویدرش را تضعیف کرده وبه او ویدرش ناسزا گوئیم، واز ارزش او ویدرش بکاهیم، تا آنجا که او گفتار ما را بپذیرد. معاویه گفت: می ترسم بر شما اموری را بیاویزد که ننگ آن تا زمان مرگتان باقی بماند، سوگند به خدا هرگاه او را دیدم دیدارش را ناپسند شمردم واز او هراسیدم، واگر نزد او بفرستم میان شما به انصاف رفتار می کنم. آنگاه نزد آن حضرت فرستاد، هنگامیکه فرستاده نزد ایشان آمد گفت: معاویه تو را می خواند، امام فرمود: نزد او چه کسانی هستند؟

---

### [ ۲۳۰ ]

كلا منهم باسمه، فقال الحسن عليه السلام: ما لهم خر عليهم السقف من فوقهم وأتاهم العذاب من حيث لا يشعرون. فلما أتى معاوية رجب به وحياه وصافحه، فقال معاوية: أجل، ان هؤلاء بعثوا إليك وعصوني ليقروك ان عثمان قتل مظلوما، وان أباك قتله، فاسمع منهم ثم اجبهم بمثل ما يكلمونك، فلا يمنعك مكاني من جوابهم. فقال الحسن عليه السلام: فسبحان الله، البيت بينك والاذن فيه إليك، والله لئن أجبتهم إلى ما أرادوا اني لاستحيي لك من الفجش، وان كانوا غلبوك على ما تريد، اني لاستحيي لك من الضعف، فبابهما تقر ومن أيهما تعتذر، واما اني لو علمت بمكانهم واجتماعهم لجئت بعدتهم من بني هاشم، مع اني مع وحدتي هم أوحش مني من جمعهم، فان الله عزوجل لوليي اليوم وفيما بعد اليوم، فمرهم فليقولوا فاسمع، ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. ثم تكلموا كلهم، وكان كلامهم وقولهم كله وقوعا في علي عليه السلام، ثم سكتوا، فتكلم ابو محمد الحسن بن علي عليه السلام فقال:

---

### [ ۲۳۱ ]

فرستاده گفت: نزد او این افراد هستند - ونام آنان را برد -، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمی ریزد وعذاب الهی از جانی که گمان نمی کنند بر سرشان وارد نمی شود. هنگامی که نزد معاویه رسید او از امام بسیار استقبال کرده وبا ایشان مصافحه نمود، معاویه گفت: این گروه گفتارم را عمل نکرده ونزد تو فرستادند، تا از تو اقرار بگیرند که عثمان مظلوم کشته شده است، واینکه پدرت او را کشته است، گفتارشان را بشنو آنگاه بمانند کلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد. امام فرمود: سبحان الله، خانه خانهء تو واجازهء در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزاگوئی به تو حیا می کنم، واگر آنان بر ارادهء تو غالب گردیدند، از ضعف تو حیا وشرم دارم، به کدامیک اقرار داشته واز کدامیک معذرت می خواهی، واگر گردهمائی آنان را می دانستم به عدهء آنان از بنی هاشم می آوردم، چه آنکه وجود من به تنهائی برای آنان ترسناکتر است از وجود همگی آنان برای من، خداوند امروز وروزهای دیگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده تا بگویند، می شنوم، ویرو وتوانی جز به ارادهء خداوند نیست. آنگاه همگی آنان سخن گفتند وتامامی کلامشان ناسزاگوئی به علی علیه السلام بود، آنگاه ساکت شدند، امام علیه السلام به سخن گفتن پرداخت وفرمود:

---

### [ ۲۳۲ ]

الحمد لله الذي هدى اولكم باولنا، واخركم باخرنا، وصلى الله على جدي محمد النبي واله وسلم، اسمعوا مني مقالتي واعبروني فهمكم، وبك ابدأ يا معاوية، انه لعمر الله يا ازرق ما شتمني غيرك وما هؤلاء شتموني، ولا سبني غيرك وما هؤلاء سبونني، ولكن شتمتني وسببتني، فحشا منك وسوء رأي، وبغيا وعدوانا، وحسدا علينا وعداوة لمحمد صلى الله عليه واله قديما وحديثا. وانه والله لو كنت انا وهؤلاء يا ازرق مشاورين في مسجد رسول الله صلى الله عليه واله، وحولنا المهاجرون والانصار ما قدروا ان يتكلموا به ولا استقبلوني بما استقبلوني به. فاسمعوا مني ايها الملا المجتمعون المتعاونون علي، ولا تكنموا حقا علمتموه، ولا تصدقوا باطل ان نطقت به، وسأبدأ بك يا معاوية، ولا اقول فيك الا دون ما فيك.

---

### [ ٢٢٢ ]

سپاس خدای را که پیشینیان شما را به پیشینیان ما و غیر آنان را به دیگران از ما هدایت فرمود، و درود خدا بر جد من محمد و خاندان او باد، سختم را بشنوید و در آن بیندیشید، وای معاویه به تو آغاز می کنم، ای معاویه سوگند به خدا آنان به من ناسزا نگفته بلکه تو ناسزا گفتی، و آنان مرا شماتت نمودند بلکه تو مرا شماتت کردی، و این عملها از تو انجام گرفت، و این به خاطر ناسزاگوئی و عقیده زشت و تجاوزگری و دشمنی و حسادت تو بر ما و دشمنی ات بر محمد صلی الله علیه واله می باشد که در گذشته و حال وجود دارد. و سوگند به خدا اگر من و ایشان در مسجد پیامبر حضور داشته باشیم و اطراف ما مهاجرین و انصار قرار داشتند، آنان قادر به بیان چنین مطالبی نبوده و جرات ذکر این گفتارها را نداشتند. ای گروهی که در اینجا جمع شده و بر علیه من متحد گردیده اید بشنوید، و حقی که به آن آگاهید را کتمان نکنید، و اگر سخن باطلی را گفتم آن را تصدیق ننمائید، وای معاویه از تو شروع می کنم، و کمتر از آنچه باید بگویم را در مورد تو بیان می دارم.

---

### [ ٢٢٤ ]

انشدکم بالله هل تعلمون ان الرجل الذي شتمتموه صلى القبليتين كليهما، وانت تراهما جميعا، وانت في ضلالة تعبد اللات والعزى، وبيع البيعتين كليهما ببيعة الرضوان وبيعة الفتح، وانت يا معاوية بالاولى كافر وبالاخرى ناكث ؟ ثم قال: انشدكم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انه لفيكم مع رسول الله صلى الله عليه واله يوم بدر ومعه راية النبي صلى الله عليه واله والمؤمنين، ومعك يا معاوية راية المشركين، وانت تعبد اللات والعزى، وترى حرب رسول الله صلى الله عليه واله فرضا واجبا ؟ ولفيكم يوم احد ومعه راية النبي، ومعك يا معاوية راية المشركين ؟ ولفيكم يوم الاحزاب ومعه راية رسول الله صلى الله عليه واله ومعك يا معاوية راية المشركين ؟ كل ذلك يفلج الله حجته ويحق دعوته ويصدق

---

### [ ٢٢٥ ]

شما را بخدا سوگند آیا می دانید مردی را که به او دشنام دادید به دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز گذارده و تو هردوی آنها را دیده ای، در حالیکه تو در گمراهی بوده و لات و عزری را می پرستیدی، و او دو بار بیعت کرد، یعنی بیعت رضوان و بیعت فتح، در حالیکه تو این

معاویه به بیعت اولی کافر و بیعت دومی را شکستی. آنگاه فرمود: شما را بخدا سوگند، آیا می دانید آنچه می گویم حق است، او شما را در حالیکه با پیامبر بود در جنگ بدر ملاقات کرد، و با او پرچم پیامبر و مؤمنین بود، و با تو ای معاویه پرچم مشرکین، و تو لات و عزی را می پرستیدی و جنگ با پیامبر را امری واجب می دانستی، و در جنگ احد با شما برخورد کرد، در حالیکه پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت، و در جنگ احزاب با شما برخورد کرد، در حالیکه پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت. تا اینکه خداوند بدست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار

---

### [ ۲۳۶ ]

احدوثه، وینصر رایته، وکل ذلك رسول الله یری عنه راضیا فی المواطن کلها ساخطا علیک. ثم انشدکم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بنی قریظة و بنی النضیر، ثم بعث عمر بن الخطاب و معه رایة المهاجرین، و سعد بن معاذ و معه رایة الانصار، فاما سعد بن معاذ فخرج و حمل جریحا، و اما عمر فرجع هاربا، و هو یجین اصحابه و یجینه اصحابه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لاعطین رایة غدا رجلا یحب الله ورسوله، و یحبه الله ورسوله، کرار غیر فرار، ثم لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه. فتعرض لها أبو بکر و عمر و غیرهما من المهاجرین و الانصار، و علی یومئذ ارمذ شدید الرمد، فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله فتغل فی عینه، فبرأ من رمده، و اعطاه رایة فمضى، و لم یثن حتی فتح الله علیه بمنه و طوله، و انت یومئذ بمكة عدو لله

---

### [ ۲۳۷ ]

ساخت، و دینش را یاری نمود و سخنش را تصدیق کرد، و در تمامی این موارد پیامبر از او راضی و بر تو خشمگین بود. آنگاه شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرده بود، آنگاه در حالیکه عمر بن خطاب پرچم مهاجرین و سعد بن معاذ پرچم انصار را بدست داشت آنان را به سوی جنگ فرستاد، سعد بن معاذ به سوی میدان جنگ رفت و مجروح برگردانده شد، و اما عمر فرار کرد و برگشت در حالیکه اصحابش را می ترساند و اصحابش او را می ترسانند، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله کننده بود و فرار نمی کند، آنگاه باز نمی گردد مگر آنکه خداوند پیروزی را به دستش محقق سازد. ابو بکر و عمر و دیگر مهاجرین و انصار خودشان به پیامبر عرضه می کردند تا به آن عنوان انتخاب شوند، و علی علیه السلام آن روز بیمار بود و چشمانش درد می کرد، پیامبر او را نزد خود خواند و در چشمهایش آب دهان ریخت و آن حضرت سالم گردید، و پیامبر پرچم را به او داد، و بازنگشت تا اینکه به یاری الهی پیروزی را بدست آورد، و تو آن روز در

---

### [ ۲۳۸ ]

و لرسوله ؟ فهل یستوی بین رجل نصح لله و لرسوله، و رجل عادى الله و رسوله ؟ ثم اقسام بالله ما اسلم قلبك بعد، ولكن اللسان خائف فهو

يتكلم بما ليس في القلب ! انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله استخلفه على المدينة في غزوة تبوك، ولا سخطه ذلك ولا كرهه، وتكلم فيه المنافقون، فقال: لا تخلفني يا رسول الله فاني لم اتخلف عنك في غزوة قط، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: انت وصيبي وخليفتي في اهلي بمنزلة هارون من موسى، ثم اخذ بيد علي عليه السلام، فقال: ايها الناس من تولاني فقد اتولى الله، ومن اتولى عليا فقد تولاني، ومن اطاعني فقد اطاع الله، ومن اطاع عليا فقد اطاعني، ومن احبني فقد احب الله، ومن احب عليا فقد احبني. ثم قال: انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله

---

[ ٢٣٩ ]

مكه بودى ودشمن خدا وپيامبرش به شمار مى رفتى، آيا مردى كه خدا ورسولش را يارى مى كرد با كسى كه دشمن خدا ورسولش است مساوى مى باشند، آنگاه به خدا سوگند مى خورم كه هنوز قلبت ايمان نياورده، ولكن زبانت مى ترسد واز اينرو به آنچه در قلب نيست سخن مى گويد. شما را بخدا سوگند، آيا مى دانيد كه پيامبر او را در جنگ تبوك به عنوان جانشين خود در مدينه قرارداد، در حاليكه او را دشمن نداشته واز او خشمگين نبوده، منافقين در اين مورد سخن گفتند وان را عيبي بر آن حضرت تلقى كردند، على عليه السلام گفت: آي پيامبر مرا در شهر مگذار چرا كه تاكنون در غزوه آي تو را تنها نگذارده ام، پيامبر فرمود: تو وصى وخليفه من در خاندانم هستى همانگونه كه هارون نسبت به موسى عليه السلام چنين بود، آنگاه دستهاى على عليه السلام را گرفت وفرمود: آي مردم هر كه مرا دوست دارد خداوند را دوست داشته، وهر كه على را دوست بدارد مرا دوست داشته، وهر كه مرا اطاعت كند خداوند را اطاعت كرده، وهر كه على را اطاعت كند مرا اطاعت نموده، وهر كه مرا دوست بدارد خداوند را دوست داشته، وهر كه على را دوست بدارد مرا دوست داشته است. آنگاه فرمود: شما را بخدا سوگند، آيا مى دانيد كه پيامبر در حجة الوداع گفت: آي

---

[ ٢٤٠ ]

عليه واله قال في حجة الوداع: ايها الناس ! اني قد تركت فيكم ما لم تضلوا بعده، كتاب الله وعترتي اهل بيتي، فاحلوا حلاله وحرموا حرامه، واعملوا بمحكمه وامنوا بمتشابهه، وقولوا: امنا بما انزل الله من الكتاب، واحبوا اهل بيتي وعترتي، ووالوا من والاهم وانصروهم على من عاداهم، وانهما لن يزالا فيكم حتى يردا على الحوض يوم القيامة. ثم دعا وهو على المنبر عليا فاجتذبه بيده فقال: اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، اللهم من عادى عليا فلا تجعل له في الارض مقعدا، ولا في السماء مصعدا، واجعله في اسفل درك من النار. وانشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله قال له: انت الذائد عن حوضي يوم القيامة، تذود عنه كما يذود احدكم الغريبة من وسط ابله. انشدكم بالله اتعلمون انه دخل على رسول الله صلى الله عليه واله في مرضه الذي توفى فيه، فبكى

---

[ ٢٤١ ]

مردم من در میان شما دو چیز را باقی می گذارم که بعد از آن هرگز گمراه نگردید، و آن کتاب خدا و خاندانم می باشند، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بشمارید، و به محکم آن عمل و به متشابیهش ایمان آورید، و بگوئید: به آنچه خداوند در کتابش فرستاده ایمان داریم، و خاندانم را دوست بدارید، و هر که آنان را دوست می دارد مرا دوست داشته و آنان را در مقابل دشمنانشان یاری کنید، و این دو در میان شما باقی می مانند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. آنگاه در حالیکه روی منبر بود علی علیه السلام را نزد خود خواند و او را بدست خود گرفت و فرمود: خداوند دوستدار او را دوست و دشمنانش را دشمن دار، خداوند برای هر که با علی دشمنی کند جایگاهی در زمین و راه فراری در آسمان قرار مده، و او را در بدترین درجات آتش قرار بده. شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر به او فرمود: تو در روز قیامت مردم را از کنار حوض دور می کنی، همچنانکه شما شتر غریب را از میان شترانش دور می گردانید. شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که او در بیماری پیامبر که در آن رحلت فرمود بر ایشان وارد شد، پیامبر گریست، علی علیه السلام فرمود: ای

---

### [ ۲۴۲ ]

رسول الله صلی الله علیه و اله فقال علي: ما بيكيك يا رسول الله؟ فقال: بيكيني اني اعلم ان لك في قلوب رجال من امتي ضغائن، لا بيدونها لك حتى اتولى عنك؟ انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و اله حين حضرته الوفاة واجتمع عليه اهل بيته، قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي وعترتي، اللهم وال من والاهم، وعاد من عاداهم، وقال: انما مثل اهل بيتي فيكم كسفينة نوح، من دخل فيها نجي، ومن تخلف عنها غرق. وانشدكم بالله اتعلمون ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله قد سلموا عليه بالولاية في عهد رسول الله صلی الله علیه و اله وحياته؟ وانشدكم بالله اتعلمون ان عليا اول من حرم الشهوات كلها على نفسه من اصحاب رسول الله، فانزل الله عزوجل: (يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب

---

### [ ۲۴۳ ]

پیامبر چرامی گزینی؟ فرمود: برای آن می گزیم که می دانم در قلوب گروهی از امتم کینه هایی است که آن را زمانی آشکار می کنند که از دنیا بروم. شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در هنگام وفات در حالیکه خاندانش کنارش جمع شده بودند فرمود: خداوند اینان خاندان و اهل بیتم می باشند، خداوند دوستدارانشان را دوست داشته و دشمنانشان را دشمن دار، و فرمود: مثل اهل بیتم در میان شما مانند کشتی نوح است، هر که داخل آن گردد نجات یافته و هر که از آن کناره گیرد غرق می شود. و شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که اصحاب پیامبر در عهد آن حضرت و در زمان زندگی او به ولایت و رهبری به علی علیه السلام سلام کردند. شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که علی علیه السلام اولین کسی است که در میان اصحاب پیامبر لذت دینوی را بر خود حرام کرد، و خداوند این آیه را نازل فرمود: (ای ایمان آوردندگان چیزهای پاکتی که بر شما حلال شد را بر خود حرام نکنید و تجاوز ننمائید که خداوند تجاوزگران

### [ ٢٤٤ ]

المعتدين \* وكلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا واتقوا الله الذي انتم به مؤمنون، وكان عنده علم المنيا وعلم القضايا وفصل الكتاب، ورسوخ العلم ومنزل القران. وكان رهط لا نعلمهم يتمون عشرة نباهم الله انهم مؤمنون، وانتم في رهط قريب من عدة، اولئك لعنوا على لسان رسول الله صلى الله عليه واله، فاشهد لكم واشهد عليكم انكم لعناء الله علي لسان نبيه كلكم. وانشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله بعث اليك لتكتب له لبي خزيمة حين اصابهم خالد بن الوليد فانصرف إليه الرسول فقال: هو يأكل، فاعاد الرسول اليك ثلاث مرات، كل ذلك ينصرف الرسول إليه ويقول: هو يأكل، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: اللهم لا تشيع بطنه، فهي والله في نهمتك واكلك إلى يوم القيامة. ثم قال:

### [ ٢٤٥ ]

را دوست ندارد \* واز آنچه خداوند بر شما نازل کرده وحلال وپاک است بخورید ونسبت به خداوند که به آن ایمان دارید راه تقوا پیشه خود سازید، و نزد او دانش زمان مرگها ودانش احکام و کتاب خداوند، و علم راسخ وقرآن نازل شده می باشد. و گروهی بودند که عدد آنها را نمی دانیم که به ده نفر می رسیدند و خداوند خبر داد که ایشان مؤمن هستند، و شما نیز در گروهی هستید که تنها به همان تعداد می باشید، آنان در زبان پیامبر لعنت شده اند، شما را شاهد گفته و بر شما گواهم که تمامی شما از طرف پیامبر لعنت شده اید. شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر نزد تو فرستاد تا نامه ای برای بنی خزیمه بنویسی - زمانی که خالد بن ولید با آنان برخورد کرد - فرستاده نزد پیامبر آمد و گفت: او در حال خوردن است، سه بار فرستاده نزد تو آمد و هر بار نزد پیامبر باز می گشت و می گفت او غذا می خورد، پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: خداوند شکمش را هرگز سیر مگردان، سوگند به خدا که آن تا روز قیامت در غذای تو تحقق می یابد. سپس فرمود:

### [ ٢٤٦ ]

انشدکم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انك يا معاوية كنت تسوق بابيك على جمل احمر يقوده اخوك هذا القاعد، وهذا يوم الاحزاب، فلعن رسول الله القائد والراكب والسائق، فكان ابوك الراكب، وانت يا ازرق السائق، واخوك هذا القاعد القائد. انشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه واله لعن ابا سفیان في سبعة مواطن: اولهن: حين خرج من مكة إلى المدينة وابو سفیان جاء من الشام، فوقع فيه ابو سفیان فسبه وواعده، وهم ان يبطلش به ثم صرفه الله عزوجل عنه. والثانية: يوم العير حيث طردها ابو سفیان ليجرزها من رسول الله. والثالثة: يوم احد، قال رسول الله صلى الله عليه واله: الله مولانا ولا مولى لكم، وقال ابو سفیان: لنا العزى ولا عزى لكم، فلعنه الله وملائكته ورسله والمؤمنون اجمعون.

### [ ٢٤٧ ]

شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که آنچه می گویم حق است، ای معاویه در روز احزاب که پدرت روی شتر سرخ موئی نشسته بود و تو آن را از عقب و برادرت آن را از جلو حرکت می دادید، و پیامبر شخصی



که سوار بر آن بود و کسی که از عقب واز جلو آن را حرکت می داد را لعنت کرده، و پدرت سوار آن، و تو ای معاویه از پشت سر و برادرت از جلو آن را هدایت می کردید. شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر ابو سفیان را در هفت جا لعنت کرد: ۱ - هنگامی که از مکه به مدینه حرکت کرد و ابو سفیان از شام سر رسید، و آن حضرت را ناسزا گفت و آن حضرت را ترسانید و خواست آن حضرت را دستگیر کند و خداوند شر او را از پیامبر دور گرداند. ۲ - روزی که کاروان (مشرکین قریش از شام آمد و پیامبر می خواست آن را توقیف کند ولی) ابو سفیان کاروان را از بیراهه به مکه برد تا بدست پیامبر نیفتد و (جنگ بدر صورت گرفت). ۳ - در روز احد، پیامبر فرمود: خدا مولای ماست و شما مولا و سرپرست ندارید، و ابو سفیان گفت: ما عزیزی داریم و شما عزیزی ندارید، پس خداوند و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را لعنت کردند.

---

### [ ۲۴۸ ]

والرابعة: يوم حنين يوم جاء ابو سفیان يجمع قریش وهوازن و جاء عيينة بطفان واليهود، فردهم الله بغیظهم لم ينالوا خيرا، هذا قول الله عزوجل انزل في سورتين في كليهما، يسمي ابا سفیان واصحابه كفارا، وانت يا معاوية يومئذ مشرك على رأی ابيك بمكة، وعلی يومئذ مع رسول الله صلی الله علیه واله وعلی رأیه ودينه. والخامسة: قول الله عزوجل: (والهدی معكوا ان يبلغ محله) (۱)، وصدت انت وابوك ومشركو قریش رسول الله، فلعنه الله لعنة شملتة وذريته إلى يوم القيامة. والسادسة: يوم الاحزاب يوم جاء ابو سفیان يجمع قریش، و جاء عيينة بن حصين بن بدر بطفان، فلعن رسول الله القادة والاتباع والساقاة إلى يوم القيامة، فقيل: يا رسول الله اما في الاتباع مؤمن ؟ قال:

---

۱ - فتح: ۲۵. (\*)

---

### [ ۲۴۹ ]

۴ - روز حنین، روزی که ابو سفیان قریش وهوازن وعيينة بطفان ويهود را مجتمع و بر ضد پیامبر بسیج کرد، پس خداوند آنان را با نارا حتی باز گرداند در حالیکه خیر و نیکی به ایشان نرسیده بود، این سخن خداوند است که نازل کرد، و ابو سفیان واصحابش را کفار نامید، و تو ای معاویه در آن روز در مکه بوده و بر دین پدرت یعنی شرك قرار داشتی، و علی در آن روز با پیامبر و بر دین وعقیده او بود. ۵ - سخن خدای بزرگ است: (وقربانی را که نمی گذارند به جایگاهش برسند)، و تو و پدرت و مشرکین قریش مانع رفتن پیامبر شدید، پس خداوند او را لعنت کرد، لعنتی که او و فرزندانش را تا روز قیامت شامل گردد. ۶ - روز احزاب، روزی که ابو سفیان و قریش وعيينة بن حصين بن بدر بطفان را گرد آوردند، و پیامبر رهبر و تابعین و دنباله روندگان را تا روز قیامت لعنت کرد، گفته شد: ای پیامبر آیا در دنباله روندگان مؤمنی نیست ؟ فرمود: در میان دنباله روندگان لعنت شامل مؤمنان نمی گردد،

---

### [ ۲۵۰ ]

لا تصيب اللعنة مؤمنا من الاتباع، اما القادة فليس فيهم مؤمن ولا مجيب ولا ناج. والسابعة: يوم الثانية، يوم شد على رسول الله صلى الله عليه واله اثنا عشر رجلا، سبعة منهم من بني امية، وخمسة من سائر قريش، فلعن الله تبارك وتعالى ورسول الله من حل الثانية غير النبي صلى الله عليه واله وسائقه وقائده. ثم انشدكم بالله هل تعلمون ان ابا سفيان دخل على عثمان حين بويع في مسجد رسول الله صلى الله عليه واله فقال: يا ابن اخي هل علينا من عين؟ فقال: لا، فقال ابو سفيان: تداولوا الخلافة يا فتيان بني امية، فوالذي نفس ابي سفيان بيده، ما من جنة ولا نار؟ وانشدكم بالله ان تعلمون ان ابا سفيان اخذ بيد الحسين حين بويع عثمان، وقال: يا ابن اخي اخرج معي إلى بقيع الغرقد، فخرج حتى إذا توسط القبور اجتره، فصاح باعلى صوته: يا اهل القبور الذي كنتم تقتلوننا

---

### [ ٢٥١ ]

اما در هر آن در بين آنان مؤمن واجابت كنده ونجات يافته أي نیست. ٧ - روزی که دوازده نفر نسبت به پیامبر سوء قصد کرده بودند، هفت نفر آنان از بنی امیه و پنج نفر از دیگر افراد قریش بودند، پس خداوند و پیامبرش آنانکه از تنگه عبور کردند را لعنت کردند، غیر از پیامبر و کسانی که از عقب و جلو شتر ایشان راحرکت می دادند. شما را بخدا سوگند، آیا می دانید ابو سفيان بر عثمان وارد شد، زمانی که در مسجد پیامبر با او بیعت شده بود وگفت: ای پسر برادرم آیا کسی ما را می بیند؟ گفت: نه، ابو سفيان گفت: ای جوانان بنی امیه خلافت را بين خود بگردانید، سوگند به آن جان ابو سفيان بدست اوست بهشت و دوزخی وجود ندارد. و شما را بخدا سوگند، آیا می دانید ابو سفيان دست حسين عليه السلام را گرفت، در زمانی که با عثمان بیعت شد، وگفت: ای پسر برادرم مرا به بقیع ببر، پس خارج شد تا زمانی که به وسط قبرستان رسیدند که دست خود را کشید و به صدای بلند فریاد زد: ای به گور رفته ها که دیروز در مورد

---

### [ ٢٥٢ ]

عليه صار بايدينا وانتم رميم، فقال الحسين بن علي عليه السلام: قبح الله شيبتك وقبح وجهك، ثم نثر يده وتركه، فلولا النعمان بن بشير اخذ بيده ورده إلى المدينة لهلك. فهذا لك يا معاوية، فهل تستطيع ان ترد علينا شيئا من لعنتك يا معاوية، وان اباك ابا سفيان كان يهم ان يسلم فبعثت إليه بشعر معروف مروي في قريش وغيرهم تنهاه عن الاسلام وتصده. ومنها: ان عمر بن الخطاب وراك الشام فخنث به، وولاك عثمان فتربصت به ريب المنون، ثم اعظم من ذلك جرأتك على الله ورسوله انك قاتلت عليا عليه السلام، وقد عرفته وعرفت سوابقه، وفضله وعلمه، على امر هو اولى به منك ومن غيرك، عند الله وعند الناس، ولاديتيه بل اوطات الناس عشوة، وارقت دماء خلق من خلق الله بخدعك وكيدك وتمويهك، فعل من لا يؤمن بالمعاد ولا يخشى العقاب.

---

### [ ٢٥٣ ]

(حکومت) با ما می جنگیدید امروز بدست ما رسیده و شما خاک گردیده اید، حسین بن علی علیه السلام گفت: خداوند موهای

سفیدت را زشت و چهره ات را کریم گرداند، آنگاه دستش را کشید و او را رها کرد، و اگر نعمان بن بشیر دست او را نمی گرفت و به مدینه نمی آورد هلاک می گردید. این برای تو بود ای معاویه، پس آیا می توان یکی از این لعنتها را به ما باز گردانی، و پدربزرگ ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود و تو شعر معروفی که در قریش و دیگر قبائل معروف است را نزد او فرستادی تا او را باز داری. و از آن جمله عمر بن خطاب تو را سرپرست شام نمود و خیانت ورزیدی و عثمان تو را حاکم نمود و تو در انتظار مرگش بودی، از آن بالاتر جرأت تو بر خدا و رسولش می باشد که با علی علیه السلام جنگ نمودی، در حالیکه او را شناخته و سابق و فضل و علم او را نزد خدا و مردم در مورد امری که از تو و دیگران بر آن سزاوارتر است را می دانی، و بر مردم حاکم گردیدی و به کید و مکر و فریب، خون بسیاری از مردم را ریختی، و این کار کسی است که به جهان آخرت ایمان نداشته و از عقاب الهی نمی هراسد.

---

### [ ۲۵۴ ]

فلما بلغ الكتاب اجله صرت إلى شر مثنوى وعلی إلى خیر منقلب، والله لك بالمرصاد فهذا لك يا معاوية خاصة، وما امسكت عنه من مساويك وعيوبك فقد كرهت به التطويل. واما انت يا عمرو بن عثمان، فلم تكن للجواب حقيقا بحمقك، ان تتبع هذه الامور، فانما مثلك مثل البعوضة إذ قالت للنخلة: استمسكي فاني اريد ان انزل عنك، فقالت لها النخلة: ما شعرت بوقوعك، فكيف يشق علي نزولك، واني والله ما شعرت انك تجسر ان تعادي لي فيشق علي ذلك، واني لمجيبك في الذي قلت. ان سبك عليا عليه السلام اينقص في حسيبه، أو يباعده من رسول الله، أو يسوء بلاءه في الاسلام، أو بجور في حكم، أو رغبة في الدنيا، فان قلت واحدة منها فقد كذبت. واما قولك: ان لكم فينا تسعة عشر دما بقتلي مشركي بني امية بدر، فان الله ورسوله قتلهم،

---

### [ ۲۵۵ ]

و هنگامی که زمان مرگ رسد تو به بدترین جایگاه رفته و علی در نیکوترین مکان قرار می گیرد و خدا در کمین توست، و ای معاویه این تنها برای تو بود، و بدیها و عیوبی که از آنها سکوت اختیار کردم بخاطر طولانی شدن بوده است. و اما تو ای عمرو بن عاص، به خاطر احمق بودن شایسته پاسخگوئی نیستی، پی جوئی این امور برای تو مانند مگسی است که به درخت می گوید: بایست که می خواهم روی شاخه هایت بنشینم، درخت به او می گوید: من اصلا متوجه نشستن تو نشدم چگونه نشستن تو بر من دشوار باشد، و سوگند به خدا گمان نمی کنم که قدرت داشته باشی که با من دشمنی کنی تا بر من دشوار آید، اما من به گفتارت پاسخ می گویم. ناسزا گوئیت به علی علیه السلام آیا از ارزشش می کاهد، یا او را از پیامبر دور می گرداند، یا عملکردش را در اسلام ناپسند می نماید، یا او را متهم به ظلم در حکم، یا رغبتی به دنیا می کند، اگر یکی از آنها را بگویی دروغ گفته ای. و اما سخن تو: برای شما در نزد ما نوزده خون است، به سبب کشتن مشرکین بنی امیه در جنگ بدر، در حالیکه خدا و رسولش او را کشتند،

---

### [ ۲۵۶ ]

ولعمري ليقتلن في بني هاشم تسعة عشر وثلاثة بعد تسعة عشر، ثم يقتل من بني امية تسعة عشر وتسعة عشر في موطن واحد، سوى ما قتل من بني امية لا يحصي عددهم الا الله. وان رسول الله صلى الله عليه واله قال: إذا بلغ ولد الوزغ ثلاثين رجلا، اخذوا مال الله بينهم دولا، وعباده خولا، وكتابه دغلا، فإذا بلغوا ثلاثمائة وعشر حقت اللعنة عليهم ولهم، فإذا بلغوا اربعمائة وخمسة وسبعين كان هلاكهم اسرع من لوك تمرة، فاقبل الحكم بن ابي العاص، وهم في ذلك الذكر والكلام، فقال رسول الله: اخفضوا اصواتكم فان الوزغ يسمع، وذلك حين راهم رسول الله صلى الله عليه واله ومن يملك بعده منهم امر هذه الامة - يعني في المنام - فساءه ذلك وشق عليه. فانزل الله عزوجل في كتابه: (وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في

---

### [ ٢٥٧ ]

وبه جان خودم سوگند شما از بنی هاشم نوزده نفر و سه نفر بعد از نوزده نفر را می کشید، آنگاه نوزده نفر و نوزده نفر در يك مكان از بنی امیه کشته می شوند، غیر از آنکه از بنی امیه کشته می شوند و عددشان را تنها خدا می داند. و پیامبر فرمود: هنگامیکه فرزندان قورباغه سی نفر شدند مال خدا را غارت، و بندگانش را عیب و برده، و کتابش را راه فریب قرار می دهند، در این حال که پیامبر مشغول سخن بود حکم بن ابی العاص وارد شد، پیامبر فرمود: سختتان را آهسته گوئید چرا که قورباغه می شنود، و این زمانی بود که پیامبر آنان و کسانى که بعد از او رهبرى این امت را بدست می گیرند را در خواب دید، و این امر او را اندوهگین کرد و بر او سخت آمد. و پس خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: (و خوابی را که بتو نمایاندم را تنها برای آزمایش مردم و دیدن درختی که در قرآن مورد

---

### [ ٢٥٨ ]

القران) (١)، یعنی بنی امیه، و انزل ایضا: (ليلة القدر خير من الف شهر) (٢)، فاشهد لكم و اشهد عليكم ما سلطانكم بعد قتل علي الا الف شهر، التي اجلها الله عزوجل في كتابه. واما انت يا عمرو بن العاص، الشانئ اللعين الابتر، فانما انت كلب، اول امرك ان امك بغية، وانك ولدت على فراش مشترك، فتحاكمت فيك رجال قريش، منهم ابو سفيان بن الحرب والوليد بن المغيرة وعثمان بن الحارث، والنضر بن الحارث بن كلدة، والعاص بن وائل، كلهم يزعم انك ابنه، فعلبهم عليك من بين قريش الامهم حسبا، واخبثهم منسبا، واعظمهم بغية. ثم قمت خطيبا وقلت: انا شانئ محمد، وقال العاص بن وائل: ان محمدا رجل ابتر لا ولد له، فلو قد مات انقطع ذكره، فانزل الله تبارك وتعالى: (ان شانئك \* هامش) ٨١ - الاسراء: ٦٠. (\*)

---

٢ - القدر: ٣. (\*)

---

### [ ٢٥٩ ]

لعنت قرار گرفته قرار دادیم) که مراد بنی امیه می باشد، و همچنین نازل فرمود: (شب قدر بهتر از هزار ماه است)، شما را شاهد گرفته

و خود گواهی می دهم که بعد از شهادت علی علیه السلام قدرت شما بیش از هزار ماه که خداوند در کتابش مقرر داشته امتداد نمی یابد. و اما تو ای عمر و بن عاص، استهزاء کننده ملعون، که نسلت منقطع گردیده، تو از آغاز پرخاشگر بودی، مادرت زناکار بود و در بستری بدنیا آمدی که به چند نفر تعلق داشتی، و مردان قریب در مورد تو اختلاف کردند، از آن جمله ابو سفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نضر بن حارث بن کلبه و عاص بن وائل، همگی تو را بچه خود می دانستند، و از بین آنان کسی پیروز شد که از جهت نژاد پست تر و از جهت مقام پائین تر، و از جهت زناکاری بیشتر از همه بوده است. آنگاه برخاسته و گفتی: این محمد را استهزاء می کنم، و عاص بن وائل گفت: محمد مردی است که فرزند نداشته و نسلش منقطع است، اگر بمیرد از بین می رود، خداوند این آیه را نازل کرد (استهزاء کننده تو نسلش

---

### [ ۳۶۰ ]

هو الابر) (۱). و کانت امک تمشي إلى عبد قيس تطلب البغية، تأتيهم في دورهم ورحالهم ويطون أوديتهم، ثم كنت في كل مشهد يشهده رسول الله من عدوه، اشدهم له عداوة واشدهم له تكذيبا. ثم كنت في اصحاب السفينة الذين اتوا النجاشي والمهجر الخارج إلى الحبشة في الاشارة بدم جعفر بن ابي طالب وسائر المهاجرين إلى النجاشي، فحاق المكر السئ بك، وجعل جدك الاسفل، وابطل امنيتك، وخب سعيك، واکذب احدوثك، وجعل كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة الله هي العليا. واما قولك في عثمان، فانت يا قليل الحياء والدين، الهبت عليه نارا ثم هربت إلى فلسطين تتربص به الدوائر، فلما اتاك خبر قتله حبست نفسك على معاوية، فبعته دينك يا خبيث بدنيا غيرك، ولسنا

۱ - الكوثر: ۳. (\* )

---

### [ ۳۶۱ ]

منقطع است). و مادرت نزد قبیلهء عبد قیس می رفت تا زنا کند، در خانه ها و مجالس و دشتهای آنان بدنیاال زنا کردن می گشت، آنگاه تو در هر مکانی که پیامبر با دشمنان برخورد داشت حاضر بودی، در حالیکه از همه دشمنتر و تکذیب کننده تر نسبت به آن حضرت بشمار می رفتی. آنگاه در میان افرادی که در کشتی حاضر بودند و نزد نجاشی می رفتند تا خون جعفر بن ابی طالب و یارانش را بریزند، قرار داشتی، اما فریب زشتت به خودت رجوع کرد، و آرزویت بر باد رفت، و امیدت نا امید گردید، و تلاشت زائل، و کوششت به نتیجه نرسید، و سخن خداوند برتر و سخن کافران پست گردید. و اما سخن تو در مورد عثمان، ای کسی که کم حیا و بی دینی، آتشی را بر او افروختی، آنگاه به فلسطین گریخته و در انتظار پیش آمدن بلاها بر او بودی، هنگامی که خبر قتل او به تو رسید، خود را در اختیار معاویه قرار دادی، ای خبیث دینت را به دنیاى دیگری فروختی، و ما تو

---

### [ ۳۶۲ ]

نلومك على بغضنا، ولم نعاتبك على حينا، وانت عدو ليني هاشم في الجاهلية والاسلام، وقد هجوت رسول الله صلى الله عليه واله بسبعين بيتا من شعر، فقال رسول الله صلى الله عليه واله: اللهم اني للاحسن الشعر ولا ينبغي لي ان اقله فالعن عمرو بن العاص بكل بيت الف لعنة. ثم انت يا عمرو المؤثر دنياك على دينك، اهديت إلى النجاشي الهدايا ورحلت إليه رحلتك الثانية، ولم تنهك الاولى عن الثانية، كل ذلك ترجع مغلوبا حسيرا، تريد بذلك هلاك جعفر واصحابه، فلما اخطاك ما رجوت واملت، احلت على صاحبك عمارة بن الوليد. واما انت يا وليد بن عقبة، فوالله ما الومك ان تبغض عليا، وقد جلدك في الخمر ثمانين جلدة، وقتل اباك صبرا بيده يوم بدر، ام كيف تسبه وقد سماه الله مؤمنا في عشرة آيات من القران وسماك فاسقا، وهو

### [ ٣٦٢ ]

را بر دشمنی با خود ملامت نکرده وبر محبتتان سرزنش نمی کنیم، وتو در جاهلیت واسلام دشمن بنی هاشم بودی، وپیامبر را به هفتاد بیت شعر هجو کردی، پیامبر فرمود: خداوند من شعر را به خوبی بلد نیستی، وسزاوار نیست که شعر بگویم، پس عمرو بن عاص را در مقابل هر بیت هزار لعنت بفرست. آنگاه تو ای عمرو، دنیایت را بر دینت ترجیح می دهی، به نجاشی هدایایی را دادی ودومین بار نزد او کوچ کردی، وماجرای مرحله اول تو را از دوباره رفتن نزد او باز نداشت، در هر مورد نا امید وشکست خورده باز می گشتی، مقصدت هلاک کردن جعفر وپارانش بود، هنگامی که امید وآرزویت زائل گردید به دوستت عمارة بن ولید امرت را واگذاردی. واما تو ای ولید بن عقبه، سوگند به خدا تو را در بغض علی ملامت نمی کنم، در حالیکه تو را در باره شراب خواری هشتماد ضربه تازیانه زد، ویدرت را در روز بدر به قتل رسانید، یا چگونه او را ناسزا می گوئی در حالیکه خداوند او را در ده آیه از قرآن مؤمن وتو را فاسق نامید،  
وسخن

### [ ٣٦٤ ]

قول الله عزوجل: (افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستويون) (١)، وقوله: (ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين) (٢). وما انت وذكر قريش، وانما انت ابن علق من اهل صفورية، اسمه: ذكوان، واما زعمك انا قتلنا عثمان، فوالله ما استطاع طلحة والزبير وعائشة ان يقولوا ذلك لعلي بن ابي طالب، فكيف تقوله انت. ولو سألت امك من ابوك إذ تركت ذكوان فالصقتك بعقبة بن ابي معيط، اكتسبت بذلك عند نفسها سناء ورفعة، ومع ما اعد الله لك ولابيك ولامك من العار والخزي في الدنيا والاخرة، وما الله بظلام للعبيد. ثم انت يا وليد، والله اكبر في الميلاد ممن تدعي له، فكيف تسب عليا ولو اشتغلت بنفسك لتثبت نسبك إلى ابيك لا إلى من تدعي له، ولقد قالت لك امك: يا بني ابوك والله الام واخبت من عقبة.

١ - السجدة: ١٨. (\*)

٢ - الحجرات: ٦. (\*)

خداوند است که می فرماید: (آیا کسی که مؤمن است مانند کسی که فاسق است می باشد، آنان مساوی هستند)، و سخن خداوند: (اگر فاسقی نزد شما خبری آورد در مورد آن بررسی کنید تا جاهلانه با گروهی برخورد نکنید، و در مقابل کار خود پشیمان گردید). و تو را چه به نام فریض را آوردن، و تو پسر شخصی سیاه پوست بنام ذکوان از اهل صفدریه بنام ذکوان هستی. و اما اینکه گمان کردی که ما عثمان را کشتیم، سوگند به خدا که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این نسبت را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهند، چگونه تو این نسبت را به او می دهی. و اگر از مادرت در مورد پدرت سؤال کنی که ذکوان را ترک و تو را به عقبه بن ابی معیط منسوب ساخت، و به این وسیله در نزد خود مقام و جایگاهی یافت، و با آنچه خداوند برای تو و پدرت و مادرت از خواری و پستی در دنیا و آخرت آماده ساخته، و خداوند به بندگان ظلم نمی کند. و تو ای ولید، الله اکبر در مورد ولادتت از کسی که خود را به او منسوب ساخته ای، چگونه علی را ناسزا می گوئی، و ای کاش به خودت مشغول باشی تا نسبت خودت به پدرت را ثابت کنی نه به کسی که خود را به او منسوب کرده ای، و مادرت به تو گفت: ای پسر سوگند به خدا که پدرت پست تر و خبیث تر از عقبه است.

و اما انت یا عتبة بن ابی سفیان، فو الله ما انت بحصیف فاجوبك، ولا عاقل فاعاتبك، وما عندك خیر یرجى، وما كنت ولو سببت علیا لایر به علیك، لانك عندي لست بكفو لعبد علی بن ابی طالب فارد علیك واعاتبك، ولكن الله عزوجل لك ولایك وامك واخيك لبالمرصاد، فانت ذریة ابائك، الذین ذكرهم الله في القران فقال: (عاملة ناصبة \* تصلى نارا حامية \* تسقى من عین انیة - إلى قوله - من جوع) (۱). و اما وعیدك ایای ان تقتلني، فهلا قتلت الذي وجدته علی فراشك مع حلیلتك، وقد غلبك علی فرجها وشركك في ولدها، حتی الصق بك ولدا لیس لك، ویلا لك، لو شغلت بنفسك بطلب ثارك منه لكنت جدیرا ولذلك حریا، إذ تسومني القتل وتوعدني به. ولا الومك ان تسب علیا، وقد قتل اخاك مبارزة، واشترك هو وحمزة بن عبد المطلب في قتل جدك،

۱ - العاشیه: ۲-۶. (\*)

و اما تو ای عتبة بن ابی سفیان، سوگند به خدا تو دانا نیستی تا پاسخت را بیان کنم، و عاقل نیستی تا تو را سرزنش نمایم، و نزد تو خیری که انتظار آن می رود نیست، و من نسبت به ناسزا گوئیت به علی تو را ملامت نمی کنم، زیرا نزد من تو هم شأن برده و بنده علی بن ابی طالب علیه السلام هم نیستی، تا پاسخت را گفته و ملامتت کنم، و لکن خدا نسبت به تو و پدر و مادر و برادرت در کمینگاه است، و تو فرزند پدرانت هستی که خداوند آنان را در قرآن یاد کرده و می فرماید: (کار کننده ورنج برنده O آتش سوزان را می چشند O از چشمهء جوشان نوشانده شوند - تا آنجا که می فرماید: - از

گرسنگی). واما تهدیدت نسبت به من که مرا می کشی، چرا کسی که روی بسترت همراه با همسرت دیدی را به قتل نرسانی، در حالیکه با او نزدیکی می کرد، ودر فرزند او با تو شریک گردید، تا آنکه فرزند را به تو منسوب کرد، فرزندى که برای تو نبود، وای بر تو، و اگر به خود مشغول بودی و انتقامت را از او می گرفتی شایسته تر بود، و تو برای آن سزاوارتری، تا اینکه مرا به قتل تهدید کرده و به آن می ترسانی. و تو را از اینکه علی را ناسزا گوئی ملامت نمی کنم، چرا که برادرت را در مبارزه به قتل رسانید، و او و حمزه در قتل پدرت شریک بودند،

---

### [ ۳۶۸ ]

حتى اصلاهما الله على ايديهما نار جهنم، واذقهما العذاب الاليم، ونفي عمك بامر رسول الله صلى الله عليه واله. واما رجائي الخلافة، فلعمري ان رجوتها فان لي فيها لملتسبا، وما انت بنظير اخيك، ولا بخليفة ابيك، لان اخاك اكثر تمردا على الله واشد طلبا لاهراقه دماء المسلمين، وطلب ما ليس له باهل يخادع الناس ويمكرهم، ويمكر الله والله خير الماكرين. واما قولك: ان عليا كان شر قريش لقريش، فو الله ما حقر مرحوما ولا قتل مظلوما. واما انت يا مغيرة بن شعبه، فانك لله عدو، ولكتابه نابذ، ولنبيه مكذب، وانت الزاني وقد وجب عليك الرجم، وشهد عليك العدول البررة الاتقياء، فاخر رجمك، ودفع الحق بالباطيل والصدق بالاغاليط، وذلك لما اعد الله لك من العذاب الاليم والخزي في الحياة الدنيا، ولعذاب الاخرة اخزى.

---

### [ ۳۶۹ ]

تا اینکه بدست آنان در جهنم سقوط نمودند، و عذاب دردناکی را به آنان چشاندند، و عمویت به دستور پیامبر تبعید گردید. و اما اینکه من آرزومند خلافتم، سوگند به خدا اگر بدان امیدوار باشم من لیاقت آن را دارم، و من مشابه برادرت (معاویه) نبوده و جانشین پدرت نیستم، چرا که برادرت نسبت به خدا متمرّد و نسبت به ریختن خون مسلمانان و یافتن آنچه سزاوار آن نیست بسیار حریص است، مردم را مکر و فریب می دهد و خداوند نیز مکر می کند و او بهترین مکر کنندگان است. و اما سخن تو که علی بدترین فرد قریش برای قبیله قریش بود، سوگند به خدا که شخص محترمی را تحقیر نکرد و مظلومی را نکشت. و اما تو ای مغیره بن شعبه، تو دشمن خدا و رها کننده کتاب خدا و تکذیب کننده پیامبر خدا می باشی، و تو زناکار بوده و سنگسار نمودنت واجب است، و انسانهای عادل و پاک و متقی بر زنایت گواهی دادند، اما سنگسار نمودنت را به تأخیر انداخت و حق را با اباطیل و سخن را با گفتارهای نادرست قبول نکرد، و اینها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا که خداوند برایت مهیا ساخته است می باشد، و عذاب آخرت خوارکننده تر می باشد.

---

### [ ۳۷۰ ]

وانت الذي ضربت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه واله حتى ادميتها والقت ما في بطنها، استدلالا منك لرسول الله صلى الله عليه واله ومخالفة منك لامره، وانتهاكا لحرمة، وقد قال لها رسول الله صلى الله عليه واله: يا فاطمة انت سيدة نساء اهل الجنة، والله مصيرك إلى النار وجاعل وبال ما نطقت به عليك. فباي الثلاثة سببت



عليا، انقصا في نسيه، ام بعدا من رسول الله، ام سوء بلاء في الاسلام، ام جورا في حكم، ام رغبة في الدنيا، ان قلت بها فقد كذبت وكذبك الناس. اتزعم ان عليا عليه السلام قتل عثمان مظلوما، فعلي والله اتقى وانقى من لائمه في ذلك، ولعمري لئن كان علي قتل عثمان مظلوما، فو الله ما انت في ذلك في شيء، فما نصرته حيا ولا تعصبت له ميتا، وما زالت الطائف دارك تتبع البغايا وتحيي امر الجاهلية، وتميت الاسلام حتى كان ما كان في امس.

---

### [ ٢٧١ ]

وتو کسی هستی که فاطمه دختر پیامبر را زدی، تا اینکه خونریزی نمود و فرزندش را سقط کرد، و این بخاطر آن بود که پیامبر را خوار گردانی و با دستورش مخالفت نموده و احترامش را زائل سازی، در حالیکه پیامبر فرموده بود: ای فاطمه تو برترین زن اهل بهشت هستی، و خداوند تو را در آتش افکنده و وبال گفتارت را دامنگیرت می کند. پس به کدامیک از این سه امر علی را ناسزا می گوئی: آیا نسبش ناقص است، یا از پیامبر دور می باشد، یا در اسلام کار بدی انجام داده است، یا در حکم و قضاوت ستم ورزید، یا در دنیا میل ورغبت دارد، اگر یکی از آنها را بیان نمائی دروغ گفته و مردم تو را تکذیب می کنند. آیا گمان می کنی علی علیه السلام عثمان را مظلومانه کشته، سوگند به خدا که علی علیه السلام متقی تر و پاکتر از سرزنش کننده اش در این زمینه می باشد، سوگند به خدا اگر علی علیه السلام عثمان را مظلومانه می کشت به تو هیچ ارتباطی نداشت، تو او را در زمان زندگیش یاری نکرده و بعد از مرگ نیز از او یاری ننمودی، و همواره خانه ات در طائف زناکاران را می پرورانی، و امر جاهلیت را زنده و اسلام را می میراندی، تا آنکه آنچه تحقق یافت محقق شد.

---

### [ ٢٧٢ ]

واما اعتراضك في بني هاشم وبني امية، فهو ادعاؤك إلى معاوية، واما قولك في شأن الامارة وقول اصحابك في الملك الذي ملكتموه فقد ملك فرعون مصر اربعمائة سنة، وموسى وهارون نبیان مرسلان يلقیان ما يلقیان من الادی، وهو ملك الله يعطيه البر والفاجر، وقال الله: (وان ادري لعله فتنه لكم ومنازع إلى حين) (١)، (وإذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا) (٢). ثم قام الحسن عليه السلام فنفض ثيابه وهو يقول: (الخبثات للخبثين والخبثون للخبثات) (٣)، هم والله يا معاوية انت واصحابك هؤلاء وشيعتك، (والطيبون للطيبات اولئك مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم) (٤)، هم علي بن ابي طالب عليه \* (هامش) ١ - الانبياء: ١١١. ٢ - الاسراء: ١٦. ٣ - النور: ٣٦. ٤ - النور: ٣٦. (\*)

---

### [ ٢٧٣ ]

واما اعتراضت در بنی هاشم و بنی امیه، آن ادعای توست نزد معاویه، و اما سخنت در شأن امارت و رهبری و سخن یارانت در خلافتی که تصاحب کرده اید، فرعون نیز چهار صد سال بر مصر حکومت کرد، در حالیکه موسی و هارون دو پیامبر بودند و آزارهای بسیاری را تحمل کردند، و این ملک خداست که به نیکو کار و بدکار

می دهد، و خداوند می فرماید: (ونمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما و بهره مندی اندکی برای آنان باشد)، (وهنگامی که می خواهیم شهری را هلاک گردانیم دستور می دهیم که سرمایه دارانشان گناه کنند تا نزول عذاب بر آنان محقق گردد، آنگاه ایشان را نابود کنیم). آنگاه امام حسن علیه السلام برخاست و پیراهنش را تکان داد در حالیکه می گفت: (زنان بد برای مردان بد و مردان بد برای زنان بد هستند)، سوگند به خدا ای معاویه آنان تو و یاران تو هستند، (ومردان نیک برای زنان نیکند آنان از آنچه می گویند پاکیزه اند برای آنان بخشش و روزی کریمانه

---

#### [ ۲۷۴ ]

السلام واصحابه وشيعته. ثم خرج وهو يقول لمعاوية: ذق وبال ما كسبت يدك وما جنت، وما قد اعد الله لك ولهم من الخزي في الحياة الدنيا والعذاب الاليم في الآخرة. فقال معاوية لاصحابه: وأنتم فذوقوا وبال ما جنيتم، فقال الوليد بن عقبة: والله ما ذقنا الا كما ذقت، ولا اجتر الا عليك. فقال معاوية: ألم أقل لكم إنكم لن تنتقصوا من الرجل، فهلا أتعتموني أول مرة فانتصرتهم من الرجل إذ فضحك، فو الله ما قام حتى أظلم على البيت، وهممت أن اسطو به، فليس فيكم خير اليوم ولا بعد اليوم. وسمع مروان بن الحكم بما لقي معاوية واصحابه المذكورون من الحسن بن علي عليه السلام، فأتاهم فقال: أفلا أحضرتموني ذلك، فوالله لاسبته ولاسبن أباه وأهل البيت سبا تتغنى به الاماء والعبيد، فأرسل معاوية إلى الحسن بن علي عليه السلام، فلما جاء الرسول قال له الحسن عليه السلام:

---

#### [ ۲۷۵ ]

می باشد)، آنان علی علیه السلام و یاران و پیروان او هستند. آنگاه امام خارج شد در حالیکه به معاویه می گفت: بچش پیامد آنچه خود کسب کرده و بدست آوردی، و آنچه خداوند برای تو و آنان از خواری در دنیا و عذاب دردناک در آخرت آماده کرده است. معاویه به اصحابش گفت: و شما نیز پیامد عمل خود را بچشید، ولید بن عقبة گفت: سوگند به خدا تو بسیار بیشتر از ما چشیدی، و تنها بر تو جسارت نمود. معاویه گفت: آیا به شما نگفتم که نمی توانید از مقام او بکاهید، چرا از آغاز فرمانم را اطاعت نکردید و خواستید از او یاری بخواهید ولی شما را مسخره نمود، سوگند به خدا بر نخاست تا آنکه خانه بر من تاريك گردید، و خواستم او را دستگیر کنم، امروز وبعد از آن برای شما خیر و نیکی وجود ندارد. مروان بن حکم این ماجرا را شنید، نزد آنان آمد و گفت: چرا مرا حاضر نکردید، سوگند به خدا او و پدر و خاندانش را به گونه ای ناسزا می گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند، معاویه نزد امام حسن علیه السلام فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد امام فرمود:

---

#### [ ۲۷۶ ]

ما يرید هذا الطاغية مني، والله ان اعاد الكلام لاوقرن مسامعه ما يبقی عليه عاره وشناره إلى يوم القيامة. فأقبل الحسن عليه السلام، فقال مروان: والله لاسبنيك وأباك وأهل بيتك سبا تتغنى به الاماء والعبيد. فقال الحسن عليه السلام: اما انت يا مروان، فلست سببتك ولا سببت اباك، ولكن الله عزوجل لعنك ولعن اباك وأهل بيتك

وذريتك وما خرج من صلب ابيك إلى يوم القيامة على لسان نبيه محمد، والله يا مروان ما تنكر انت ولا احد ممن حضر هذه اللعنة من رسول الله صلى الله عليه واله لك ولا بيك من قبلك، وما زادك الله يا مروان بما خوفك الا طغيانا كبيرا، وصدق الله وصدق رسوله، يقول الله تبارك وتعالى: (والشجرة الملعونة في القران ونخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا) (١)، وانت

١ - الاسراء: ٦٠. (\*)

### [ ٢٧٧ ]

این طغیانگر از من چه می خواهد، سوگند به خدا اگر سخنش را تکرار کند گوشه‌هایشان از مطالبی پر کنم که عیب و ننگ آن تا روز قیامت بر آنان باقی بماند. هنگامی که امام حسن علیه السلام نزد آنان رسید مروان گفت: سوگند به خدا تو و پدر و خاندانت را به گونه‌ای ناسزا گویم که کنیزان و بنده‌ها آن را در رقصهای خود بخوانند. امام فرمود: اما تو مروان من تو و پدرت را ناسزا نمی گویم، اما خدا تو و پدر و خاندان و فرزندانت، هر که از صلب پدرت تا روز قیامت خارج شود، را بر زبان پیامبرش لعنت کرد، سوگند به خدا ای مروان تو و هیچکس از آنان که هنگام لعنت نمودن پیامبر حاضر بودند این امر را در مورد تو و پدرت انکار نمی کنند، در مقابل تهدید خداوند تجاوزگری تو زیادت‌تر شد، و خدا و پیامبرش راست می گویند، خداوند می فرماید: (وشجره ملعونه در قرآن و آنان را می ترسانیم اما تنها طغیانگری و تجاوزگری آنان بیشتر می شود)،

### [ ٢٧٨ ]

يا مروان وذريتك الشجرة الملعونة في القران، وذلك عن رسول الله صلى الله عليه واله، عن جبرئيل، عن الله عزوجل. فوثب معاوية فوضع يده على فم الحسن عليه السلام، وقال: يا ابا محمد ما كنت فحاشا، ولا طياشا، فنفض الحسن عليه السلام ثوبه وقام فخرج، فتفرق القوم عن المجلس بغيط وحزن، وسواد الوجوه في الدنيا والاخرة. (٢) مناظرته عليه السلام في تعريف نفسه ومساوي معانديه روي ان الحسن بن علي عليه السلام وفد على معاوية، فحضر مجلسه، وإذا عنده هؤلاء القوم، ففخر كل رجل منهم على بني هاشم ووضعوا منهم، وذكروا اشياء ساءت الحسن بن علي عليه السلام وبلغت منه، فقال الحسن بن علي عليه السلام: انا شعبة من خير الشعب، وابيائي اكرم العرب، لنا الفخر والنسب والسماحة عند الحساب، ونحن من خير

### [ ٢٧٩ ]

و تو ای مروان و فرزندانت درخت ملعون در قرآن می باشید، و این امر از طرف پیامبر از جبرئیل از خداوند رسیده است. معاویه برخاست و دست بر دهان امام حسن علیه السلام نهاد و گفت: ابا محمد تو ناسزاگو و پرخاشگر نبودی، امام حسن علیه السلام لباسهایش را جمع کرد و برخاست و خارج شد، گروه با نارا حتی و حزن و چهره‌های سیاه در دنیا و آخرت پراکنده شوند. (٢) مناظره آن حضرت در شناسائی خود و عیوب مخالفین روایت شده که امام حسن علیه

السلام بر معاویه وارد شد و در مجلس او حضور یافت، در آنجا گروهی از یارانش حاضر بودند، هر يك از آنان افتخارات خود را بر بنی هاشم ذکر کرد و از ارزش آنان کاستند، و مطالبی را ذکر کردند که بر امام حسن علیه السلام دشوار آمد و ایشان را ناراحت کرد، آنگاه ایشان به سخن پرداخت و فرمود: من از بهترین قبائل، و پدرانم ارزشمندترین خاندان در عرب می باشم، در هنگام محاسبه افتخار و نسب برتر و جوانمردی برای ماست،

---

#### [ ۲۸۰ ]

شجرة انبتت فروعا نامية، واثمارا زاكية، وابدانا قائمة، فيها اصل الاسلام، و علم النبوة، فعلونا حين شمع بنا الفخر، واستطلنا حين امتنع بنا العز، ونحن بحور زاخرة لا تنزف، وجمال شامخة لا تقهر. فتكلم مروان بن الحكم والمغيرة بن شعبة ووضعه و أبيه، فتكلم الحسن عليه السلام فقال: يا مروان اجينا وخورا وضعفا وعجزا، زعمت اني مدحت نفسي وانا ابن رسول الله، وشمخت بانفي وانا سيد شباب اهل الجنة، وانا بيدخ ويتكبر، وبلك من يريد رفع نفسه، ويتبجح من يريد الاستطالة، فاما نحن فاهل بيت الرحمة، ومعدن الكرامة، وموضع الخيرة، وكنز الايمان، ورمح الاسلام، وسيف الدين. الا تصمت ثكثك امك قبل ان ارميك بالهوائل، واسمك بميسم تستغني به عن اسمك، فاما اباك بالنهب والملوك افي اليوم الذي وليت فيه مهزوما، وانحجرت مذعورا، فكانت غنيمتك هزيمتك، وغدرك

---

#### [ ۲۸۱ ]

وما از بهترین درختی هستیم که شاخه های بارور و میوه های پاکیزه و بدنه های بر جا مانده ای را رویانید، در آن اصل اسلام و علم نبوت است، آنگاه که جای افتخار رسید برتر گردیده، و آنگاه که از برتر شدن ما جلوگیری شد ما طلب برتری نمودیم، و ما دریا های عمیقی هستیم که تهی از آن نگردیده، و کوه های محکمی هستیم که مغلوب نمی گردیم. در این هنگام مروان بن حکم و مغیره بن شعبه سخن گفتند و او و پدرش را کم ارزش جلوه دادند، امام حسن علیه السلام سخن گفت و فرمود: ای مروان! آیا از ترس و خواری وضعف و عجز سخن می گویی، گمان کردی که خود را ستودم در حالیکه پسر پیامبر خدایم، و مقامم را بالا بردم در حالیکه سرور جوانان اهل بهشتیم، و ای بر کسی که فخر می فروشد و تکبر می کند تا خود را برتر جلوه دهد، و کسی خود را بزرگ می نمایاند و قصد گردن فرازی دارد، اما ما خاندان رحمت و جایگاه کرامت و بزرگواری، و موضع خیر و نیکی، و معدن ایمان، و نیزه اسلام، و شمشیر دین هستیم. مادرت به عزایت بنشیند چرا سکوت نمی کنی قبل از آنکه امور هولناک را به سویت بفرستم و بیان دارم، و تو را به نشانه ای بنمایانم که از نامت بی نیاز شوی، اما بازگشتت با غارت آیا در روزی بود که ناداری را سرپرستی کرده، و ترسوئی را پناه دادی، بهره و غنیمتت فرارت بود

---

#### [ ۲۸۲ ]

بطلحة حين غدرت به فقتله قبحا لك، ما اغلط جلدة وجهك. فنكس مروان رأسه ويقي المغيرة مبهوتا، فالتفت إليه الحسن عليه السلام فقال: اعور ثقيف ما انت من قريش فافاخرک، اجهلتنی یا ويحك، انا

ابن خيرة الاماء وسيدة النساء، غذانا رسول الله صلى الله عليه واله يعلم الله تبارك وتعالى، فعلمنا تأويل القران ومشكلات الاحكام، لنا العزة العليا والفخر والسناء. وانت من قوم لم يثبت لهم في الجاهلية نسب، ولا لهم في الاسلام نصيب، عبد ابق ما له والافتخار عن مصادمة الليوث ومجاشة الاقران، نحن السادة ونحن المداويد القادة، نحمي الذمار، وننفي عن ساحتنا العار، وانا ابن نجيبات الابرار. ثم اشرت زعمت إلى وصي خير الانبياء، وكان هو بعجزك ابصر، وبخورك اعلم، وكنت للرد عليك منه

### [ ٢٨٢ ]

ونیرنگت به طلحه، در زمانی که به او مکر زده او را به قتل رساندی (۱)، زشت باد چهره ات که چقدر کریه وناپسند است. مروان سر به زیر انداخت و مغیره مبهوت ایستاد، امام علیه السلام رو به مغیره کرد و فرمود: ای کور قبیله ثقیف، تو را چه به فریض که نسبت به تو افتخار کنم، وای بر تو آیا مرا نمی شناسی، من پسر بهترین زنان و سرور زنان هستم، پیامبر ما را به علم الهی تغذیه کرده، و تأویل قرآن و مشکلات احکام را آموخته ایم، عزت برتر و افتخار برتری از ماست. و تو از گروهی هستی که در جاهلیت نسبی نداشته و در اسلام بهره ای ندارند، بنده فراری را چه شده که با شیران برخورد کرده و مزاحم قهرمانان گردد و دم از افتخار زند، ما سروران، و ما مدافعان برتر هستیم، از پیمانمان حمایت کرده و عیب و ننگ را از خود دور می کنیم، و من پسر زنان پاک هستم. تو اشاره کردی - بر اساس گمانت - به وصی برترین پیامبران، او به ناتوانیت دانانتر و به ضعف آگاهتر بود، و تو برای رد کردن خودت نسبت به

۱ - ابن اثیر در اسد الغابة گوید که سبب قتل طلحه آن بود که مروان به سوی طلحه - که در میدان جنگ ایستاده بود - تیری پرتاب کرد، اگر آن را می بستن پاهایش ورم می کرد و اگر باز می گذارند خون جاری می شد، مروان گفت: او را رها کنید آن تیری بود که خداوند فرستاد، و طلحه از آن تیر مرد، و رو به سوی ابان بن عثمان کرد و گفت: بعضی از قاتلان پدرت را کشتم. (\*)

### [ ٢٨٤ ]

اهلا، لوغرك في صدرك وبدو الغدر في عينك هيهات لم يكن ليتخذ المضلين عضدا. وزعمك انك لو كنت بصفين بزعارة قيس وحلم ثقيف، فيماذا ثكلتك امك، ابعجزك عند المقامات وفرارك عند المجاحشات؟ اما والله لو التفت عليك من أمير المؤمنين الاشاجع، لعلمت انه لا يمنعه منك الموانع، ولقامت عليك المرنات الهوالع. واما زعارة قيس، فما انت وقيسا، انما انت عبد ابق فثقف، فسمي ثقيفا فاحتل لنفسك من غيرها، فلست من رجالها، انت بمعالجة الشرك وموالج الزرائب اعرف منك بالحروف. فاما الحلم، فاي الحلم عند العبيد القيون، ثم تمنيت لقاء أمير المؤمنين، فذاك من قد عرفت: اسد باسل، وسم قاتل، لا تقاومه ابالسنة عند الطعن والمخالسة، فكيف ترومه الضبعان، وتناله الجعلان بمشيتها القهقري.

### [ ٢٨٥ ]

أو شایسته تر هستی، بخاطر آن غیضی که در دل داری و فریبی که از چشمه‌مایت پیدا است، هیهات او گمراهان را یاور انتخاب نمی کرد

(۱). وگمان تو که اگر در صفین بودی از نیرومندی قیس و مهارت ثقیف از همه سزاوارتر بودی، مادرت به عزایت بنشیند آیا این امور با ناتوانیت در میدانهای نبرد و فرارت در زمانهای سخت تحقق می پذیرد، سوگند به خدا اگر امیر المؤمنین پرچم شجاعان را به تو می سپرد، می دیدی که سختیها او را از پای در نیاورده، و فریادهای هول انگیز می کشیدی. و اما دلیری قیس، تو را چه کار به قیس، تو بنده فراری هستی که علوم را آموختی، و از اینرو ثقیف نامیده شدی، و بدین وسیله به حيله خود را از قبیلهء ثقیف برشمردی، تو از مردان آن قبیله نیستی، و تو به تعمیر وسایل صید و داخل شدن در آغل گوسفندان داناتری از جنگ نمودن و اما مهارت چه مهارتی نزد بردگان و بندگان می باشد. خواستی با امیر المؤمنین ملاقات کنی، و او آنچنانکه تو او را شناختی: شیر بیشه و سومی کشنده بود، قهرمانان در هنگام نبرد در برابرش قدرت ایستادگی نداشتند، تا چه رسد که گرگها او را قصد کنند، و سوسك (مرد سیاه چهره) از عقب سر او را طلب نماید.

---

۱ - بعد از مرگ عثمان مغیره نزد امام آمد و گفت: نصیحتی به تو دارم اگر می خواهی کارهای سامان باید طلحه را بر کوفه و زبیر را بر بصره و معاویه را بر بصره و معاویه را بر شام بگمار، و بعد از آنکه خلافت سامان یافت با آنان هر گونه که خواهی عمل کن، که امام فرمود: (من از گمراهان یاور انتخاب نمی کنم) ج ۳ ص ۳۷۱ (حاشیه صابه). (\*)

---

#### [ ۲۸۶ ]

و اما وصلتک فمناکوره، و قرابتک مجهولة، و ما رحمک منه الا کبنات الما من خشفان الطباء، بل انت ابعده منه نسبا. فوثب المغيرة والحسن يقول لمعاوية: اعذرنا من بني امية ان تجاوزنا بعد منطقة القيون ومفاخرة العبيد. فقال معاوية: ارجع يا مغيرة، هؤلاء بنو عبد مناف لا تقاومهم الصناديد ولا تفاخرهم المذاويد، ثم أقسم على الحسن عليه السلام بالسكوت، فسكت. (۲) مناظرته عليه السلام في فضلهم وان الخلافة لا تصلح الا فيهم روي سليم بن قيس قال: سمعت عبد الله بن جعفر بن ابي طالب قال: قال لي معاوية: ما اشد تعظيمك للحسن والحسين، ما هما بخير منك ولا ابوهما بخير من ابيك، لولا ان فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه واله لقلت ما امك اسماء بنت عميس بدونها، قال:

---

#### [ ۲۸۷ ]

و اما نسبتت مجهول و نزدیکانت ناشناخته اند، خویشاوندی تو به آن قبیله مانند نسبت حیوانات دریایی به آهوان صحرائی است، بلکه خویشاوندی تو از این نسبت دورتر است. مغیره برخاست و امام حسن علیه السلام به معاویه می فرمود: ما را از بنی امیه معذور بدار، بعد از سخن بردگان و افتخار نمودن بندگان. معاویه گفت: ای مغیره باز گرد، اینان فرزند عبد منافند، قهرمانان در مقابلشان قدرت ایستادگی نداشته، و بزرگان در مقابلشان قدرت فخر فروشی ندارند، آنگاه امام حسن علیه السلام را سوگند داد که ساکت شود، و امام ساکت شد. (۳) مناظره آن حضرت در فضیلت اهل بیت و اینکه خلافت تنها شایسته آنانست سلیم بن قیس گوید: از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب شنیدم که گفت: معاویه به من گفت: چرا حسن و حسین را زیاد احترام می کنی، آنان بهتر از تو و پدرشان بهتر از پدر تو نبود، و اگر مادرشان فاطمه دختر پیامبر نبود می گفتم اسماء بنت عمیس کمتر از او بشمار نمی رفت، گوید:

فغضبت من مقالته واخذني ما لا املك - ثم ذكر قول عبد الله بن جعفر وابن عباس في فضل الحسن والحسين عليهما السلام، وما هما سمعا عن النبي صلى الله عليه واله في فضلهم، إلى ان قال: قال معاوية: ما تقول يا حسن عليه السلام، قال: يا معاوية ! قد سمعت ما قلت وقال ابن عباس، العجب منك يا معاوية ومن قلة حياتك ومن جرأتك على الله حين قلت: قد قتل الله طاعتكم ورد الامر إلى معدنه، فانت يا معاوية معدن الخلافة دوننا ؟ ! ويل لك يا معاوية ولثلاثة قبلك، الذين اجلسوك هذا المجلس وسنوا لك هذه السنة، لاقولن كلاما ما انت اهله، ولكني اقول لتسمعه بنو ابي هؤلاء حولي. ان الناس قد اجتمعوا على امور كثيرة، ليس بينهم اختلاف فيها ولا تنازع ولا فرقة: على شهادة ان لا اله الا الله، وان محمدا رسول الله وعبده، والصلوات الخمس، والزكاة المفروضة، وصوم شهر رمضان، وحج البيت، ثم اشياء كثيرة من طاعة الله التي

از گفتارش بسيار ناراحت شده ونمی توانستم خود را کنترل کنم - تا آنکه سخن عبد الله بن جعفر وعبد الله بن عباس را در فضیلت امام حسن وحسين عليهما السلام آنچه از پیامبر صلى الله عليه واله در فضیلت ایشان شنیده بودند را نقل می کند، تا آنجا که گوید: معاوية گفت: أي حسن عليه السلام تو چه می گویی ؟ فرمود: أي معاوية ! سخن من وگفتار ابن عباس را شنیدی، أي معاوية تعجب از تو واز کم حیائی تو وجرأت بر خداوند است، آنجا که گفتی: خداوند طاعت شما را کشت و خلافت را به جایگاه او (معاوية) رسانید، أي معاوية آیا تو معدن خلافتی نه ما ؟ وای بر تو أي معاوية وبه سه نفری که قبل از تو بودند و تو را در این جایگاه نشانند، و این سنت را برایت مهیا نمودند، سخنی می گویم که تو شایسته آن نیستی، اما می گویم تا فرزندان پدرم که در اینجا حاضرند بشنوند: مردم در امور بسیاری با هم اتفاق نظر دارند و در آن مسائل بین ایشان اختلاف و کشمکش وجدائی نیست: بر گواهی به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر، و نمازهای پنجگانه، و زکات واجب، و روزه ماه رمضان، و حج خانه خدا و موارد بسیاری از واجبات الهی که قابل شمارش

لا تحصى ولا يعدها الا الله. واجتمعوا على تحريم الزنا والسرقه والكذب والقطيعة والخيانة، واشياء كثيرة من معاصي الله التي لا تحصى ولا يعدها الا الله. واختلفوا في سنن اقتتلوا فيها، وصاروا فرقا يلعن بعضهم بعضا، وهي الولاية، وبراء بعضهم من بعض، ويقتل بعضهم بعضا ايهم احق واولى بها، الا فرقة تتبع كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه واله، فمن اخذ بما عليه اهل القبلة الذي ليس فيه اختلاف، ورد علم ما اختلفوا فيه إلى الله، سلم ونجا به من النار ودخل الجنة. ومن وفقه الله ومن عليه واحتج عليه بان نور قلبه بمعرفة ولاية الامر من ائمتهم ومعدن العلم اين هو، فهو عند الله سعيد ولله ولي، وقد قال رسول الله صلى الله عليه واله: رحم الله امرئ علم حقا فقال فغتم أو سكت فسلم.

نیست و شماره آنها را تنها خدا می داند. و نیز بر موارد دیگری اجتماع کرده اند، بر حرمت زنا و دزدی و دروغ، و قطع رحم، و خیانت، و موارد بسیاری از محرمات الهی که قابل شمارش نیست و شماره آنها را تنها خدا می داند. اما در مورد سنتهایی اختلاف کرده و با هم در آنها می جنگند، و به گروههایی تقسیم شده اند که گروهی گروه دیگر را لعنت می کنند، و همان ولایت و سرپرستی است، و گروهی از گروه دیگر بیزاری می جوید، گروهی گروه دیگر را بقتل می رساند که کدامیک شایسته تر به آن است، جز گروهی که از کتاب الهی و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله پیروی می کنند، هر که آنچه مسلمانان در آن اختلاف ندارند را بگیرد و امور اختلافی را به خداوند واگذارد، سالم مانده و از آتش نجات می یابد و داخل بهشت می گردد. و هر که خداوند او را موفق گردانده و بر او منت گذارده و بر او احتجاج نماید، به اینکه قلبش را به شناخت و ایان امرش از پیشوایانش روشن گرداند و بشناسد که معدن علم کجاست، پس او نزد خداوند سعادتمند بوده و دوستدار خداست، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند شخصی را که حق ما را دانست و آنرا بیان کرد پس سعادتمند گردید، یا ساکت شد پس سالم ماند.

نحن نقول اهل البيت: ان الائمة منا، وان الخلافة لا تصلح الا فينا، وان الله جعلنا اهلها في كتابه وسنة نبيه صلى الله عليه وآله، وان العلم فينا ونحن اهلها، وهو عندنا مجموع كله بحذافيره، وانه لا يحدث شئ الي يوم القيامة حتى ارش الخدش الا وهو عندنا مكتوب باملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخط علي عليه السلام بيده. وزعم قوم انهم اولى بذلك منا، حتى انت يا ابن هند تدعي ذلك، وتزعم ان عمر ارسل الي ابي اني اريد ان اكتب القرآن في مصحف فابعت الي بما كتبت من القرآن، فاتاه فقال: تضرب والله عنقي قبل ان يصل اليك، قال: ولم؟ قال: لان الله تعالى قال: (والراسخون في العلم) (۱)، قال: اياك عنى ولم يعنك ولا اصحابك، فغضب عمر ثم قال: ان ابن ابي طالب يحسب ان احدا ليس عنده علم غيره، من كان يقر من

۱ - آل عمران: ۷. (\*)

ما اهل بيت می گوئیم امامان و پیشوایان از ما هستند، و خلافت و پیشوائی تنها سزاوار و شایسته ماست، و خداوند در کتابش و سنت پیامبرش ما را شایسته آن دانسته است، علم در ما و ما اهل آنیم، و تمامی آن با تمام جوانبش نزد من می باشد، و تا روز قیامت امری محقق نمی گردد حتی زدن بر چهره کسی، جز آنکه آن بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله دیکته شده و علی علیه السلام با دست خود نوشته و در دست ما قرار دارد. و گروهی گمان می کنند که به خلافت از ما سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این ادعا را ذکر می کنی، و گمان می کنی (عمر) نزد پدرم فرستاد که می خواهم قرآن را در یک مجموعه ای جمع آوری کنم پس آنچه از قرآن نوشته ای را نزد من بفرست، فرستاده آمد، امام فرمود:



سوگند به خدا قبل از اینکه به تو برسد گردنم را می زنی، عمر گفت: چرا؟ فرمود: چون خداوند می فرماید: (آنانکه در علم راسخند)، فرمود: آیه مرا قصد کرده وتو وپارانت مقصود آیه نیستید، عمر خشمگین شد، سپس گفت: پسر ابی طالب گمان می کند آنچه در نزد اوست پیش فرد دیگری وجود

---

#### [ ۲۹۴ ]

القران شیئا فلیأتني، فإذا جاء رجل فقراً شیئا معه فيه اخر کتبه والا لم یکتبه، ثم قالوا: قد ضاع منه قران كثير، بل کذبوا والله بل هو مجموع محفوظ عند اهله، ثم امر قضاته وولاته: اجهدوا ارائکم وافضوا بما ترون انه الحق، فلا یزال هو وبعض ولاته قد وقعوا في عظیمة فیخرجهم منها ابی، لیحتج علیهم بها، فتجتمع القضاة عند خلیفتهم وقد حکموا في شئ واحد بقضایا مختلفة فأجازها لهم، لان الله لم یؤته الحکمة وفصل الخطاب، وزعم کل صنف من مخالفینا من اهل هذه القبلة ان معدن الخلافة والعلم دوننا، فنستعین بالله علی من ظلمنا وجحدنا حقنا، وركب رقابنا، وسن للناس علینا ما یحتج به مثلك وحسبنا الله ونعم الوکیل. انما الناس ثلاثة: مؤمن یعرف حقنا ویسلم لنا، ویأتم بنا، فذلك ناج محب لله ولي، وناصب لنا العداوة یتبرأ منا ویلعننا، ویستحل دماءنا، ویجحد

---

#### [ ۲۹۵ ]

ندارد، هر که آیه ای از قرآن را خوانده آنرا نزد من بیاورد، هرگاه کسی آیه ای را می آورد وشاهدی بر آن اقامه می کرد آن آیه را می نوشت واگر شاهدی نداشت آنرا نمی نوشت، آنگاه گفتند: از قرآن آیات بسیاری گم شده است، بلکه دروغ می گویند، سوگند به خدا بلکه آن نزد اهلش جمع شده وحفظ گردیده است. آنگاه عمر به قضات ووالیان امرش دستور داد: فکر کنید وعقایدتان را بیان دارید که حق چیست، او وبعضی از والیان امرش در مشکل بزرگی افتادند ویدرم آنان را از مشکل خارج ساخت، تا به آن بر آنها احتجاج جوید، اما گاه قضات نزد خلیفه خود می آمدند در حالیکه در يك امر مشترك احکام متعددی را بیان می نمودند، اما همه را امضا می کرد، چرا که خداوند به او حکمت وروش قضاوت نداده بود. وهر گروه از مخالفین ما از مسلمانان گمان می کنند که جایگاه خلافت وعلم در غیر ماست، از خداوند بر کسانی که بما ظلم کرده وحق ما را انکار کرده، ومردم را بر ما مسلط نموده، وبرای مردم راهی را بر علیه ما گشودند که بوسیلهء تو بدان احتجاج ودلیل آورده شود، وخداوند ما را کافی بوده وبهترین سرپرست است. مردم بر سه دسته اند: مؤمنی که حق ما را می شناسد وتسلیم ما بوده، واز ما پیروی می کند، او نجات یافته ودوستدار ماست واز امر خداوند تبعیت می کند، ودشمن ما که از ما بیزار است وجسته وما را لعن

---

#### [ ۲۹۶ ]

حقنا، ویدین الله بالبراءة منا، فهذا کافر مشرک فاسق، وانما کفر واشرک من حیث لا یعلم، كما سیوا الله عدوا بغير علم، كذلك یشرک بالله بغير علم. ورجل اخذ بما لا یختلف فيه ورد علم ما اشکل علیه إلى الله مع ولايتنا، ولا یأتم بنا، ولا یعادینا ولا یعرف حقنا، فنحن نرجو ان یغفر الله له ویدخله الجنة، فهذا مسلم ضعیف. (ع) مناظرته علیه

السلام مع عمرو بن عاص ومروان وابن زياد روي انه اجتمع معاوية مع بطانته، فجعل بعضهم يفخر على بعض، فأراد معاوية أن يضحك على ذقونهم، فقال لهم: أكثرتم الفخر، فلو حضركم الحسن بن علي عليهما السلام وعبد الله بن عباس لقصرا من أعنتكم ما طال، فبعث معاوية إلى الامام عليه السلام - إلى ان ذكر قولهم - ثم قال عليه السلام: ليس من العجز ان يصمت الرجل عند ايراد الحجة،

---

#### [ ٢٩٧ ]

می کند وریختن خونهایمان را حلال می داند، وحق ما را انکار می کند، و خداوند را با برائت و بیزاری از ما می پرستد، این کافر و مشرک و فاسق است، و از جایی که گمان نمی کند کافر و مشرک گردیده، همچنانکه خداوند را ناگاهانه دشنام می دهند، همچنان بدون آگاهی به خداوند شرک می ورزند. و شخصی آنچه امت بر آن اتفاق دارند را گرفته، و علم آنچه بر او مشتبه شده و نیز ولایت ما را به خدا وامی گذارد، و از ما پیروی نکرده و با ما نیز دشمنی نمی کند و حق ما را نمی شناسد، ما امیدواریم که خداوند او را پیامرزد و او را داخل بهشت گرداند، این مسلمان ناتوان است. (٤) مناظرهء آن حضرت با عمرو بن عاص و مروان و ابن زیاد روایت شده: روزی معاویه همراه با اطرافیان رازدارش نشست، و به یکدیگر فخر می فروختند، معاویه خواست آنان را بخنداند، از اینرو گفت: بسیار فخر فروختید، اگر حسن بن علی علیه السلام و عبد الله بن عباس در اینجا بودند از این بالندگی ها کمتر می نمودید، معاویه نزد امام فرستاد - نگاه گفتار آنان را ذکر می کند - سپس امام در جواب ایشان فرمود: اگر کسی در مباحثه خاموش ماند، این امر دلیل بر ناتوانی او

---

#### [ ٢٩٨ ]

ولكن من الافك ان ينطق الرجل بالخنا، ويصور الباطل بصورة الحق. يا عمرو افتخارا بالكذب وجرأة على الافك، ما زلت اعرف مثالبك الخبيثة، ابديها مرة وامسك عنها اخرى، فتأبى الا انهماكا في الضلالة، اتذكر مصابيح الدجى واعلام الهدى وفرسان الطراد، وحتوف الاقربان، وابناء الطعان، وربيع الضيفان، ومعدن النبوة، ومهبط العلم. وزعمتم انكم احمى لما وراء ظهوركم، وقد تبين ذلك يوم بدر، حين نكصت الابطال وتساورت الاقربان، وافتحمت اللبوث، واعتكرت المنية، وقامت رحاها على قطبها، وافترت عن نابها، وطار شرار الحرب، فقتلنا رجالكم، ومن النبي على ذرايكم، فكنتم لعمرى في ذلك اليوم غير مانعين لما وراء ظهوركم من بني عبد المطلب. واما انت يا مروان فما انت والاكثر في قريش،

---

#### [ ٢٩٩ ]

نمی باشد، بلکه کسی که به دروغ سخن گوید و بخواهد باطل را به صورت حق جلوه دهد خیانتکار است. ای عمرو به دروغ افتخار ورزیده و در خیانت گستاخی می کنی، من از تبهکاریت همیشه آگاه بوده و برخی از آنها را برشمرده و از برخی دیگر چشم می پوشیده ام، زیرا در گمراهی فرو رفته ای، در باره ما که چراغهای روشن در تاریکی، و پرچمهای هدایت و راهنمایی، و سواران دلاور، و حمله ور به دشمنان، و پرورده شده در دامان جنگ می باشیم، برای دوستان همچون نو بهاران خرم هستیم، ما جایگاه نبوت و محل فرو آمدن علم

هستیم. وگمان می کنید که نژادتان از ما نیرومندتر است، ولی در نبرد بدر نیرومندی ما آشکار گردید، در روزی که دلاوران بر زمین خوردند، وهماوران به سختی افتادند، وشیرمردان از پای در آمدند، ومرگ معرکه دار میدان شد، وبر پاشنهء آن چرخید و دندان نشان داد، وآتش جنگ زبانه کشید، در چنان هنگامه ای بود که مردان شما را کشتیم وپیامبر بر فرزندانان منت گذارد، وپجان خودم سوگند در آن روز شما هرگز از بنی عبدالمطلب برتر وقوی تر نبودید. واما تو ای مروان، تو را چه می شود که از قریش زیاده گفته وبه آن

---

### [ ۲۰۰ ]

وانت طلیق وابوك طريد، يتقلب من خزبة إلى سواة، ولقد جئ بك إلى امير المؤمنين، فلما رأيت الضرعام قد دميت برائنه واشتبكت انيابه، كنت كما قال القائل: ليث إذا سمع الليوث زئيره بصصن ثم قذفن بالابعار فلما من عليك بالعفو وارخي خناقك بعد ما ضاق عليك، وغصصت بريقك، لم تقعد معنا مقعد اهل الشكر، ولكن كيف تساوينا وتجارينا، ونحن مما لا يدركنا عار ولا تلحقنا خزبة. وما انت يا زياد وقريشا، لا اعرف لك فيها اديما صحيحا، ولا فرعا نابتا، ولا قديما ثابتا، ولا منبتا كريما، بل كانت امك بغيا تداولها رجال من قريش وفجار العرب، فلما ولدت لم تعرف لك العرب والدا فادعاك هذا - و اشار إلى معاوية - بعد ممات ابيه. مالك افتخار، تكفيك سمية ويكفينا رسول الله صلى الله عليه واله وابي علي بن ابي طالب عليه

---

### [ ۲۰۱ ]

افتخار کنی، تو رها شده ای وپدرت طرد شده پیامبر است، وتو هر روز از پستی به بدی می گرائی ودر این دو گرفتاری، آیا فراموش کردی آن روز که دست بسته ترا به حضور امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، وپا چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش خون می چکید، و دندانهایش را بهم می فشرد، ومفهوم این شعر را می نگرستی: شیری که چون شیران فریادش را بشنوند، سراسیمه فرار کنند وسرگین اندازند. ولی امیر المؤمنین علیه السلام تو را بخشید واز خفقان مرگ رها شدی، ونفس تنگت که نمی گذاشت آب دهانت را فرو بری، باز شد وبه حال آمدی، اما بجای آنکه سپاس ما را بگذاری به بدگوئی ما پرداختی وحسارت ورزیدی، در صورتی که می دانی ما هرگز ننگی بر دامانمان ننشسته وخوار وخسران به سراغمان نیامده است. واما تو ای زیاد، به قریش چه کار داری، کسی برای تو نسب درست وشاخهء برومند، وپیشینهء استوار، وجایگاه رشد ارزشمندی نمی شناسد، مادرت زنی زناکار بود که مردهای قریش وبدکاران عرب با او رابطه داشتند، ووقتی که بدنی آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد - وبه معاویه اشاره کرد - پس از مرگ پدرش تو را برادر خود خواند. در اینصورت به چه چیزی افتخار می کنی، تو را همان رسوائی مادرت بس است، ودر افتخار ما همین کافی است که جد ما رسول

---

### [ ۲۰۲ ]

السلام سيد المؤمنين، الذي لم يرتد على عقبه، وعمي حمزة سيد الشهداء، وجعفر الطيار، وانا واخي سيدا اهل الجنة. ثم التفت إلى ابن عباس فقال: يا ابن العم انما هي بغاث الطير انقض

عليها اجدل. (٥) مناظرته عليه السلام مع عبد الله بن الزبير روي انه غاب عليه السلام عن دمشق اياما، ثم رجع إليها، فدخل على معاوية، وكان في مجلسه عبد الله بن الزبير، فلما رأى معاوية الامام قام إليه فاستقبله، وبعد ما استقر به المجلس التفت إليه قائلاً: يا ابا محمد ! اني اظنك تعباً نصيباً، فأنت المنزل فأرح نفسك فيه. وخرج الامام عليه السلام من عنده والتفت معاوية إلى عبد الله بن الزبير: لو افتخرت على الحسن، فانك ابن حواري رسول الله صلى الله عليه وآله وواله وابن عمته، ولابيك في الاسلام نصيب وافر - إلى ان ذكر

---

### [ ٢٠٢ ]

خداست وپدرم علی بن ابی طالب علیه السلام پیشوای مسلمانان است، که هرگز به جاهلیت بازنگشت، وعموهایم یکی حمزه سید الشهداء و دیگری جعفر طیار است، ومن و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم. آنگاه امام رو به ابن عباس کرد و فرمود: پسر عمویم اینان مرغهای ناتوانی هستند که می توان با بحث پرهائشان را در هم شکست. (٥) مناظره آن حضرت با عبد الله بن زبیر روایت شده: امام چند روزی از دمشق خارج شد، آنگاه به دمشق بازگشت، و نزد معاویه آمد، در مجلس معاویه عبد الله بن زبیر حضور داشت، هنگامی که معاویه امام را دید از او استقبال کرد و بعد از آنکه مجلس آماده شد به امام گفت: ای ابا محمد گمان می کنم خسته اید به منزل رفته و استراحت کنید. امام از نزد او خارج شد، و معاویه رو به عبد الله بن زبیر کرد و گفت: بهتر است که بر حسن فخر بوزی، چرا که تو پسر یکی از نزدیکان پیامبر و پسر عموی او می باشی، و پدرت در اسلام کارهای بسیاری انجام داده

---

### [ ٢٠٤ ]

قول ابن الزبير في مجلس عند الامام عليه السلام - ثم قال عليه السلام: اما والله لولا ان بني امية تنسبني إلى العجز عن المقال لكففت عنك تهاونا، ولكن سابقين لك ذلك لتعلم اني لست بالعي ولا الكليل اللسان، اياي تعير وعلي تفتخر، ولم يكن لجذك بيت في الجاهلية ولا مكرمة، فزوجته جدتي صفية بنت عبد المطلب، فبذخ على جميع العرب بها وشرف مكانها، فكيف تفاخر من هو من القلادة واسطتها، ومن الاشراف سادتها، نحن اكرم اهل الارض زندا، لنا الشرف الثاقب والكرم الغالب. ثم تزعم اني سلمت الامر، فكيف يكون ذلك، ويحك كذلك، وانا ابن اشجع العرب، وقد ولدتني فاطمة سيدة نساء العالمين وخيرة الاماء، لم افعل ذلك ويحك جينا ولا ضعفا، ولكنه بايعني مثلك، وهو يطلبنى بثرة، ويداجيني المودة ولم اتق بنصرته، لانكم اهل بيت عذر، وكيف لا يكون كما اقول. وقد بايع ابوك امير المؤمنين ثم نكث بيعته،

---

### [ ٢٠٥ ]

است - تا آنجا که سخن عبد الله زبیر در حضور امام را در مجلس دیگری نقل می کند - آنگاه امام فرمود: سوگند به خدا اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی شمردند برای پست شمردن تو زبان از گفتارت باز می داشتم، ولی اکنون برایت آشکار می کنم که من کم عقل و بی زبان نیستم، آیا تو بر من عیب می گیری و بر من فخر می فروشی، جدت در جاهلیت خانواده و معروفیتی نداشت تا اینکه

با جده ام صفیه دختر عبد المطلب ازدواج کرد، و در میان عرب سرافراز شد و به شرف او افتخار ورزید، پس چگونه فخر کنی بر کسی که حلقه رابط گردنبنده است، بزرگان و گرامترین مردم روی زمین، این مائیم که شرفی بر نفوذ و کرامتی برتر و پیروز داریم. گمان می کنی که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو من پسر دلاورترین مردان عربم، و در دامان فاطمه علیها السلام چشم گشوده ام که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام نادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتیم که به بیهودگی طرفدار من بودند، و به دروغ ادعای دوستی می کردند، و من به آنها اعتماد نداشتیم، چون شما خاندانی فریبکارید. و چرا چنین نباشد که پدرت با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرد، و به

---

### [ ۲۰۶ ]

ونکص علی عقبیه، و اختدع حشیه من حشایا رسول الله، لیضل بها الناس، فلما دلف نحو الاعنة ورأى بريق الاسنة قتل مضیعة لا ناصر له واتي بك اسيرا، قد وطأتك الكماة باطلافاها، والخیل بسنابكها، واعتلاك الاشر فغضضت بريقك، واقعت علی عقیك كالكلب إذا احتوشته اللیوث. فنحن ویک نور البلاد واملاکها، و بنا تفخر الامة والینا تلقى مقالید الازمة، اتصول وانت تخدع النساء، ثم تفتخر علی بني الانبیاء، لم تزل الاقاول منا مقبولة، وعلیک وعلی ابیک مردودة. دخل الناس فی دین جدی طائعين وکارهین، ثم بايعوا امیر المؤمنین علیه السلام، فسار إلى ابیک وطلحة حین نکتا البیعة وخذعا عرس رسول الله صلی الله علیه واله، فقتل ابوک وطلحة واتي بك اسيرا، فبصبصت بذنیک وناشدته الرحم ان لا یقتلک، فعفا عنک، فانت عتاقة ابی، وانا سید ابیک، فذق وبال امرک.

---

### [ ۲۰۷ ]

زودی پیمانش را شکست و به جاهلیت بازگشت، و علی علیه السلام که در پاره پیکر پیامبر بود را فریب داد و مردم را گمراه کرد، و چون در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد، و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بی جهت از دست داد، و بدون هیچ یآوری به خاک افتاد، و تو به اسیری گرفتار شدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران، و چون مالک اشتر تو را به حضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه می چرخیدی، همچون سگی که از شیران هراسیده و فراری باشد. وای بر تو، این مائیم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان به ما فخر می کند و کلیدهای اراده و ایمان بدست ماست، اکنون تو به ما حمله می کنی ؟ تو هستی که زنان را فریب می دهی بر فرزندان پیامبران فخر می فروشی ؟ سخنان ما را که مردم می پذیرفتند تو و پدرت رد می کنید. مردم با اشتیاق و اجبارا دین جدم را پذیرفتند، و بعد که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند و همسر پیامبر را فریب دادند و به جنگ با پدرم برخاستند، و کشته شدند، و تو را به اسارت نزد علی علیه السلام آوردند و او از گناهت درگذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد و ترا نکشت و بخشید، بنابراین تو آزاد شده پدر من هستی، و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن.

### [ ٢٠٨ ]

وخجل ابن الزبير، فتقدم إلى الامام عليه السلام فقال: اعذر يا ابا محمد، فانما حملني على محاورتك هذا - و اشار إلى معاوية - فهلا إذ جهلت امسكت عني، فانكم اهل بيت سجيتمكم الحلم والعفو. والتفت الامام عليه السلام إلى معاوية، فقال له: انظر هل اكيح عن معاوية احد، ويحك اتدري من أي شجرة انا، وإلى من انتمى، انته قبل ان اسمك بميسم تتحدث به الركبان في الافاق والبلدان. (٦) مناظرته عليه السلام مع مروان بن حكم دخل الامام عليه السلام على معاوية، فلما رآه عليه السلام قام إليه و احتفى به، فسأه ذلك مروان وذكر كلاما في تنقيصه، فقال عليه السلام: ويحك يا مروان، لقد تقلدت مقاليد العار في الحروب عند مشاهدتها، والمخادلة عند مخالطتها، نحن هبلتك الهوايل، لنا الحجج البوالغ، ولنا ان شكرتم

### [ ٢٠٩ ]

عبد الله بن زبير شرمگين شد، به حضور امام آمد وگفت: أي ابا محمد معذرت می خواهم، این مرد - وبه معاویه اشاره کرد - مرا به جدال با تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم ببخش، چون شما از خاندانی هستيد که گذشت وبردباری به سرشت شما آميخته است. وامام به معاویه نگريست، وفرمود: می بينی که از پاسخگوئی هيچکس باز نمی مانم، وای بر تو آیا می دانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده ام، دست از این کارها بردار وگرنه داغی بر چهره ات بزنم که همه رهروان شهرها وسرزمینها از آن سخن بگویند. (٦) مناظره آن حضرت با مروان بن حکم امام بر معاویه داخل شد، هنگامی که آن حضرت را دید برخاست واحترام بسیار به ایشان گذاشت، این امر بر مروان سخت آمد وکلامی در بدی ایشان بیان کرد، امام فرمود: وای بر تو أي مروان، تو همیشه در میدانهای جنگ وبه هنگام روبرویی با دشمن ريسمان خواری ونگ به گردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به همراه داریم، واگر سپاسگزار

### [ ٢١٠ ]

عليكم النعم السوابغ، ندعوكم إلى النجاة وتدعوننا إلى النار، فشتان ما بين المنزلتين. تفخر بنبي أمية، وتزعم انهم صبر في الحروب، اسد عند اللقاء، ثكلتك امك، اولئك البهاليل السادة والحماة الذادة والكرام القادة، بنو عبد المطلب. اما والله لقد رأيتهم وجميع من في هذا البيت ما هالتهم الاهوال ولم يحدوا عن الابطال، كالليوث الضارية الباسلة الحنقة، فعندها وليت هاربا واخذت اسيرا، فقلدت قومك العار، لانك في الحروب خوار. ايراق دمي، زعمت افلا ارقت دم من وثب على عثمان في الدار، فذبحه كما يذبح الجمل، وانت تتغو ثغاء النعجة، وتنادي بالويل والثبور، كالامة للكعاء، الا دفعت عنه بيد أو ناضلت عنه بسهم، لقد ارتعدت فرائصك وغشي بصرك، فاستغثت بي كما يستغيث العبد بربه، فانجيتك من القتل ومنعتك منه، ثم تحت

### [ ٢١١ ]

باشيد ما بر شما هدايت را باريديم، ما شما را به نجات می خوانيم وشما ما را به آتش دعوت می کنيد، وچقدر این دو مقام از يکديگر

دور است. تو به بنی امیه افتخار می کنی و می پنداری که آنان در جنگ پایدارند و همچون شیر دلاور، مادرت به عزایت بنشیند مگر نمی دانی که خاندان عبد المطلب پهلوانان بزرگوار و باران و نگهبانان و بزرگمردانند. بخدا قسم که تو آنان و هر کس که از این خاندان است را دیده ای که هرگز سختی ها و خطرها به هراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته اند، و آنان همچون شیران خشمگین و حمله ورنند، و این تو بودی که از میدانشان گریختی و تو را به اسارت گرفتند، و به همراه خویشان به خواری و ننگ افتادی. گمان می بری که می توانی خون مرا بریزی، اگر خیلی دلاوری چرا نتوانستی خون آن کس که بر عثمان حمله برد را بریزی، که عثمان را همچون شتری سر برید، و تو در آن وقت همچون گوسفندان صیحه می زدی و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر می دادی، چرا از او دفاع نکردی و تیری به جانب قاتلش پرتاب نمودی، بلکه بندهای بدنت می لرزید و چشمانت را از شدت وحشت فرو می بستی و از ترس جانت از من پناه

---

### [ ۳۱۲ ]

معاویة علی قتلی، ولو رام ذلك معك لذبح كما ذبح ابن عفان، انت معه اقصر یدا، واضیق باعا، واجبن قلبا من ان تجسر علی ذلك. ثم تزعم اني ابتليت بحكم معاویة، اما والله لهو اعرف بشانه، واشكر لما ولیناه هذا الامر، فمتی بدا له فلا یغضین جفنه علی القذی معك، فوالله لاعقبن اهل الشام بجیش یضیق عنه فضاؤها ویستأصل فرسانها، ثم لا ینفعك عند ذلك الهرب والروغان، ولا یرد عنك الطلب تدریجك الكلام. فنحن ممن لا یجهل، اباؤنا القدماء الاكابر، وفروعنا السادة الاخیار، انطق ان كنت صادقاً. وصاح معاویة بمروان: قد كنت نهيتك عن هذا الرجل، وانت تأبى الا انهماكا فیما لا یعنیک، اربع علی نفسك، فلیس ابوك كآبیه ولا انت مثله، انت ابن الطرید الشرید، وهو ابن رسول الله صلی الله علیه واله الکریم، ولكن رب باحث عن حتفه وحافر عن مدبته.

---

### [ ۳۱۳ ]

می خواستی، چون بنده ای که به دامان آفایش درآویزد، و من ترا از مرگ رهانیدم، و اکنون معاویة را به قتل من بر می انگیزی، و اگر آن روز معاویة با تو بود او هم با عثمان کشته می شد، حال هم تو و معاویة کمتر و ناتوان تر از آنید که بتوانید به من گستاخی کنید. و اکنون گمان می بری که من بر بردباری معاویة زنده مانده ام، بخدا قسم که معاویة خودش را بهتر از هر کس می شناسد، و از اینکه حکومت را به او واگذار کرده ایم سپاسگزارتر است، و اکنون وجود تو همچون خاری در چشمش خلیده که نمی تواند دیده بر هم نهد، و اگر بخواهم می توانم سپاهی بر اهل شام برانگیزم که جهان بر او تنگ شود و از حمله سواران به ستوه آید، و در آن وقت فرار کردن و نیرنگ و پرگوئی ترا سودی نخواهد بخشید. و ما کسی نیستیم که پدران بزرگوار و فرزندان نیکوکارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست می گویی آزادی. معاویة به مروان فریاد زد و گفت: من گفتم که به این مرد گستاخی نکن و تو نپذیرفتی و به چنین خواری و تحقیری گرفتار شدی، آخر تو مانند او نیستی، و پدرت به مقام پدر او نمی رسد، تو پسر مردی رانده شده و دور افتاده ای، اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با پای خود به قبرستان رفته و گور خور را می کنند.

### [ ۳۱۴ ]

(۷) مناظرته عليه السلام مع عمرو بن العاص لقي عمرو بن العاص الحسن عليه السلام في الطواف فقال له: يا حسن زعمت ان الدين لا يقوم الا بك وبابيك، فقد رأيت الله اقام معاوية فجعله راسيا بعد ميله وبيننا بعد خفائه، افيرضى الله بقتل عثمان؟ أو من الحق ان تطوف بالبيت كما يدور الجمل بالطحين عليك ثياب كغرقى البيض، وانت قاتل عثمان؟ والله انه لالئم للشعث وأسهل للوعث أن يوردك معاوية حياض ابيك. فقال الحسن عليه السلام: ان لاهل النار علامات يعرفون بها، الحادا لاولياء الله وموالاة لا عداة الله، والله انك لتعلم ان عليا لم يرتب في الدين، ولم يشك في الله ساعة ولا طرفة عين قط، ووالله لتنتهين يا ابن ام عمرو أو لانغذن حضيئك بنواخذ اشد من الاقضية.

### [ ۳۱۵ ]

(۷) مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص روزی عمرو بن عاص امام حسن عليه السلام را در حال طواف دید وگفت: أي حسن گمان کردی که دین تنها به تو وپدرت بر پا می ماند، دیدی خداوند معاویه را بعد از ضعف قوی، وبعد از خفا آشکار نمود، آیا خداوند به کشتن عثمان راضی و خشنود است؟ آیا سزاوار است که دور خانه خدا طواف کنی همچنانکه شتر دور آسیاب می چرخد، ولباس زیبا در برداری در حالیکه تو قاتل عثمان هستی؟ سوگند به خدا برای عدم پراکندگی امت وعدم اختلاف آنان شایسته است که معاویه تو را همانند پدرت بقتل رساند. امام فرمود: اهل آتش نشانه هائی دارند که بدان شناخته می شوند: انکار اولیاء الهی ودوستی با دشمنان خدا، سوگند به خدا تو می دانی که علی علیه السلام يك لحظه ويك چشم بر هم زدن در دین شك نکرده ودر خداوند تردید ننموده است، وسوگند به خدا أي پسر ام عمرو دور می شوی یا تو را با کلماتي تیزتر از شمشیر دور می کنم.

### [ ۳۱۶ ]

فاياك والهجم علي، فاني من قد عرفت، ليس بضعيف الغمزة ولا هش المشاشة، ولا مرئ المأكلة، واني من قريش كواسطة القلادة، يعرف حسبي ولا ادعي لغير ابي، وانت من تعلم ويعلم الناس، تحاكت فيك رجال قريش، فغلب عليك جزارها: الامهم حسبا واعظمهم لوما، فاياك عني، فانك رجس ونحن اهل بيت الطهارة اذهب الله عنا الرجس وطهرنا تطهيرا. فافحم عمرو وانصرف كئيبا. (۸) مناظرته عليه السلام مع عمرو بن العاص روي انه لما دخل الامام عليه السلام على معاوية، رأى ابن العاص ما في الامام من عظيم الهبة والوقار ساءه ذلك، وتميز من الغيظ والحسد، فقال: قد جاءكم الافة العيي الذي كان بين لحييه عقله، وكان عبد الله بن جعفر حاضرا فلذعه قوله فصاح به - إلى ان قال: - وسمع الامام الحديث فقال:

### [ ۳۱۷ ]

بر حذر باش از هجوم وحمله بر من چرا که می دانی من کیستم، ناتوان نبوده، کم ارزش نیستم ویر خور هم نبوده ام، من در میان قريش مانند نخ وسط گردنبند هستم، خاندانم شناخته شده وجز به



پدرم منسوب نمی‌گردم، وتو کسی هستی که خود می‌دانی  
ومردم نیز بدان آگاهند، مردان قریش در مورد فرزند بودن تو برای آنان  
اختلاف کردند (بخاطرزنا کردن مادرش با چند نفر)، ویدترین آنان،  
یعنی کسی که نسبتش پست تر و ملامت شونده تر از بقیه بود  
پیروز شد، وتو فرزند او نامیده شدی، پس از من برحذر باش چرا که  
تو پلید وما خاندان پاک و پاکیزه ای هستیم که خداوند پلیدی را از ما  
دور ساخت و پاکیزه مان گردانید. عمر که این پاسخها را شنید قادر  
به پاسخگوئی نشد و ناراحت و خشمگین باز گشت. (۸) مناظره آن  
حضرت با عمرو بن عاص روایت شده: هنگامی که امام علیه السلام  
بر معاویه وارد شد عمرو بن عاص هیبت و وقار آن حضرت را دید  
و خشمگین شد، واز کینه و حسد لبریز گردید، وگفت: نادان و ناتوانی  
که عقلش بین ریشهایش می باشد نزد شما آمد، عبد الله بن جعفر  
حاضر بود واز این سخن برآشفته و به او فریاد زد - تا آنکه سخن عبد  
الله بن جعفر را نقل کرده - و امام سخن آنان را می شنود و می  
فرماید:

---

### [ ۲۱۸ ]

يا معاوية ! لا يزال عندك عبد راتعا في لحوم الناس، اما والله لو شئت  
ليكون بيننا ما تتفاهم فيه الامور، وتخرج منه الصدور. ثم انشأ يقول:  
اتامر يا معاوي عبد سهم بشتمي والملا منا شهود إذا اخذت  
مجالسها قریش فقد علمت قریش ما تريد انت تظن تشتمني  
سفاها لضغن ما يزول وما يبید فهل لك من اب كابي تسامي به من  
قد تسامي أو تكيد ولا جد كجدي يا ابن حرب رسول الله ان ذكر  
الجدود ولا ام كامی من قریش إذا حصل الحسب التليد

---

### [ ۲۱۹ ]

أي معاوية ! همواره نزد تو بندگان هستند که دندان به گوشت  
مردم فرو می‌برند، بخدا قسم اگر بخواهم کاری می‌کنم که  
ناگواریهائی شدید برایت پیش آید و نفسهایتان به تنگی گراید.  
سپس این اشعار را خواند: أي معاویه آیا عبد سهم را فرمان می  
دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید. هنگامیکه قریش مجالس  
فراهم می‌آورند وتو می‌دانی که آنها چه منظوری دارند. تو از روی  
نادانی به من ناسزا می‌گویی با کینه ای که همیشه از ما به دل  
داری. آیا تو هم به مانند من پدری داری، که به آن افتخار کنی یا  
نیرنگ می‌بازی. أي پسر حرب تو جدی مانند جد من نداری، که  
فرستاده خداست اگر بخواهی جداها را بیاد آوری. مانند مادر من  
مادری در قریش نیست که فرزندان با حسبی از آن زاده شود.

---

### [ ۲۲۰ ]

فما مثلي تهكم يا ابن حرب ولا مثلي ينهيه الوعيد فمهلا لا تهج  
منا امورا يشيب لهولها الطفل الوليد (۹) مناظرته عليه السلام مع  
عمرو بن العاص حضر عليه السلام في مجلس معاوية فقال: قد  
علمت قریش بأسرها اني منها في عز ارومتها، لم اطبع على ضعف،  
ولم اعكس على خسف، اعرف بشيبي وادعى لابي. وساء ذلك ابن  
العاص وذكر كلاما في تنقيصه، ثم قال عليه السلام: اما والله لو كنت  
تسمو بحسيك وتعمل برأيك، ما سلكت فج قصد، ولاحللت رابية  
مجد، وایم الله لو اطاعني معاوية لجعلك بمنزلة العدو الكاشح، فانه

أبي پسر حرب کیست که مثل من بسراید و فردی همچون من شایسته سرزنش نیست. خاموش باش و دست به کاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند. (۹) مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص امام در مجلس معاویه حاضر شد و فرمود: قریش همگان می دانند که من عزیز و بزرگوارم و هرگز به ناتوانی نگرانیده ام و به تیرگی نیفتاده ام که شناختی روشن و پدری بزرگوار دارم. این سخنان عمرو بن عاص را اندوهگین کرد و سخنانی در کم ارزشی قلمداد کردن امام بیان داشت، امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، اگر نسب خودت را به یاد آوری و به رأی ناصوابت عمل کنی هرگز به مقصدی نیکو نمی رسی، و به عزت و پیروزی دست نمی یابی، بخدا قسم اگر معاویه سخن مرا بپذیرد، تو را دشمن فریبکار

طال ما طويت على هذا كشحك، واخفيت في صدرك، وطمع بك الرجاء إلى الغاية القصوى التي لا يورق لها غصنك، ولا يخضر لها مرعاك. اما والله ليوشكن يا ابن العاص ان تقع بين لحيي ضرغام من قریش، قوي ممتنع، فروس ذي لبد، يضغطك ضغط الرحي للحب، لا ينجيك منه الروغان إذا التقت حلقتا البطان. (۱۰) مناظرته علیه السلام مع معاوية بن أبي سفيان روي أن معاوية فخر يوما فقال: أنا ابن بطحاء ومكة، وأنا ابن أعزرها جودا، وأكرمها جدودا، أنا ابن من ساد قریشا فضلا ناشئا وكهلا، فقال الحسن عليه السلام: اعلي تفتخر يا معاوية، أنا ابن عروق الثرى، أنا ابن ماوى التقى، أنا ابن من جاء بالهدى، أنا ابن من ساد اهل الدنيا، بالفضل السابق والحسب الفائق، أنا ابن من

خود می شمارد، زیرا روزگار درازی است که بخل می ورزی و کینه خود را پنهان می داری و طمع به آرزوی بلندی می بندی، که شاخه تو شایستگی چنان برگ وباری ندارد، و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست. اما بخدا قسم خیلی نزدیک است که در بین دندانهای تیز شیران قریش جا بگیری، آنها که دلاورانی نیرومند و سوارانی توانايند، و تو را همچون دانه آبي در آسیاب خورد می کنند، و چون با تو رویاروی شوند فریبکاریت سودی نمی بخشد. (۱۰) مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفيان روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: من پسر بطحا و مکه هستم، من پسر کسی هستم که از همه بخشنده تر و گرامیتر است، من پسر کسی هستم که در جوانی و پیری قریش را به آقایی و برتری رسانید، امام حسن علیه السلام فرمود: آبي معاویه بر من افتخار می کنی، من پسر کسی هستم که در ریشه های زمین جای دارد، من پسر جایگاه تقوی هستم، من پسر کسی هستم که هدایت آورد، من پسر کسی هستم که بوسیله فضیلت بسیار و جاه

طاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، فهل لك اب كابي تباهيني به، وقديم كقديمي تساميني به، قل نعم أو لا. قال معاوية: بل أقول: لا، وهي لك تصديق، فقال الحسن عليه السلام: الحق ابلج ما يحيل سبيله والحق يعرفه ذوو الالباب (١١) مناظرته عليه السلام مع معاوية بن ابي سفيان روي ان معاوية قال للحسن بن علي عليه السلام: انا خير منك يا حسن، قال عليه السلام: وكيف ذلك يا ابن هند؟ قال: لان الناس قد أجمعوا علي ولم يجمعوا عليك، قال عليه السلام: هيهات هيهات لشر ما علوت يابن اكلة الاكباد، المجتمعون عليك رجلان، بين مطيع ومكره، فالطائع لك عاص لله، والمكره معذور بكتاب الله.

---

### [ ٢٢٥ ]

ومنزلت برترش مردم دنیا را به سروري رسانيد، من پسر کسی هستم که اطاعت از او اطاعت خدا و نافرمانيش نافرمانی اوست، آیا پدری چون پدر من داری تا به آن افتخار کنی؟ وجدی همانند جد من داری که بر من فخر نمائی، بگو آری یا نه. معاویه گفت: بلکه می گویم نه، واین تصدیق سخن توست، امام فرمود: حق درخشان است و تغییر پذیر نیست، وحق را دانایان می شناسند. (١١) مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفيان روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود وگفت: آیا حسن: من از تو بهترم، فرمود: آیا پسر هند چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: زیرا مردم زمامداری مرا پذیرفتند و تو را کنار زدند، فرمود: هیهات هیهات، آیا پسر هند جگر خوار، از بد راهی برای خود مقام و ارزش کسب کردی، کسانی که حکومت ترا پذیرفته اند دو گروهند، یا آزادانه یا به اجبار، آن کس که مطیع توست خدا را نافرمانی نموده، وآنکه اجبار گردیده بنا بر کتاب خداوند معذور است.

---

### [ ٢٢٦ ]

وحاش لله ان اقول: انا خير منك فلا خير فيك، ولكن الله برأني من الرذائل، كما برأك من الفضائل. (١٢) مناظرته عليه السلام مع وليد بن عقبة فقال له عليه السلام: لا الومك ان تسب عليا، وقد جلدك في الخمر ثمانين سوطا، وقتل ابك صبيرا بامر رسول الله في يوم بدر، وقد سماه الله عزوجل في غير اية مؤمنا وسماك فاسقا، وقد قال الشاعر فيك وفي علي عليه السلام: انزل الله في الكتاب علينا في علي وفي الوليد قرانا فتبوا الوليد منزل كفر وعلي تبوا الايمانا ليس من كان مؤمنا يعبد الله كمن كان فاسقا خوانا

---

### [ ٢٢٧ ]

ومن هرگز نمی گویم که من از تو بهترم چرا که در تو خیری وجود ندارد، و لکن همچنانکه خداوند مرا از پستی ها دور ساخت، تو را هم از فضیلتها بر کنار نمود. (١٢) مناظره آن حضرت با وليد بن عقبة امام به او فرمود: تو را در ناسزاگوئی به علی عليه السلام ملامت نمی کنم، چرا که آن حضرت بخاطر شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه بر تو نواخت، وپدرت را در جنگ بدر بدستور پیامبر بقتل رساند، و خداوند علی عليه السلام را در چندین آیه مؤمن و تو را فاسق نامید، شاعر در مورد تو ودر مورد علی عليه السلام گفته است: خداوند در کتاب خود در مورد علی عليه السلام وولید آیه

نازل کرده است ولید در جایگاه کفر قرار گرفته وعلی علیه السلام در جایگاه ایمان به خدا قرار گرفته است. کسی که خداوند را عبادت و بندگی می کند مانند فاسق و دروغگو نمی باشد.

---

### [ ۲۳۸ ]

سوف يدع الوليد بعد قليل وعلي إلى الجزاء عيانا فعلي يجزي هناك جنانا وهناك الوليد يجزي هوانا (۱۳) مناظرته عليه السلام مع يزيد بن معاوية جلس الحسن بن علي عليه السلام ويزيد بن معاوية بن أبي سفيان يأكلان الرطب، فقال يزيد: يا حسن أني قد كنت أبغضك. قال الحسن عليه السلام: اعلم يا يزيد ان ابليس شارك اباك في جماعه، فاختلط الماءان فأورثك ذلك عداوتي، لان الله تعالى يقول: (وشاركهم في الاموال والاولاد) (۱)، وشارك الشيطان حربا عند جماعه، فولد له صخر، فلذلك كان يبغض جدي رسول الله صلى الله عليه واله.

---

۱ - الاسراء ۶۴، (\*).

---

### [ ۲۳۹ ]

بزودی ولید وعلی علیه السلام در روز قیامت برای اخذ پاداش یا کیفر خوانده می شوند. علی علیه السلام در آنجا بهشت را کسب کرده، وولید خواری وپستی را بدست می آورد. (۱۳) مناظره آن حضرت با یزید بن معاویه امام حسن علیه السلام ویزید بن معاویه نشسته ودر حال خوردن خرما بودند، یزید گفت: ای حسن من تو را دشمن می دارم. امام علیه السلام فرمود: ای یزید! بدان شیطان پدرت را در ایجاد نطفه ات مشارکت نمود، از اینرو عداوت من در تو بوجود آمد، زیرا خداوند می فرماید: (و در اموال و اولاد با آنها مشارکت می کند)، وشیطان در ایجاد نطفه صخر با جدت حرب مشارکت کرد، از اینرو با جدم پیامبر صلی الله علیه واله دشمنی می کرد.

---

### [ ۲۳۰ ]

(۱۴) مناظرته عليه السلام مع حبيب بن مسلمة الفهري قال عليه السلام لحبيب بن مسلمة الفهري: رب مسير لك في غير طاعة، قال: اما مسيري إلى ابيك فلا، قال عليه السلام: بلى، ولكنك اطعت معاوية على دنيا قليلة، فلئن كان قام بك في دنياك لقد قعد بك في آخرتك، فلو كنت إذا فعلت شرا قلت: خيرا، كنت كما قال الله عزوجل: (خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا) (۱)، ولكنك كما قال: (بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون) (۲). (۱۵) كلامه عليه السلام للحسن البصري في التوحيد كتب الحسن البصري إلى الحسن بن علي عليهما السلام: اما بعد فانتم اهل بيت النبوة ومعدن الحكمة، وان الله جعلكم الفلك

---

۱ - التوبة: ۱۰۳، (\*).

---

## [ ۳۳۱ ]

(۱۴) مناظره آن حضرت با حبيب بن مسلمة فهري امام عليه السلام به حبيب بن مسلمة فهري فرمود: چه بسيار حرکتهاي از تو که در غير مسير خداوند بوده است، او گفت: اما حرکتم بسوي پدرت اينگونه نبوده است، فرمود: آری، ولكن معاويه را در خصوص دنياي کم ارزش اطاعت کردی، اگر کارهاي دنيايت را انجام دهد در آخرت تو را رها می کند، اگر کار زشتی انجام می دهی بگویی کار خوبی نیز انجام داده ام، همچنانکه خداوند می فرماید: (عمل صالح وکار نا صالح را با هم مخلوط نموده اند)، اما کار تو بر طبق این آیه است که می فرماید: (بلکه عملهای زشت آنان بر قلبهایشان زنگار قرار داده است). (۱۵) کلام آن حضرت با حسن بصری در توحید حسن بصری به امام عليه السلام نامه نوشت: اما بعد شما خاندان نبوت و جایگاه حکمت هستید، و خداوند شما را کشتی های حرکت کننده

## [ ۳۳۲ ]

الجارية في اللجج الغامرة، يلجى اليكم اللاجي، ويعتصم بحبلكم الغالي، من اقتدى بكم اهتدى ونجا ومن تخلف عنكم هلك وغوى، واني كتبت اليك عند الحيرة واختلاف الامة في القدر، فتفضي الينا ما افضاه الله اليكم أهل البيت، فناخذ به. فكتب إليه الحسن بن علي عليهما السلام: اما بعد، فانا اهل بيت كما ذكرت عند الله وعند اوليائه، فاما عندك وعند اصحابك فلو كنا كما ذكرت ما تقدمتمونا ولا استبدلتم بنا غيرنا. ولعمري لقد ضرب الله مثلکم في كتابه حيث يقول: (استبدلون الذي هو ادنى بالذي هو خير) (۱)، هذا لاوليائك فيما سألوا ولكم فيما استبدلتم. ولولا ما اريد من الاحتجاج عليك وعلى اصحابك ما كتبت اليك بشئ مما نحن عليه، ولئن وصل كتابي اليك لتجدن الحجة عليك وعلى اصحابك مؤكدة، حيث يقول الله عزوجل: (افمن يهدي إلى

## [ ۳۳۳ ]

در موجهای سهمگین قرار داد، پناهنده به شما پناه گرفته و غلو کننده به ريسمان شما چنگ می زند، هر که از شما پیروی کند هدايت یافته و نجات می یابد، و هر که تخلف ورزد هلاک گردیده و گمراه می شود، و در زمان سرگردانی امت در مورد فضا و قدر به تو نامه می نویسم، آنچه خداوند به شما اهل بيت نازل فرموده را نزد ما بفرست تا آنرا برگزینیم. امام عليه السلام در جواب نوشت: اما بعد، ما همچنانکه گفتمی در بين خدا و اوليائش اهل بيت هستیم، اما نزد تو و یاران ما همچنانکه گفتمی بودیم بر ما کسی را مقدم نداشته و کسی را با ما عوض نمی کردید. سوگند به جانم مثل شما را خداوند در قرآن کریم زده و می فرماید: (آيا کسی که در نيکی برتر است را تبديل می کنید)، این برای یاران می باشد در آنچه سؤال کردید و تبديلتان نیز برای خودتان. و اگر بخاطر احتجاج نزد تو و یاران

نبود جواب نامه را نمی نوشتم واز آنچه نزد ماست تو را آگاه نمی کردم، و اگر نوشته ام بدست تو رسید می یابی که دلیل بر علیه تو و بارانت مؤکد می گردد، چرا که خداوند می فرماید: (آیا کسی که بسوی حق دعوت می کند شایسته تر است برای

---

### [ ۲۳۴ ]

الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدي فما لكم كيف تحكمون) (۱). فاتبع ما كتبت اليك في القدر، فانه من لم يؤمن بالقدر خيره وشره فقد كفر، ومن حمل المعاصي على الله فقد فجر. ان الله عزوجل لا يطاع باكراه، ولا يعصى بغلبة، ولا يهمل العباد من الملكة، ولكنه المالك لما ملكهم، والقادر على ما اقدرهم، فان ائتمروا بالطاعة لن يكون عنها صادًا مبطًا، وان ائتمروا بالمعصية فشاء ان يحول بينهم وبين ما ائتمروا به فعل، وان لم يفعل فليس هو حملهم عليها، ولا كلفهم اياها جبرًا، بل تمكينه اياهم واعذاره اليهم طرفهم وممكنهم. فجعل لهم السبيل إلى اخذ ما امرهم به وترك ما نهاهم عنه، ووضع التكليف عن اهل النقصان والزمانة، والسلام.

---

۱ - یونس: ۲۵. (\*)

---

### [ ۲۳۵ ]

پیروی یا کسی که هدایت نیافته جز آنکه هدایت شود و شما را چه شده است و چگونه حکم می کنید). آنچه در مورد قضا و قدر برایت می نویسم را پیروی کن، چرا که هر که به خیر و شر قضا و قدر ایمان نیاورد کافر شده است، و هر که گناهانرا به خداوند نسبت دهد به خطا رفته است. خداوند با اجبار اطاعت نشده و کسی که گناه می کند بر او غالب نگردیده است، و بندگانش را نیز مهمل و بیهوده رها ننموده، بلکه او مالک آنچه به آنان داده می باشد، و بر آنچه آنان را توانا ساخته تواناست، اگر اطاعت او را بنمایند مانع و جلو گیر آنان نشده، و اگر نافرمانی او را نمایند اگر خواست مانع انجام گناه شود این کار را می کند و اگر چنین نکرد او باعث انجام گناه نیست و آنان را به انجام آن وادار و اجبار ننموده، بلکه متمکن کردن آنان به انجامش و برحذر داشتنشان راه را برای انجام دادن گناه برای ایشان باز نموده است. پس راه را برای پیروی از آنچه بدان امر فرموده و ترک آنچه از آن نهی کرده را آماده نموده، و تکلیف و وظیفه را از آنانکه از جهت عقلي ناقصند یا بیماری دارند برداشته است.

---

### [ ۲۳۷ ]

فصل چهارم (۱) گزیده ای از گفتار آن حضرت \* در فضیلت تقوی \* در توصیف تقوی \* در توکل بر خداوند \* در توصیف عقل \* در معنی جوانمردی \* در مورد سکوت \* در خشنودی به قضای الهی \* در مورد ادب و حیاء و جوانمردی \* در فضیلت پذیرش معذرت \* در عفو و بخشش \* در غنا و فقر \* در مورد حلم و بردباری \* در بخشش \* در مذمت تکبر و حرص و حسد \* در توصیف بخل \* در مذمت حسد \* در مذمت حرص و طمع

### [ ۳۳۸ ]

(۱) قوله عليه السلام في فضل التقوى من يتقي الله يجعل له مخرجا من الفتن، ويسدده في امره، ويهيئ له رشده، ويفلجه بحجته، ويبيض وجهه، ويعطيه رغبته، مع الذين انعم الله عليهم، من النبيين والصدّيقين والشهداء والصالحين، وحسن أولئك رفيقا. (۲) قوله عليه السلام في وصف التقوى التقوى باب كل توبه، وراس كل حكمه، وشرف كل عمل. (۳) قوله عليه السلام في التوكل على الله من اتكل على حسن الاختيار من الله، لم يتمن انه في غير الحال التي اختارها الله له.

---

### [ ۳۳۹ ]

(۱) سخن آن حضرت در فضیلت تقوی هر که تقوای الهی پیشه سازد، خداوند راه رهایی از فتنه ها را برای او گشوده، و در کارها او را تأیید می نماید، و راه هدایت را برای او آماده ساخته، و حجت و دلپیش را غالب می گرداند، و چهره اش را نورانی، و آرزویش را برمی آورد، با کسانی که خداوند بر آنان نعمت خود را ارزانی داشته، با پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، و اینان دوستان نیکوئی هستند. (۲) سخن آن حضرت در توصیف تقوی تقوی درگاه هر توبه، و آغاز هر حکمت، و شرافت هر عمل است. (۳) سخن آن حضرت در توکل بر خداوند هر که بر نیکوئی اختیار خداوند توکل نماید، هرگز آرزو نمی کند که در حالتی غیر آنچه خداوند برای او اختیار کرده قرار داشته باشد.

---

### [ ۳۴۰ ]

(۴) قوله عليه السلام في وصف العقل راس العقل معاشره الناس بالجميل، وبالعقل تدرك الداران جميعا، ومن حرم من العقل حرمهما جميعا. (۵) قوله عليه السلام في معنى المروه المروه حفظ الدين، واعزاز النفس، ولين الكنف، وتعهد الصنعة، واداء الحقوق. (۶) قوله عليه السلام في معنى المروه شح الرجل على دينه، واصلاحه ماله، وقيامه بالحقوق.

---

### [ ۳۴۱ ]

(۴) سخن آن حضرت در توصیف عقل معاشرت نیکو با مردم ابتدای عقل و دور اندیشی است، و با عقل دنیا و آخرت بدست می آید، و هر که از عقل محروم گردید از این دو جهان بی بهره است. (۵) سخن آن حضرت در معنی جوانمردی (جوانمردی) حفظ دین، و گرامی داشتن خود، و مهربان بودن، و انجام درست امور، و اداء حقوق می باشد. (۶) سخن آن حضرت در معنی جوانمردی (جوانمردی) حرص انسان در دینش، و اصلاح کردن مالش، و اداء حقوقش می باشد.

---

### [ ۳۴۲ ]

(۷) قوله عليه السلام في الصمت ستر العمى، وزين العرض، وفاعله في راحه، وجليسه امن. (۸) قوله عليه السلام في الرضا بقضاء الله

كيف يكون المؤمن مؤمنا وهو بسخط قسمه، ويحقر منزلته، والحاكم عليه الله، وأنا الضامن لمن لم يهجس في قلبه الا الرضا، ان يدعو الله فيستجاب له. (٩) قوله عليه السلام في الادب والحياء والمروة لا ادب لمن لا عقل له، ولا مروة لمن لا همة له، ولا حياء لمن لا دين له.

---

#### [ ٢٤٣ ]

(٧) سخن آن حضرت در مورد سکوت (سکوت) پوششی برای مجهولات، وزینتی برای آبرو می باشد، وانسانی که سکوت می کند همواره در راحتی بوده وهمنشینش از او درآسایش است. (٨) سخن آن حضرت در خشنودی به قضای الهی چگونه مؤمن مؤمن است در حالیکه به قسمت الهی ناخشنود می باشد وارزشش را پست می شمرد، با اینکه خداوند بر او حکم می راند، ومن ضامن هستم هر که در قلبش جز خشنودی از قسمت الهی را نگذراند، دعاهايش را خداوند اجابت کند. (٩) سخن آن حضرت در مورد ادب وحياء وجوانمردی هرکه عقل ندارد ادب ندارد، وهر که همت ندارد جوانمردی ندارد، وهر که دين ندارد حياندارد.

---

#### [ ٢٤٤ ]

(١٠) قوله عليه السلام في فضل العفاف والقناعة يابن ادم عفا عن محارم الله تكن عابدا، وارض بما قسم الله سبحانه تكن غنيا، واحسن جوار من جاورك تكن مسلما. (١١) قوله عليه السلام في فضل قبول المعذرة لا تعاجل الذنب بالعقوبة، واجعل بينهما للاعتذار طريقا. (١٢) قوله عليه السلام في العفو اوسع ما يكون الكريم بالمغفرة، إذا ضاقت بالمدن المعذرة.

---

#### [ ٢٤٥ ]

(١٠) سخن آن حضرت در مورد عفت وقناعت أي پسرآدم، از محرمات الهی پرهیزکن تا عابدگردی، وبه آنچه خداوند داده است راضی باش تا بی نیاز شوی، با همسایگان به نیکی رفتار کن تا مسلمان باشی. (١١) سخن آن حضرت در فضیلت پذیرش معذرت در عقوبت گناه عجله نکن، و بین این دو راهی را برای معذرت خواهی قرار ده. (١٢) سخن آن حضرت در عفو وبخشش آنگاه بخشش يك شخص بزرگواراز موارد دیگر بیشتراست، که معذرت خواهی برای گناهکار سخت ودشوار باشد.

---

#### [ ٢٤٦ ]

(١٣) قوله عليه السلام في فضل الخلق الحسن ان احسن الحسن الخلق الحسن. (١٤) قوله عليه السلام في الغنى والفقر خير الغنى القنوع، وشر الفقر الخضوع. (١٥) قوله عليه السلام في الحلم الحلم، كظم الغيظ وملك النفس. (١٦) قوله عليه السلام في السماح السماح، البذل في السراء والضراء.

---



### [ ۲۴۷ ]

(۱۳) سخن آن حضرت در فضیلت اخلاق خوب بهترین زیبایی اخلاق نیکوست. (۱۴) سخن آن حضرت در غنا و فقر برترین بی نیازی قناعت، و بدترین فقر خضوع است. (۱۵) سخن آن حضرت در مورد حلم و بردباری حلم و بردباری، فرو بردن خشم و تسلط بر نفس می باشد. (۱۶) سخن آن حضرت در بخشش بخشش، اعطاء در حالت گشایش و سختی است.

---

### [ ۲۴۸ ]

(۱۷) قوله عليه السلام في ذم الكبر والحرص والحسد هلاك الناس في ثلاث: الكبر والحرص والحسد، فالكبر هلاك الدين وبه لعن ابليس، والحرص عدو النفس، وبه اخرج ادم من الجنة، والحسد رائد السوء ومنه قتل قابيل هابيل. (۱۸) قوله عليه السلام في وصف البخل البخل، ان يرى الرجل ما انفقته تلقا، وما امسكه شرفا. (۱۹) قوله عليه السلام في ذم الحسد ما رأيت ظالما اشبه بمظلوم من حاسد.

---

### [ ۲۴۹ ]

(۱۷) سخن آن حضرت در مذمت تکبر و حرص و حسد و هلاکت مردم در سه امر است: تکبر و حرص و حسد، تکبر نابودی دین را در برداشته و به سبب آن ابلیس از درگاه رحمت الهی دور شد، و حرص دشمن انسان بوده و به سبب آن آدم از بهشت اخراج گردید، و حسد پیشوای بدی بوده و به سبب آن قابیل هابیل را کشت. (۱۸) سخن آن حضرت در توصیف بخل بخل آنستکه انسان آنچه انفاق کرده است راتلف شده، و آنچه ذخیره ساخته را برای خود شرافت بداند. (۱۹) سخن آن حضرت در مذمت حسد جز شخص حسود، ظالمی را شبیه به مظلوم ندیدم

---

### [ ۲۵۰ ]

(۲۰) قوله عليه السلام في ذم الحرص والطمع اجعل ما طلبت من الدنيا فلن تظفر به، بمنزلة ما لم يخطر ببالك.

---

### [ ۲۵۱ ]

(۲۰) سخن آن حضرت در مذمت حرص و طمع آنچه از امور دنیا که خواستار آن بوده و بدان دست نمی یابی را همانند چیزی قرارده که به فکرت خطور نکرده است.

---

### [ ۲۵۲ ]

فصل چهارم (۲) گزیده ای از گفتار آن حضرت \* در فضیلت تعلیم و تعلم \* برای کودکان خاندانش، در مورد ارزش دانش اندوزی \*

فضیلت مشورت \* در مورد تفکر در منبع اخذ علم \* در فضیلت تفکر  
\* در توصیف برادر صالحی که داشت \* در توشه گرفتن برای روز  
قیامت در برترین دیدگان وگوش وقلب \* در کیفیت مصاحبت با مردم  
\* در اهمیت واجبات \* در فضیلت نعمتهای الهی \* در مورد اجمال در  
طلب روزی \* در مورد ارزش فرصت \* در مذمت خنده \* در نزدیک  
ودور انسان \* در مورد خیری که شر در آن نیست \* در شکر گزاری  
نعمتهای الهی وکفران آنها

---

#### [ ۲۵۴ ]

(۲۱) قوله عليه السلام في فضل التعليم والتعلم علم الناس علمك،  
وتعلم علم غيرك، فتكون قد اتقنت علمك، وعلمت ما لم تعلم. (۲۲)  
قوله عليه السلام لصغار قومه في فضل تعلم العلم انكم صغار قوم،  
ويوشك ان تكونوا كبار قوم اخرين، فتعلموا العلم، فمن لم يستطع  
منكم ان يحفظه فليكتبه وليضعه في بيته. (۲۳) قوله عليه السلام  
في فضل المشورة ما تشاور قوم الا هدوا إلى رشدهم.

---

#### [ ۲۵۵ ]

(۲۱) سخن آن حضرت در فضیلت تعلیم و تعلم علمت رابه مردم  
پیاموز، واز دانش دیگران بهره گیر، تا علمت را استحکام بخشی  
و آنچه نمی دانی را بیاموزی. (۲۲) سخن آن حضرت برای کودکان  
خاندانش، در مورد ارزش دانش اندوزی بدرستی که شما کودکان این  
خاندان هستید، و بزودی بزرگان خاندان دیگری می گردید، دانش  
بیاموزید، هر کدام از شما که قادر به حفظ مطالب نیست آنها را  
بنویسد ودر خانه اش قرار دهد. (۲۳) سخن آن حضرت در فضیلت  
مشورت هیچ گروهی مشورت نکرد، جز آنکه به راه هدایت خود  
راهنمایی شدند.

---

#### [ ۲۵۶ ]

(۲۴) قوله عليه السلام في التفكير فيما يودع الصدر عجبت لمن  
يتفكر في مأكوله، كيف لا يتفكر في معقوله، فيجنب بطنه ما يؤذيه،  
ويودع صدره ما يرديه. (۲۵) قوله عليه السلام في فضل التفكير  
عليكم بالفكر، فانه حياة قلب البصير، ومفاتيح ابواب الحكمة. (۲۶)  
قوله عليه السلام في وصف أخ صالح كان له كان من اعظم الناس  
في عيني، صغر الدنيا في عينه، كان خارجا من سلطان الجهالة، فلا  
يمد بدا الا

---

#### [ ۲۵۷ ]

(۲۴) سخن آن حضرت در مورد تفکر در منبع اخذ علم تعجب می  
کنم از کسی که در مورد غذاهای خود می اندیشد، چگونه در علومی  
که فرامیگیرد تفکر نمی نماید، تا شکم خود را از غذاهای آزار دهنده  
دور دارد، و سینه اش را از آنچه او را هلاک می گرداند بازدارد. (۲۵)  
سخن آن حضرت در فضیلت تفکر بر شما باد به فکر کردن، چرا که آن  
زندگی قلب انسان دانا، و کلیدهای درهای حکمت است. (۲۶)  
سخن آن حضرت در توصیف برادر صالحی که داشت اودر دید من از

ارزشمندترین مردم بود، دنیادر چشمش بی ارزش، واز فرمانروایی  
چهل ونادانی خارج شده بود، ودستش را بسوی چیزی

---

### [ ۲۵۸ ]

علی ثقة لمنفعة، کان لا یشتکی ولا یتسخط ولا یتبرم، کان اکثر  
دهره صامتا، فإذا قال بذ القائلین. کان ضعیفا مستضعفا، فإذا جاء  
الجد فهو اللیث عادیا، کان إذا جامع العلماء علی ان یستمع احرص  
منه علی ان یقول، کان إذا غلب علی الکلام لم یغلب علی  
السکوت، کان لا یقول ما لا یفعل، ویفعل ما لا یقول، کان إذا عرض له  
امران لا یدری ایهما اقرب إلی ربه، نظر اقربهما من هواه فخالفه، کان  
لا یلوم احدا علی ما قد یقع العذر فی مثله. (۲۷) قوله علیه السلام  
فی التزود لیوم القیامة یابن ادم ! انک لم تزل فی هدم عمرک منذ  
سقطت من بطن امک، فخذ مما فی یدیک لما بین یدیک، فان المؤمن  
یتزود والکافر یتمتع.

---

### [ ۲۵۹ ]

جز با اعتماد به ارزشمندی آن دراز نمی کرد، از وقایع روزگار شکایت  
نکرده وخشمگین وملول نمی گردید، اکثر ایام ساکت بود، وچون لب  
به سخن می گشود بر گویندگان غالب می گردید. انسانی ضعیف  
وناتوان شمرده می شد، وچون زمان کوشش فرامی رسید همانند  
شیر زیان می گردید، آنگاه که درجمع دانشمندان قرارمی گرفت  
حرص او درشنیدن ازگفتن بیشتربود، مغلوب کلام وسخن می  
گشت، اما مغلوب سکوت نمی گردید. ودر مورد آنچه انجام نمی داد  
سخنی نمی گفت، در مقابل آنچه نمی گفت را انجام می داد، اگر  
دو امربراو عرضه می شد که نمی دانست کدامیک مورد خشنودی  
خداست، آنچه بر هوای نفس خود نزدیک بود را یافته وترك می کرد،  
کسی را برامری که مورد اعتذار واقع می گردد ملامت نمی کرد.  
(۲۷) سخن آن حضرت درتوشه گرفتن برای روز قیامت ای پسرآدم تو  
از زمانی که از مادر زاده شدی همواره درحال نابودی عمرت می  
باشی، ازآنچه دردست داری برای آینده ات توشه گیر، مؤمن توشه  
گرفته، وکافر بهره مند می گردد.

---

### [ ۲۶۰ ]

(۲۸) قوله علیه السلام فی بعض المواعظ ما فتح الله عز وجل علی  
احد باب مسألة، فخرن عنه باب الاجابة، ولا فتح الرجل باب عمل  
فخرن عنه باب القبول، ولا فتح لعبد باب شکر فخرن عنه باب المزید.  
(۲۹) قوله علیه السلام فی افضل البصائر والاسماع والقلوب ان ابصر  
الابصار ما نفذ فی الخیر مذهبه، واسمع الاسماع ما وعی التذکیر  
وانتفع به، واسلم القلوب ما طهر من الشبهات. (۳۰) قوله علیه  
السلام فی کیفیة مصاحبة الناس صاحب الناس مثل ما تحب ان  
یصاحبوک به.

---

### [ ۲۶۱ ]

(۲۸) سخن آن حضرت در بعضی از مواضع خداوند درگاه سؤال وخواهش را برکسی نگشود تا درگاه اجابت بسته شود، وبنده درگاه عمل را نگشود تا درگاه قبول از او بسته شود، ودرگاه شکر بربنده گشوده نشد تا درگاه افزایش نعمت بر او بسته شود. (۲۹) سخن آن حضرت در برترین دیدگان وگوش وقلب تیزترین دیدگان آنست که درخیر ونیکی باز شود، وشنواترین گوشها آنست که پند را بشنود واز آن بهره جوید، وسالم ترین قلبها آنست که ازموارد شبهه پاک باشد. (۳۰) سخن آن حضرت در کیفیت مصاحبت با مردم با مردم آنگونه مصاحبت وهمنشینی کن که دوست داری با تو آنگونه رفتار کنند.

---

### [ ۳۶۲ ]

(۳۱) قوله عليه السلام في وصف الاخاء الاخاء، الوفاء في الشدة والرخاء. (۳۲) قوله عليه السلام في أهمية الفرائض إذا اضطرت النوافل بالفريضة فافرضوها. (۳۳) قوله عليه السلام لمن وقف بين يدي الله حق على كل من وقف بين يدي رب العرش ان يصفر لونه وترتعد مفاصله. (۳۴) قوله عليه السلام في فضل نعم الله تعالى تجهل النعم ما اقامت، فإذا ولت عرفت.

---

### [ ۳۶۳ ]

(۳۱) سخن آن حضرت در توصیف برادری وفاداری در سختی وراحتی است. (۳۲) سخن آن حضرت در اهمیت واجبات آنگاه که نوافل به واجبات ضرر می زنند آنها را ترك کنید. (۳۳) سخن آن حضرت برای آنکه در پیشگاه خدا می ایستند بر کسی که در پیشگاه خداوند می ایستند سزاوار است که چهره اش زرد گردد واندامش بلرزد. (۳۴) سخن آن حضرت در فضیلت نعمتهای الهی نعمتهای الهی تا هنگامی که وجود دارند شناخته نمی شوند، وآنگاه که روی گردانند شناخته میشوند.

---

### [ ۳۶۴ ]

(۳۵) قوله عليه السلام في الاجمال في طلب الرزق لا تجاهد الطلب جهاد الغالب، ولا تتكل على القدر اتكال المستسلم، فان ابتغاء الفضل من السنة، والاجمال في الطلب من العفة، وليست العفة بدافعة رزقا، ولا الحرص يجالب فضلا، فان الرزق مقسوم، واستعمال الحرص استعمال الماثم. (۳۶) قوله عليه السلام في الفرصة الفرصة، سريعة الفوت، بطيئة العود. (۳۷) قوله عليه السلام في ذم المزاح المزاح يأكل الهيئة، وقد اكثر من الهيئة الصامت.

---

### [ ۳۶۵ ]

(۳۵) سخن آن حضرت در مورد اجمال در طلب روزی در طلب روزی مانند افراد بسیار تلاشگر کوشش نکن، وبر قضا وقدر الهی همانند افراد ناتوان متکی نباش، بدنبال روزی رفتن از سنتهای الهی، واجمال در طلب آن از عفت است، عفت هرگز مانع از روزی نشده، وحرص وطمع جلب کننده روزی نیست، روزی تقسیم شده وحرصی

بودن موجب گناه است. (۳۶) سخن آن حضرت در مورد ارزش فرصت فرصت زود از دست میرود، و کند باز می گردد. (۳۷) سخن آن حضرت در مذمت خنده خنده هیبت انسان را برده، کسی که سکوت می کند از همه با هیبت تراست.

---

### [ ۳۶۶ ]

(۳۸) قوله عليه السلام في القريب والبعيد من قربته المودة، وان بعد نسبه، والبعيد من باعدته المودة، وان قرب نسبه. (۳۹) قوله عليه السلام في الخير الذي لا شر فيه الخير الذي لا شر فيه: الشكر مع النعمة، والصبر على النازلة. (۴۰) قوله عليه السلام في شكر النعمة وكفرانه النعمة محنة، فان شكرت كانت نعمة، فان كفرت صارت نقمة.

---

### [ ۳۶۷ ]

(۳۸) سخن آن حضرت در نزدیک و دور انسان شخصی نزدیک کسی است که دوستی او را نزدیک گرداند و اگرچه خویشاوندیش دور باشد، و شخص غریب کسی است که دوستی او را دور ساخته باشد و اگرچه خویشاوندیش نزدیک باشد. (۳۹) سخن آن حضرت در مورد خیری که شر در آن نیست خیری که شر در آن نیست، شکر همراه با نعمت و صبر بر نارا حتی هاست. (۴۰) سخن آن حضرت در شکرگذاری نعمتهای الهی و کفران آنها نعمتهای الهی وسیله امتحانند، اگر آنها را شکرگذاری نعمتند، و هنگامی که کفران کردی نعمت می گردند.

---

### [ ۳۶۹ ]

فصل پنجم اشعاری در مدح آن حضرت \* تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای \* ای رمضان از تو شرف یافته \* مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرين است \* نام نیکویش حسن، خلقش حسن، خویش حسن

---

### [ ۳۷۱ ]

تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای صبا ز لطف چو عنقا برو بقله قاف که آشیانهء قدس است و شرفهء اشراف چو خضر در ظلمات غیوب زن قدمی که کوی عین حیاتست و منبع الطاف بطوف کعبهء روحانیان به بند احرام که مستجار نفوس است وللعقول مطاف بطرف قبلهء اهل قبول کن اقبال بگیر کام ز تقبیل خاک آن اطراف بز ن به قائمه عرش معدلت دستی بگو که ای ز تو بر پا قواعد انصاف به درد خویش چرا درد من دوا نکنی به محفلی که بنوشند عارفان می صاف به جام ما همه خون ریختند جای مدام نصیب ما همه جور و جفا شد از اجلاف منم گرفته بکف نقد جان، توئی نقاد منم اسیر صروف زمان، توئی صراف شها بمصر حقیقت تو یوسف حسنی من و بیضاعت مزجاة و این کلافه لاف رخ مبین تو، آئینه تجلی ذات مه جبین تو نور معالی اوصاف

---

### [ ۲۷۲ ]

تو معنی قلمی، لوح عشق را رقمی تو فالقِ عدمی، آن وجودِ غیب شکاف تو عینِ فاتحه‌ای، بلکه سرسمله‌ای تو بآءِ ونقطه‌بائی وربطِ نونی وکافِ اساسِ ملکِ سعادتِ بذاتِ تو منسوبِ وجودِ غیب و شهادتِ به حضرتِ تو مضافِ طفیلِ بودِ تو فیضِ وجودِ نامحدودِ جهانیانِ همه بر خوانِ نعمتِ اضیافِ برندِ فیضِ تو لاهوتیانِ بحدِ کمالِ خورندِ رزقِ تو ناسوتیانِ بقدرِ کفافِ علومِ مصطفوی را لسانِ تو تبیانِ معارفِ علوی را بیانِ تو کشافِ لبِ شکرِ شکنتِ روحِ بخشِ گاهِ سخنِ حسامِ سرفکنتِ دلِ شکافِ گاهِ مضافِ محیطِ بحرِ مکارمِ ز شعبه‌هاشمِ مدارِ وفخرِ اکارمِ ز آلِ عبدِ منافِ ابو محمدِ امامِ دومِ باسحقاقِ یگانه وارثِ جدِ وپدرِ باسختلافِ تو را قلمروِ حلمِ ورضاِ بزیرِ قلمِ به لوحِ نفسِ تو نقشِ صیانتِ است و عفافِ سپهرِ مهرِ دو فرمانبرند در شبِ وروزیکیِ غلامِ مرصعِ نشان، یکی زرباف

### [ ۲۷۳ ]

ز کهکشانِ سپهرِ وخطِ شعاعیِ مهرِ سپهرِ غاشیه‌کش، مهرِ خاوریِ سیافِ غبارِ خاکِ درتِ نوربخشِ مردمِ چشمِ نسیمِ رهگذرتِ رشکِ مشکِ نافه‌ایِ نافِ درِ تو قبله‌ایِ حاجاتِ وکعبه‌ی محتاجِ ملاذِ عالمیانِ درِ جوانبِ واکنافِ یکیِ بطیِ مراحلِ برایِ استظهارِ یکیِ به عرضِ مشاکلِ برایِ استکشافِ بسویِ رویِ تو چشمِ امیدِ دشمنِ ودوستِ بگردِ کویِ تو اهلِ وفاقِ واهلِ خلافِ برِ آستانِ ملکِ پاسبانتِ ازِ دلِ وجانِ ملوکِ را سرِ ذلتِ بدونِ استنکافِ نه نعتِ شأنِ رفیعِ تو کارِ هرِ منطقِ نه وصفِ قدرِ منبعِ تو حدِ هرِ ووصافِ شهودِ ذاتِ نباشدِ نصیبِ هرِ عارفِ نه آفتابِ حقیقتِ مجالِ هرِ خشافِ نه درِ شریعتِ عقلستِ بیِ ادبِ معذورِ نه درِ طریقتِ عشقستِ ازِ مدیحه‌ی معافِ (کمپانی)

### [ ۲۷۴ ]

آیِ رمضانِ ازِ تو شرفِ یافته‌ایِ علویِ ذاتِ وخدائیِ صفاتِ صدرِ نشینِ همه‌ی کائناتِ سیدِ وسالارِ شبابِ بهشتِ دستِ قضاِ و قلمِ سرنوشتِ زاده‌ی طوبی و بهشتِ برینِ نورِ خدا درِ ظلماتِ زمینِ نورِ دلِ و دیده‌ی ختمیِ مآبِ سایه‌ی بی ازِ پرتوِ تو آفتابِ علتِ غائی همه‌ی ممکناتِ عمرِ ابدِ دادِ به آبِ حیاتِ پاکترینِ گوهرِ نسلِ بشرجنِ وملكِ برِ قدمشِ سوخته‌ی سرِ صاحبِ عنوانِ بشیرِ وندیربرِ فلکِ وحیِ سراجِ منیرِ آینه‌ی پاکِ که نورِ خدا تابد ازِ این آینه برِ ما سویِ بابِ تو سرِ سلسله‌ی اولیاستِ چشمِ پر ازِ نورِ خدا مرتضی است مادرِ تو دختِ پیمبرِ بودآیه‌ی آی ازِ سوره‌ی کوثرِ بود

### [ ۲۷۵ ]

پرده‌ی نشینِ حرمِ کبریا \* فاطمه آن زهره‌ی زهرای ما \* عاشقِ کلِ حضرتِ سلطانِ عشق \* خونِ خدا شاهِ شهیدانِ عشق \* با تو ز یکِ گوهرِ ویکِ مادرِ است \* ظلِ خدائیِ تو اش برِ سرِ است \* آیه‌ی تطهیرِ به شانِ شماست \* حکمِ شما امرِ اولوا الامرِ ماست \* سینه‌ی سینای شما طورِ وحی \* نورِ شما شاخه‌ی آی ازِ نورِ وحی \* درِ رمضانِ ماهِ نشاطِ و سرور \* ماهِ دعا، ماهِ خدا، ماهِ نور \* نورفشانِ شد ز دو سو آسمان \* درِ دو افقِ تافتِ دو خورشیدِ جان \* وحیِ خدا ازِ افقِ ایزدی \* نورِ حسن ازِ افقِ احمدی \* مشگ و گلابِ بهم آمیختند \* درِ قدحِ اهلِ ولا ریختند \* آیِ رمضان ازِ تو شرفِ یافته \*

نور تو بر جبهه او تافته \* نیمه ماه رمضان عزیز \* گیسوی مشگین  
تو شد مشگ ریز \*

---

### [ ۲۷۶ ]

نور خدا تافت از آن روی ماه \* خاصه از آن چشم درشت سیاه \*  
سرخی گل عکس گل روی توست \* ظلمت شب سایه گیسوی  
توست \* روز که خورشید درخشان صبح \* سر زند از چاک گریبان  
صبح \* سرخی آن نور و پگاه سپید \* روی افق نقش تو آید پدید \* آی  
رخ تو در رمضان بدر ما \* هر سر موی تو شب قدر ما \* دیده که بی  
نور تو شد کور به \* سر که نه در پای تو، در گور به \* بعد علی  
شاخص عترت توئی \* وارث میراث نبوت توئی \* مصلحت ملت  
اسلام ودین \* کرد تو را گوشه عزلت نشین \* هیچ گذشتی چو  
گذشت تو نیست \* آنکه ز شاهی بکشد دست کیست \* صبر هم  
از صبر تو بی تاب شد \* کوزه شد وزهر شد و آب شد \* بعد شهادت  
نکشید از تو دست \* تیر شد و بر تن پاکت نشست \*

---

### [ ۲۷۷ ]

سبزه بر آمد ز گلستان دین تا رخ تو سبز شد از زهر کین ریشه  
دین گشت همایون درخت تا ز تو خورد آن جگر لخت لخت ملت  
اسلام که پاینده باد مشعل توحید که تابنده باد هر دو رهین خدمات  
تواند شکر گذارنده ذات تواند تا ابد آی خسرو والا مقام بر تو و بر دین  
محمد (ص) سلام کلک (ریاضی) که گهر ریز شد زان نظر مرحمت  
آمیز شد (ریاضی یزدی)

---

### [ ۲۷۸ ]

مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرين است رمضان آمد و دارم خبری بهتر از  
این مژده آی دیگر و لطف دگری بهتر از این گر چه باشد سیر آتش  
دوزخ صومش لیک با اینهمه دارد سیری بهتر از این شب قدر رمضان  
گر چه بسی پر قدر است دارد این ماه ولیکن سحری بهتر از این  
چون که در نیمه این مه پسری زاد بتول کس نزاده ست و نژاید  
پسری بهتر از این رمضان، آی که دهی مژده میلاد حسن به خدا  
نیست به عالم خبری بهتر از این مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرين است  
نیست در رشته خلقت گهری بهتر از این رست پیغمبر از آن تهمت  
ابتر بودن نیست بر شاخه طوبی ثمری بهتر از این گفت خالق  
(فتبارک) به خود از خلقت او کلک ایجاد ندارد اثری بهتر از این بگذر  
آهسته تر آی ماه حسن، آی رمضان عمر ما را نبود چون گذری بهتر  
از این

---

### [ ۲۷۹ ]

اثر صلح حسن نهضت عاشورا بود امتی را نبود راهبری بهتر از این  
زنده شد باز از این صلح موقت اسلام نیست در حسن سیاست  
هنری بهتر از این گر چه مشمول عنایات تو بوده ست (حسان) یا  
حسن کن به محبان نظری بهتر از این لطف کن اذن زیارت که خدا

می داند بهر عشاق نباشد سفری بهتر از این (حبیب چایچیان  
(حسان))

---

[ ۲۸۰ ]

نام نیکویش حسن، خلقش حسن، خویش حسن ماه ما در نیمه  
ماه خدا پیدا شده بنگرش ماه خدا روشن ز ماه ما شده گشته در  
این ماه يك ماه مبارك تابناك زين سبب ماه مبارك ماه بی همتا شده  
آفتاب وماه از نور جمالش مستنیر قامت چرخ از قیام قامت او تا شده  
روح وریحان محمد سرو بستان علی زینت آغوش ناز زهره زهرا شده  
سبط اکبر، سرور جمع جوانان بهشت کز ازل فرمان فرمانداری اش  
امضا شده خسرو شیرین زبان وشهد لب شکر سخن نوبر ونوشین  
روان ونوگل وزیبا شده نام نیکویش حسن، خلقش حسن، خویش  
حسن حسن سر تاسر، ز پا تا سر، ز سر تا پا شده آنچه خوبان  
جهان دارند از حسن وجمال جمله در وجه حسن بر وجه احسن جا  
شده گشته در این ماه يك ماه مبارك تابناك زين سبب ماه مبارك ماه  
بی همتا شده آفتاب وماه از نور جمالش مستنیر قامت چرخ از قیام  
قامت او تا شده روح وریحان محمد سرو بستان علی زینت آغوش  
ناز زهره زهرا شده سبط اکبر، سرور جمع جوانان بهشت کز ازل  
فرمان فرمانداری اش امضا شده خسرو شیرین زبان وشهد لب شکر  
سخن نوبر ونوشین روان ونوگل وزیبا شده نام نیکویش حسن،  
خلقش حسن، خویش حسن حسن سر تاسر، ز پا تا سر، ز سر تا  
پا شده آنچه خوبان جهان دارند از حسن وجمال جمله در وجه  
حسن بر وجه احسن جا شده شه شه شه شهزاده گشته، ره شده  
رهبر شده سر شده سردار گشته، مه شده مولی شده مجمع  
اسماء حسنی را که (فادعوه بها) ست مظهر نص (له الاسماء  
والحسنی) شده

---

[ ۲۸۱ ]

لمعه أي از پرتو روی نکویش (والضحی) تار مویش لام (واللیل إذا  
یغشی) شده از نگاه چشم مستش حور حیران در قصور قهرمان  
(یعمل الجهر وما یخفی) شده بر دم عیسی دمیده تا مسیحا دم  
شده دست موسی را گرفته تا ید بیضا شده همچو جدش مصطفی  
پیشانی نورانی اش نقش نور (سبح اسم ربك الاعلی) شده همچو  
بابش مرتضی چون ماه در شبهای تار نوربخش بی چراغان شب یلدا  
شده خوان جودش (ربنا انزل علینا مائدة) نان بی من وادایش (من  
والسلوی) شده طاق ابروی خمش، بر آن خم ابر وقسم در ره معراج  
ما چون (مسجد الاقصی) شده نسل پاك احمد وحیدر حسین است  
وحسن این دو دریا بار دیگر باز يك دریا شده جای پیغمبر حسن،  
جای علی باشد حسین زین دو نور انوار نیکان جهان انشا شده  
هرکه درحسن حسن خداوندی ندید روز دید از دیدن دادار  
نابینا شده (فکرت خراسانی)